



اکادمی نجوم

یا

علم ظہیب



مجموعہ
حضرت تیرت اور جنس بیہوشی

www.ayyaz.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علم غیب: آگاهی سوم

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

موسسه امام صادق (ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	علم غیب: آگاهی سوم
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشگفتار
۱۰	۱- با حقیقت غیب آشنا شویم!
۱۵	۲- بشر و آگاهی از غیب
۲۱	۳- آگاهی پیامبران و امامان از غیب،
۲۴	۴- گفتار دانشمندان
۲۶	۵- رساله‌هایی پیرامون آگاهی
۲۷	۶- قرآن
۳۴	۷- چند خبر غیبی
۳۸	۸- نهج البلاغه
۴۱	۹- خبرهای غیبی
۴۴	۱۰- پرسش‌های دهگانه
۴۴	۱۰- پرسش‌های دهگانه
۴۴	سؤال نخست
۴۶	سؤال دوم
۴۶	سؤال سوم
۵۷	سؤال چهارم
۵۷	سؤال پنجم
۵۷	سؤال ششم
۵۹	سؤال هفتم
۶۰	سؤال هشتم

سؤال نهم ۶۲

سؤال دهم ۶۴

سؤال یازدهم ۶۵

مدارک و مراجع ۷۲

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۷۳

علم غیب: آگاهی سوم

مشخصات کتاب

سرشناسه: سبحانی تبریزی جعفر، ۱۳۰۸ - Sobhani Tabrizi, Jafar

عنوان و نام پدیدآور: علم غیب: آگاهی سوم / تالیف جعفر سبحانی.

مشخصات نشر: قم امام صادق (ع) ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۲۴۰ص.

شابک: ۷-۱۹۴-۳۵۷-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: چاپ دوم: ۱۴۲۸ق. = ۱۳۸۶.

یادداشت: عنوان روی جلد: آگاهی سوم، یا، علم غیب.

یادداشت: کتابنامه: [۲۳۷]-۲۴۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: غیب‌گویی (اسلام)

موضوع: غیب‌گویی (اسلام) -- جنبه‌های قرآنی

موضوع: چهارده معصوم -- غیب‌گویی

رده بندی کنگره: BL۶۱۳ ۱۳۸۴ / س ۸۶۲

رده بندی دیویی: ۲۰۳/۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۷۱۹۳

پیشگفتار

پیش گفتار

بازار آشفته تکنولوژی

دوران «رنسانس» برای غرب و غربیان، دوران تجدید حیات علمی، و عصر پی ریزی سیستم خاصی از تمدن، بود که امروز از آن به تمدن ماشینی و دوران حاکمیت «تکنولوژی» نام می‌برند. در این تحول علمی، شیوه بحث در تمام مسائل علمی و فلسفی بر اساس تجربه و آزمایش، و مشاهده آثار موجود یا خود آن، در آزمایشگاه، استوار گردید، و موجوداتی که پیشینیان به تقدیس و تعظیم آنها می‌پرداختند، ولی آزمایشگر در آزمایشگاه خود، اثری از آنها نمی‌دید، در بوته اجمال و اهمال، و احیاناً در قلمرو انکار و شک و تردید قرار می‌گرفت. جهان غرب با به کار بستن این روش علمی، هر چند

----- صفحه ۱۲

قله‌هایی از مشکلات و معضلات علوم مادی را فتح نمود، و فاصله انسان را از پدیده‌های طبیعی و اسرار آن، کم کرد و تسلط او را بر ماده آسان ساخت ولی این جهان بینی که جهان بینی مادی نام دارد در برابر آثار مثبت خود، یک رشته آثار منفی به یادگار گذارد و بر دوری و بیگانگی بشر غربی از «متافیزیک»، و جهان «ماوراء طبیعت» افزود، و کلیسا و پدران روحانی را با مشکلات فراوانی روبرو ساخت. در گذشته آیین مسیح که در زادگاه خود (شرق) به خوبی شناخته نشده بود، به عنوان ارمغان شرق، به غرب منتقل گردید، و سرانجام انسان غربی از آیین شرقی پیروی کرد، و بر اثر دوری از زادگاه این آیین، بر ابهام و پیچیدگی آن افزود، و

آیین راستین الهی به صورت افسانه جهانی در آمد و با همان وجود خیالی و افسانه‌ای، قرن‌ها بر مغزها و اندیشه‌ها حکومت کرد، ولی تحولات اخیر علمی، و پدید آمدن نظام‌های جدید، از فروغ آن کاست و اندیشه‌های کلیسایی را از صحنه علم و دانش طرد کرد. جهان شرق که یگانه افتخار آن این است که از آیین راستینی (اسلام) پیروی می‌کند، که اصول و معارف و تعالیم آن همگی بر طبق عقل و خرد استوار است و دانش‌های نوظهور پیوسته تعالیم

----- صفحه ۱۳

آن را تأیید می‌نماید، از تأثیر منفی تمدن غرب، به دور نمانده و در میان قشرهایی، نسبت به مسائل ماوراء طبیعت شک و تردید و احياناً نفی و انکار پدید آمد. تأثیر منفی تمدن غرب بر این قشر، شدت و ضعف دارد. گروهی را که از نخست درباره معارف مذهبی و اصول اعتقادی اطلاع صحیحی نداشتند، تا مرز الحاد و انکار پیش برد، و گروه یاد شده سرانجام مکتب ماتریالیسم و اصالت ماده را بر مکتب متافیزیک ترجیح داده و گرایش‌های مادیگری پیدا کردند. تأثیر یاد شده بر گروهی دیگر که در خانواده‌های مذهبی بزرگ شده و کم و بیش از معارف و اصول اعتقادی اطلاعاتی داشتند، به گونه دیگر بود، و آنان را درباره ویژگی‌های رهبران الهی به شک و تردید افکنده و یا به انکار مسائلی مانند: اعجاز، آگاهی سوم، تصرّف در جهان و... وا داشت. تزلزل این گروه درباره امتیازات پیامبران و رهبران الهی علتی جز حکومت نظام علمی غرب و گرایش به مادی‌گرایی در سطوح گوناگون ندارد، این گروه هر چند برای انکار و یا تردید خویش، علل مختلفی می‌تراشند و به گمان خود از دریچه واقع‌گرایی سخن می‌گویند، اما اگر آنان با یک فرد روانکاو روبرو شوند، و

----- صفحه ۱۴

شک و تردید آنان به اصطلاح «انالیز» گردد، انگیزه انکار آنان جز این نخواهد بود. این نظر درباره آن گروه است که بدون پیشداوری به مسائل معنوی می‌نگرند، اما انگیزه افراد عقده‌ای، و غرضورز و لجوج برای انکار این معارف، چیز دیگری است که فعلاً مجال بازگویی آن نیست. از دیرباز مسائلی چند، که همگی مربوط به شئون شخصیت‌های الهی، و دارندگان مقام والای ولایت است، بر سر زبان‌ها افتاده، و در محافل مذهبی و دینی و احياناً مراکز علمی نیز مطرح می‌گردد، و هر کس به گونه‌ای در این مورد اظهار نظر می‌کند و ما اکنون چند نمونه از این سؤال‌ها را مطرح می‌نماییم. آیا ممکن است انسانی بر اثر داشتن مقام ولایت از پس پرده غیب گزارش دهد و دارای آگاهی سوم باشد؟! آیا ممکن است انسانی بر اثر پیمودن راه عبودیت و بندگی، دارای روح و روان نیرومندی گردد که بتواند برای اثبات پیوند خود با ماوراء طبیعت، در گوشه‌ای از جهان تصرف نماید؟! آیا ممکن است که انسان کاملی، از ضمائر و قلوب آگاه گردد، و از اعمال و انگیزه‌های آنها، مطلع شود، و در روز

----- صفحه ۱۵

رستاخیز «گواه اعمال» شود؟! آیا ممکن است که فیض الهی (که همان مغفرت و آمرزش است) در روز بازپسین بسان این جهان، از طریق اسباب خاصی به بندگان لایق و شایسته برسد، و گنهکاران در چنین روزی از طریق شفاعت شخصیت‌های والایی بخشیده شده و مورد مغفرت حق قرار گیرند؟! آیا ممکن است...؟! این سؤال‌ها و مانند آنها، در میان گروهی که به مسائل دینی علاقه دارند، بیشتر مطرح می‌گردد و پاسخ‌هایی نیز به آنها داده می‌شود. برای تجزیه و تحلیل این گونه از مسائل، دو راه بیش وجود ندارد. الف. با مراجعه به کتاب آسمانی و سخنان پیشوایان معصوم، می‌توان به این گونه پرسش‌ها پاسخ گفت، و شیوه دانشمندان اسلامی در اعصار گذشته در این سنخ از مسائل همین بوده است بالأخص که کفه قرآنی و حدیثی این پرسش‌ها بر جنبه‌های عقلی و استدلالی و فلسفی آن می‌چربد می‌کند، و دانشمندان عقاید و مذاهب، مسائل مربوط به ولایت الهی را در کتاب‌های خود با الهام از قرآن و سنت پیامبر و سخنان پیشوایان

----- صفحه ۱۶

معصوم، تجزیه و تحلیل کرده و نظرهای خود را بیان کرده اند. و این مسائل یاد شده را تحت عناوین «علم غیب»، «ولایت بر تصرف»، «آگاهان از ضمائر» و «شهیدان اعمال» طرح و بررسی نموده اند. ب. راه دیگر برای روشن شدن پاسخ این گونه پرسش ها این است که علاوه بر الهام از کتاب و سنت، مبانی علمی و فلسفی مسائل را تا آنجا که خرد بشر پیش رفته، و علوم طبیعی آن را ثابت کرده است، تشریح گردد تا تشنگی جوانان علاقمند را در حدود امکان فرو نشاند و دست غرضورزان و مقلدان و سرسپردگان را از حریم عقاید پاک جوانان، کوتاه سازد. نگارنده روی احساس و وظیفه، پیرامون پرسش های پیش، رساله هایی نوشته و منتشر ساخته است، و در تنظیم پاسخ ها کوشش نموده است که راه دوم را بیاماید و دلایل عقلی و نقلی موضوع را کنار هم قرار داده و خواننده را به مقصد برساند. در این کتاب که موضوع آن «علم غیب» است و به نام «آگاهی سوم» منتشر می گردد، سعی شده است از افکار بلند فلاسفه اسلام و داوری های دانشمندان علوم طبیعی، کمک گرفته شود و موضوع از دریچه ها و ابعاد گوناگون مورد مطالعه قرار گیرد. در این کتاب با تمام فشرده گویی پیرامون موضوعات زیر

----- صفحه ۱۷

بحث و گفتگو شده است: ۱. با حقیقت غیب آشنا شویم. ۲. بشر و امکان آگاهی از غیب. ۳. آگاهی پیشوایان ما از غیب، از جانب خداست. ۴. گفتار دانشمندان پیرامون آگاهی پیامبر و امام، از غیب. ۵. کتاب هایی که پیرامون علم پیشوایان به غیب، نگاشته شده است. ۶. قرآن و مسأله آگاهی سوم. ۷. خبرهای غیبی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم). ۸. نهج البلاغه و خبرهای غیبی علی (علیه السلام). ۹. نمونه هایی از خبرهای غیبی دیگر پیشوایان (علیهم السلام). ۱۰. پاسخ پرسش های دهگانه پیرامون آگاهی سوم. ۱۱. اگر پیشوایان آگاهند، چرا هدف تیر بلا قرار می گیرند. ۱۲. امام در زندگی عادی، از علم غیب استفاده نمی کند.

----- صفحه ۱۸

ولی متصرف و آگاه از غیب

قرآن مجید در سوره کهف در آیه های ۶۴-۸۲ یکی از اولیاء الهی را معرفی می کند که دارای عالی ترین مقام ولایت بود، و این یادآوری برای این منظور است که از بررسی حالات و مقامات او، به مقامات دیگر اولیای الهی، پی ببریم. این ولی الهی که صفات او در قرآن وارد شده، و نام او به میان نیامده است، بر اثر پیمودن طریق عبودیت و بندگی به مقامی رسید که معلم و آموزگار شخصیت والامقامی مانند حضرت موسی بن عمران گردید. وی در مصاحبت این ولی، اموری را از او مشاهده نمود که مایه تعجب و شگفتی او گردید. وی بر اثر داشتن مقام ولایت سه عمل شگفت انگیز را انجام داد که هرگز، با موازین عادی قابل تفسیر نیست. ۱. کشتی ای را که متعلق به بینوایان بود، و احتمال فراوانی داشت که به دست یک فرمانروای غارتگر بیفتد سوراخ کرد تا از این اتفاق جلوگیری کند. ۲. جوانی را کشت زیرا می دانست که اگر این جوان بزرگ شود، پدر و مادر پاک و صالح خود را به آلودگی خواهد کشید. ۳. دیواری را که در حال فرو ریختن بود به پا داشت زیرا

----- صفحه ۱۹

می دانست که زیر این دیوار گنجی است که به دو یتیم تعلق دارد این کار را کرد تا گنج برای مدتی زیر دیوار مستور و پنهان بماند تا هنگامی که آن دو یتیم به حد رشد رسیدند گنج خود را استخراج کنند. این ولی الهی به عنوان الگو، بیانگر مقام و موقعیت و نحوه اعمال و تصرف های دیگر اولیاء الهی، در قرآن معرفی شده است. شما از عملیات شگفت آور این ولی مطالب زیر را می توانید استخراج کنید که می تواند پاسخ گوی بسیاری از پرسش ها باشد: ۱. در جامعه بشری اولیایی پیدا می شوند که به طور ناشناس زندگی می کنند و مردم عادی آنان را نمی شناسند. گاهی آنچنان ناشناس زندگی می نمایند که حتی پیامبر زمان مانند موسی بن عمران آنان را بدون معرفی نمی تواند بشناسد. ۲. این ولی الهی به حکم آیه (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) (۱) پیوسته به وظیفه هدایت خود مشغول بوده، چیزی که هست به جای جامعه سازی به فردسازی پرداخته است. در ضمن می رساند که ولی

زمان، گاهی دعوت عمومی دارد

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

----- صفحه ۲۰

و گاهی دعوت خصوصی، گاهی از طریق جامعه سازی و هدایت عموم، انجام وظیفه می کند و احیاناً از طریق فرد سازی و هدایت آحاد، به وظیفه خطیر خود قیام می نماید زیرا هرگز لازم نیست اولیاء الهی همه وقت آشکارا به هدایت عمومی اشتغال ورزند، بلکه در امر هدایت تابع امر الهی بوده و در نحوه رهبری از او الهام می گیرند چنان که می فرماید: (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا). ۳. اولیاء الهی مرزهای زمان و مکان را به اذن الهی درهم شکسته و آینده را با دیده دل مشاهده می کنند چنان که این ولی از آینده کودک و پدر و مادر او آگاه گردید. ۴. اولیاء الهی از قلوب و ضمائر آگاه هستند چنان که این ولی خدا از تصمیم فرمانروای غارتگر آگاه گردید. آن هم در لحظه ای که کشتیان و سرنشینان آن آگاهی نداشتند. ۵. اولیاء الهی تصرفاتی در نفوس و اموال مردم انجام می دهند که دیدگان عادی عمل آنان را مشاهده نمی کنند، همچنان که این ولی، کشتی را در برابر دیدگان کشتیان، سوراخ کرد، و کودک را در برابر انظار مردم کشت در حالی که مردم عمل او را ندیدند تنها اثر عمل او را مشاهده کردند. ۶. اولیاء الهی در روی زمین، طبق مصالح افراد، تصرفاتی دارند و آن چنان نیست که امامت و پیشوایی آنان برای مردم سودی

----- صفحه ۲۱

نداشته باشد و هر امام و ولی غایبی، از این طریق فیض خود را به امت می رساند. از این بیان فشرده می توان به مقام والای ولایت پی برد و کسانی که منطق قرآن را پذیرفته اند به بهترین وجه می توانند از انتقادات و اشکالات کودکان پاسخ بگویند. ما از خداوند بزرگ خواهانیم که ما را پیوسته مشمول الطاف بیکران خود قرار داده و پیوند معنوی ما را با اولیاء خود استوارتر بفرماید. قم - حوزه علمیه جعفر سبحانی هفدهم ربیع الأول ۱۳۹۷ هجری قمری هفدهم اسفند ۱۳۵۵ هجری شمسی

----- صفحه ۲۲ ----- صفحه ۲۳

۱- با حقیقت غیب آشنا شویم!

۱- با حقیقت غیب آشنا شویم!

۱. غیب در مقابل شهادت است. ۲. همه چیزها در برابر خدا حاضر است و مقیاس در تقسیم موجود، به حاضر و غائب، حواس نارسای بشر است. ۳. اقسام و اصول سه گانه غیب. ۴. طرق و راه های آگاهی از غیب. ۵. پیش بینی های کارشناسان امور سیاسی و اقتصادی آگاهی از غیب نیست. *** از بررسی موارد استعمال لفظ «غیب» این حقیقت به دست می آید که مقصود از «غیب» همان امور پنهان از حس بشر است

----- صفحه ۲۴

یعنی اموری که از قلمرو ابزار آگاهی های عادی او بیرون می باشد. مثلاً هنگامی که آفتاب از دیدگان انسان مستور و پنهان می گردد، می گویند: «غابت الشمس» آفتاب پنهان گردید. قرآن چیزهایی را که از قلمرو حس بشر بیرون باشد «غائبه» می گوید، آن جا که می فرماید: (وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ). (۱) «هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر آن که در کتاب مبین مضبوط می باشد». قرآن در آیات متعددی، خدا را با صفت «عالم الغیب والشهادة» توصیف می کند، مقصود این است که علم او بر آنچه که از قلمرو حس بشر خارج است، یا در قلمرو حواس او قرار دارد، محیط و مسلط می باشد و او از آنچه که از شما غایب یا بر شما محسوس است آگاه می باشد. از این بیان می توان دو مطلب را نتیجه گرفت. ۱. در زبان عرب نقطه

مقابل «غیب»، لفظ «شهادت» است و لذا قرآن خدا را به «عالم الغیب والشهادة» توصیف

۱. سوره نمل، آیه ۷۵.

صفحه ۲۵

می نماید. پیامبر گرامی پس از پیام تاریخی خود در سرزمین غدیر فرمود: «ألا- فلیبلغن الشاهد الغائب». (۱) «حاضران به غایبان برسانند». امیر مؤمنان در نکوهش گروهی از یاران خود چنین فرمود: «مالی أراکم أشباحاً بلا أرواح... وایفاظاً نُؤماً وشهوداً عُیْباً». (۲) «چرا شما را جسم های بدون روان، بیدارهایی مانند خفتگان و حاضرانی، بسان غایبان، می بینم؟». ۲. ملاک در تقسیم اشیاء، به غایب و حاضر، پنهان و آشکار، علم محدود انسان است، از آن جا که برخی از اشیاء در محیط حس و علم او قرار دارند، و برخی دیگر از قلمرو احساس و ابزار ارتباط او با خارج، بیرون می باشند، اشیاء و حوادث در نظر او به دو نوع تقسیم شده اند. برخی حاضر و برخی دیگر غایب و پیرو همین تقسیم، آگاهی او نیز بر دو نوع منقسم گردیده

۱. الفصول المهمه، تألیف ابن صباغ مالکی، ص ۲۴ و غیره. ۲. نهج البلاغه عبده، خطبه ۱۰۴.

صفحه ۲۶

است: آگاهی از غیب، و آگاهی از شهادت و محور تمام این تقسیم ها علم محدود و ابزار نارسای ادراکی انسان است. اگر این جهت را نادیده بگیریم و موجودات را با علم محیط خدا بسنجیم، علمی که تمام موجودات جهان از ریز و درشت، زمینی و آسمانی در پیشگاه او حاضر است، این تقسیم مفهوم درستی نخواهد داشت. نه موجودی خواهیم داشت که از وجود و قلمرو علم او خارج باشد، نه آگاهی خواهیم داشت که نام آن را آگاهی از غیب بگذاریم، بلکه تمام ذرات جهان، در برابر ذات او حاضر بوده و علم و آگاهی او شهود مطلق خواهد بود. اگر امیر مؤمنان خدا را با صفت «عالم السرائر و الضمائر» توصیف می کند، و می فرماید: «قد علم السرائر و خبر الضمائر له الاحاطة بكلّ شیء و الغلبه لکلّ شیء». (۱) «خدا، از ضمائر و افکار درونی انسان آگاه است، بر همه چیز احاطه دارد، و بر همه چیز چیره است». این تقسیم برپایه آگاهی محدود انسان و از نقطه نظر اوست، و اگر ملاک در تقسیم، علم الهی باشد همه چیز برای او ظاهر و آشکار می باشد از این جهت امام در یکی از خطبه های

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۲، چاپ عبده.

صفحه ۲۷

خویش خدا را چنین توصیف می کند: «کلّ سرّ عندک علانیة، و کلّ غیب عندک شهادة». (۱) «هر رازی پیش تو آشکار و هر پنهانی نزد تو، حاضر است». با اقسام غیب آشنا شویم

مهمترین منابع آگاهی از غیب را می توان در سه قسم خلاصه نمود: ۱. موجوداتی که از افق حس بشر بیرون بودن، و هیچ گاه در قلمرو حس او قرار نمی گیرد. مانند ذات پروردگار جهان و حقیقت اسماء و صفات وی، و جنود غیبی خدا یعنی فرشتگان و شیوه کار آنان مانند تدبیر عالم خلقت، و جهان ارواح و جن و عالم برزخ و فزاهای مختلف آن، و رستاخیز و مواقف گوناگون آن و... حقایق این موجودات و کیفیات و خصوصیات آنها از افق حس و ادراک انسان بیرون بوده، و هیچ گاه بشر از حقیقت و خصوصیات کمی و کیفی آنها، آگاه نخواهد گشت، و در برابر آنها وظیفه ای جز ایمان به وجود آنها ندارد و اگر قرآن یکی از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵، چاپ عبده.

----- صفحه ۲۸

صفات افراد پرهیزگار را ایمان به غیب می‌شمارد، مقصود، ایمان به این گونه از غیب‌ها است آنجا که می‌فرماید: (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ). (۱) «کسانی که به غیب ایمان دارند». انسان فقط در یک صورت می‌تواند از حقیقت برخی از موجودات غیبی آگاه گردد، مثلاً فرشتگان و مواقف برزخ و عرصات محشر و نعیم‌های بهشتی و عذاب‌های دوزخی از نزدیک مشاهده کند، و آن وقتی است که ظرف زندگی را دگرگون سازد، و گام در عالم غیب بگذارد و به تعبیر قرآن، دیده او تیزبین گردد. (۲) ۲. مکتشفات علمی بشر مانند قوانینی که بر پهنه هستی حکومت می‌کنند و موجوداتی که قرن‌ها از افق حس او بیرون بوده‌اند. مثلاً روزگاری بشر از قانون جاذبه و قانون گریز از مرکز آگاه نبود و نمی‌دانست که کاخ بی‌ستون منظومه شمسی، و تمام کهکشان‌ها و سحابی‌ها بر اساس این دو قانون استوار است، از

۱. سوره بقره، آیه ۳. ۲. (فبصرک الیوم حدید) (سوره ق، آیه ۲۲).

----- صفحه ۲۹

این جهت این دو قانون و قوانین دیگری که بشر بعدها کشف کرد همگی از اقسام «مغیبات» بودند. قرآن از این قوانین خبر داده و فرموده است: (اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا). (۱) «خدایی که زمین و آسمان‌ها را بدون ستونی که دیده شود برافراشت». این نوع گزارش، خبر از غیب است و گزارش چنین قوانین مستور بر انسان‌های آن روز، خود یکی از جهات اعجاز قرآن به شمار می‌رود. روزگاری بشر از وجود سلول و میکرب و ملکول و اتم و جهان‌های دور از حس مانند کهکشان‌ها و سحابی‌ها و کیفیت آنها، آگاه نبود. و اگر در قرآن و یا در سخنان پیشوایان معصوم، مطالبی در این مورد می‌رسید همگی یک نوع اخبار از غیب به شمار می‌رفت، ولی پس از آن که بشر از طریق تجربه آزمایش، و با اختراع میکروسکوپ و تلسکوپ، بر این قوانین خارج از حس و یا موجودات دور از قلمرو احساس دست یافت، همه آنها از جهان غیب گام فراتر نهاده و در حوزه علوم و دانش‌های حسی بشر قرار

۱. سوره رعد، آیه ۲.

----- صفحه ۳۰

می‌گرفتند و آنچه که تاکنون بشر کشف نکرده و قوانینی که بر آنها دست نیافته و موجوداتی را که با دیدگان مسلح خود ندیده است، همچنان در شماره موجودات غیبی باقی مانده‌اند تا روزی که بشر به اراده خداوند بزرگ بتواند پرده از روی آنها نیز بردارد. ۳. حوادث غیبی که در گذشته اتفاق افتاده و یا در آینده رخ خواهد داد. فرض کنید در خانه کسی، حادثه‌ای رخ داد و او شاهد آن بود، آگاهی چنین فردی، آگاهی از امر محسوس بوده و آگاهی از غیب نبود و اگر همان شخص همان حادثه را برای دیگران که در آن محل نبودند، بازگو کند گزارش از غیب نداده است. ولی اگر کسی بدون آن که همان حادثه را ببیند و یا از کسی بشنود، و یا از طریق کتاب و روزنامه و دیگر وسایل ارتباط جمعی، از آن آگاه گردد و یا از قرآینی آن را حدس بزند ناگهان به طور یقین از وجود حادثه‌ای ما را مطلع سازد، یک چنین گزارش، خبر از غیب خواهد بود. بنابراین گزارش‌های قرآن راجع به امت‌های پیشین به وسیله پیامبری که نه درس خوانده و نه این مطالب را از فردی شنیده است، خبر از غیب می‌باشد، چیزی که هست این گونه خبرهای غیبی از طریق وحی قرآن برای او رسیده است ولی در عین حال

----- صفحه ۳۱

ممکن است پیامبر برخی از حوادث گذشته را از طریق وحی قرآن آگاه نگردد و در اختیار امت بگذارد و این قسمت همان حوادث

غیبی مربوط به امت های پیشین است که در سنت و اخبار وارد شده است. در این گونه گزارش های غیبی گزارش از آینده نیز بسان گزارش از گذشته آگاهی از غیب خواهد بود. *** پیش بینی است نه علم غیب یگانه شرط خبر از آینده این است که گزارش به یک رشته قراین مستند نباشد و گرنه چنین گزارشی، خبر غیبی نبوده بلکه نتیجه مستقیم فکر و مغز زایای او خواهد بود. برخی بر اساس یک رشته اطلاعات که از وضع دولت ها و ملت ها دارند، اوضاع آینده جهان را از نظر درگیری و جنگ، و یا صلح و مسالمت، پیش بینی کرده، و اخباری را منتشر می سازند، چنین گزارش های مستند به قراین و اطلاعات و تماس های دیپلماتیک، گزارش از غیب نیست بلکه تمام گزارش های آنان، یک رشته نتیجه گیری از اطلاعاتی است که درباره اوضاع جهان دارند.

----- صفحه ۳۲ -----

اگر این اطلاعات سازنده از دست آنان گرفته شود، بزرگ ترین دیپلمات جهان، با یک فرد عادی تفاوتی نخواهد داشت، و چون این آگاهی یک نوع نتیجه گیری از اطلاعات پیشین است نه القاء از جهان بالا، از این جهت گاهی، نظرات و گفته های آنان نادرست از آب در می آید. کارشناسان امور اقتصادی و دارایی و کشاورزی، بر اثر سوابق طولانی در رشته های اختصاصی خود، به ضمیمه کسب اطلاعات دقیق، آینده را پیش بینی می کنند و مرور زمان صدق و درستی نظر آنان را ثابت می کند، در صورتی که نام هیچ کدام از اینها را نمی توان معرفت سوم و یا آگاهی از غیب نامید، زیرا همه این گزارش ها، مقدمات فکری و ریشه های حسی دارد، و هر فردی از این راه وارد شود به نتیجه مطلوب می رسد. آگاهی از غیب باید از تمام این قراین و مبادی، پیراسته باشد. آگاهی باشد که از طریق اسباب عادی و مجاری علمی به دست نیاید. از باب نمونه پیامبر اسلام از طریق وحی قرآنی، از پیروزی مجدد رومیان بر پارسیان در مدت محدودی به طور قطع و یقین گزارش داد و فرمود:

----- صفحه ۳۳ -----

(وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيِّغْلُبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ) آنان پس از شکست، مجدداً پیروز می گردند آن هم در مدت بسیار کم به مدت سه تا نه سال (بضع سنین) برای گزارش پیامبر مستندی جز وحی الهی نبود، و هرگز این آگاهی را از مجاری و اسباب عادی مانند موازنه قدرت های نظامی دو ملت، بررسی روحیه سربازان و افسران و... به دست نیاورده بود. وی در محیط حجاز، بریده از جهان خارج، با نبودن وسایل ارتباط جمعی، و یا تبادل اطلاعات نظامی و سیاسی، یک چنین گزارشی را در اختیار جامعه نهاد و لذا این گونه خبرهای غیبی یکی از جهات اعجاز این کتب جاویدان به شمار می رود. روی این اساس، گزارش های منجمان و ستاره شناسان و اداره هواشناسی کشورها و منطقه ها همه و همه از قلمرو بحث ما بیرون است، زیرا آنان تمام نتایج و گزارش های خود را از یک رشته تجارب علمی و کسب اطلاعات و تبادل نظرها به دست می آورند، و این در به روی تمام افرادی که بخواهند وارد شوند، مفتوح و باز است. علل معرفت سوم

علم غیب که باید آن را «معرفت سوم» و یا آگاهی سوم نامید

----- صفحه ۳۴ -----

بدون علت نیست و هرگز چنین آگاهی از قانون علت و معلول، مستثنی و بیرون نمی باشد و اصولاً نباید چنین اندیشه ای را به مغز راه داد، زیرا قانون علیت و معلولیت استثنا بردار نیست. شایان توجه این که چنین آگاهی علت عادی و طبیعی ندارد بلکه از مجرای علل غیر عادی و غیر طبیعی وارد ذهن فرد آگاه می گردد اینک به برخی از طرق و علل غیر طبیعی این نوع آگاهی، اشاره می کنیم: ۱. وحی مستقیم الهی به این معنی که لفظ و معنی هر دو از جانب خدا در اختیار پیامبر گذارده می شود و برخی از خبرهای غیبی قرآن اعم از حوادث گذشته و آینده، و معارف مربوط به خدا و اسما و صفات و اوضاع جهان برزخ و معاد همگی از این قبیل است یعنی غیبی است که لفظ و معنی هر دو از جانب خدا می باشد. و این مطالب در صورتی روشن می گردد که بدانیم خود وحی

مطلقاً یکی از مغیبات است که تنها در اختیار پیامبران قرار دارد ولی اگر موضوع چیزهایی تشکیل دهد که خود از قلمرو علوم عادی و مجاری طبیعی بیرون باشد، در این موقع غیب مؤکد خواهد بود و به اصطلاح ریاضی دانان غیب به توان ۲ خواهد بود، از یک طرف خود وحی یک نوع آگاهی از غیب است که از

----- صفحه ۳۵ -----

افق حس ما بیرون می باشد، از طرف دیگر، مطالبی که وحی شده نیز گزارش از امور پنهان از حس می باشد برای تفکیک غیب نخست از غیب دوم به مثال زیر توجه فرمایید: مثلاً قرآن در یک جا می فرماید: (الْم تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ). (۱) « آیا ندیدی که خدای تو به سپاه پیل چه کرد، مگر نیرنگ آنان را قرین گمراهی نساخت؟ ». این گونه آیات از این نظر غیب است که پیامبر بدون ابزار عادی توانست چنین الفاظ و معانی را از مقام ربوبی بگیرد ولی هرگز از نظر مضمون، گزارش از غیب نیست و از روی یک امر پنهان، پرده برداشته است، زیرا مردم حجاز از وضع سپاه پیل آگاه بودند حتی در روز نزول این آیات گروهی بودند که حادثه نابودی سپاه پیل را با دیدگان خود دیده بودند. ولی در آیه مربوط به پیروزی مجدد روم، علاوه بر این قسمت، غیب دیگری نیز در کار است و آن این که قرآن از امری پوشیده بر مردم، پرده برداشته و جریانی را که در آینده رخ خواهد داد، به اطلاع مردم رسانیده

۱. سوره فیل، آیه های ۲ و ۱.

----- صفحه ۳۶ -----

است. ۲. وحی به وسیله فرشته: گاهی فرشته ای به صورت انسان متمثل می گردد و پیامبران و اولیاء الهی را از یک رشته امور پنهان از حس، مطلع می سازد مانند: از باب نمونه: الف: مریم از مذاکره فرشته که به صورت انسانی برای او متمثل گردیده بود، آگاه شد که فرزندی خواهد داشت که دارای صفات خاصی می باشد. (۱) ب: ابراهیم و همسرش از گفتگوی فرشتگانی که در مسیر خود برای نابود کردن قوم لوط، در منزل او فرود آمده بودند آگاه شدند که خداوند، در دوران کهولت و پیری به آنها فرزندی عطا خواهد نمود. ج: خا(۲)ندان ابراهیم از ناحیه فرشتگان که به صورت انسانی مجسم شده بودند، آگاه شدند که در همان نیمه شب قوم لوط، نابود خواهند شد، و همسر لوط نیز از نابوده شدگان خواهد بود. (۳)

۱. سوره مریم، آیه های ۱۹-۲۰. ۲. سوره هود، آیه های ۷۱-۷۲. ۳. سوره هود، آیه های ۷۴-۷۶.

----- صفحه ۳۷ -----

این نوع آگاهی ها، که از طریق تمثل فرشتگان و گزارش آنان در اختیار اولیای الهی قرار می گیرد، نمونه ای از آگاهی از غیب است که افراد عادی از آن بهره ای ندارند. ۳. رؤیای صادق یا خواب های راستین یکی دیگر از وسایل آگاهی از غیب است و نمونه های آن را در آینده خواهید خواند. مثلاً ابراهیم از طریق رؤیا آگاه شد که از جانب خدا مأمور است که فرزند خود اسماعیل را ذبح کند و آن چنان به صحت خواب خود ایمان داشت که مقدمات آن را فراهم ساخت. (۱) حضرت یعقوب و یوسف از طریق علم به تعبیر خواب، حوادثی را پیش بینی می کردند و از امور پنهان از حس، گزارش می دادند و مشروح این قسمت را در آینده خواهید خواند از این راه محققان اسلامی یکی از طرق وحی را رؤیاهای صادق و خواب راستین پیامبران می دانند. ۴. القاء روح گاهی یک رشته حقایق و امور پنهان از حس بر ضمیر القاء می گردد. ناگهان فضای روح، آن چنان روشن می گردد که یقین پیدا می کند که آنچه را دریافت نموده است صحیح و پا

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲ و ۱۰۳.

----- صفحه ۳۸

برجاست. مادر موسی نگران سرنوشت فرزند دل‌بند خود بود که ناگهان به او الهام شد او را در میان جعبه ای بگذارد و آن را به روی آب های نیل روانه سازد در سرنوشت او نیندیشد زیرا (إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَیْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ). (۱) بندگان برگزیده خداوند که دارای روح پاک و بی آلاشی هستند و از تقوا و پرهیزگاری سهم وافری دارند گاهی مشمول چنین الطاف الهی می شوند و ما در طول زندگی خود نمونه هایی از این افراد را دیده و چیزهایی از آنان شنیده ایم. انسان عارف به مقام بندگان خداوند در امکان چنین الطاف و مرحمت هایی شک و تردید ندارد. این ها طرق و راه هایی است که پیامبران و پیشوایان معصوم و بندگان متقی و پرهیزگار را از امور پنهان از حس آگاه می سازد. برخی از این طرق مخصوص حاملان وحی و پیامبران الهی است و برخی دیگر از عمومیت نسبی برخوردار است. (۲) در پایان نکته ای یادآور می شویم و آن این که:

۱. سوره قصص، آیه ۷. ۲. در اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶ به این طریق اشاره شده است.

----- صفحه ۳۹

موضوع بحث در این بررسی آگاهی پیامبران از طریق نخست نیست، یعنی نمی خواهیم ثابت کنیم که به پیامبران وحی می شود که خود تنها یک نوع اطلاع از غیب است و نمی خواهیم بگوییم که پیامبر اسلام مثلاً از طریق وحی قرآنی از یک رشته امور پنهان از غیب آگاه می گردد همچنان که از طریق وحی قرآنی از پیروزی مجدد رومیان آگاه شد زیرا یک چنین آگاهی از غیب در میان دینداران جهان منکری ندارد که درباره آن، بحث و گفتگو کنیم. آنچه موضوع بحث ما را تشکیل می دهد این است که پیامبران و اولیاء الهی از طرفی که به مهمترین منابع آنها اشاره شده، از یک رشته امور پنهان از حس آگاه می گردند و آنها را در اختیار امت می گذارند و از این طریق، ارتباط خود را با جهان غیب ثابت می نمایند. اگر چنین گزارش ها با ادعای رهبری و جانشینی از پیامبر اسلام، قرین و همراه گردد می تواند کمک مؤثری به حقانیت ادعا بنماید و از این جهت گروهی از علما و دانشمندان محقق اسلام، آگاهی امام از غیب را، نشانه فضیلت و برتری و یا گواه بر حقانیت ادعای او در موضوع امامت می دانند.

----- صفحه ۴۰ صفحه ۴۱

۲- بشر و آگاهی از غیب

۲- بشر و آگاهی از غیب

امروز لفظ «ابر» بر سر زبان ها افتاده و کلماتی مانند «بر قدرت»، «ابر مرد»، «ابر قهرمان»، در جراید و مجلات بلکه در مکالمات روزانه مردم دیده و شنیده می شود، به همین مناسبت ما برای آگاهی خارج از افق حس و فکر، لفظ «ابر آگاهی» را انتخاب نمودیم. به طور مسلم زندگی هر بشری از «ناآگاهی» شروع شده و کم کم وارد محیط آگاهی می گردد و به تدریج روزنه هایی به دنیای خارج از ذهن پیدا می کند. نخست از طریق حواس ظاهری به حقایقی دست می یابد، سپس بر اثر تکامل دستگاه تعقل و تفکر، کم کم با حقایقی که از قلمرو حس و لمس بیرون می باشد آشنا می گردد، و در نتیجه یک

----- صفحه ۴۲

فرد عقلانی و استدلالی گشته و از یک رشته حقایق کلی و قوانین علمی آگاه می شود. گاهی در میان افراد بشر «ابر آگاهی» پیدا می شوند که از طریق الهام، از مطالبی آگاه می گردند که هرگز از طریق استدلال راهی به کشف آنها وجود ندارد. از این جهت دانشمندان، ادراک بشر را به این سه نوع «ادراک توده مردم» و «ادراک استدلال گران و متفکران» و «ادراک عارفان و روشن بینان»

تقسیم کرده اند. تو گویی ظاهر بینان به کمک حس، متفکران به مدد استدلال و روشن بینان به یاری الهام و اشراق از جهان بالا، به کشف حقایق می پردازند. نوابغ جهان، فیلسوفان و دانشمندان تأیید می کنند که یافته ها و ساخته ها و پرداخته های بی سابقه آنان، بیشتر بر اثر جرقه های روشنی بخش و الهام گونه، به ذهن آنان خطور کرده و سپس آنها به یاری شیوه های تجربی و یا روش استدلالی به پرورش و تکمیل و تحقیق آنها مبادرت جسته اند. شاهراه های سه گانه معرفت از این بیان استفاده می شود که بشر برای نیل به مقصود،

----- صفحه ۴۳

سه شاهراه در اختیار دارد، توده مردم غالباً از طریق نخست، و گروهی از راه دوم، و افراد انگشت شماری بر اثر تکامل روحی از راه سوم استفاده می کنند. ۱. راه تجربی و حسی مقصود، آن رشته ادراکاتی است که از طریق حواس برونی وارد قلمرو ذهن می گردند مثلاً هر یک از دیدنی ها و چشیدنی ها و بویدنی ها و... از طریق ابزار ویژه خود، در محل ادراکات ما قرار می گیرند و امروز اختراع تلسکوپ و میکروسکوپ و رادیو و تلویزیون و اینترنت... کمک های شایان تقدیری به ادراکات بشر نموده و او را بر دور و نزدیک مسلط ساخته است. ۲. راه استدلالی و تعقلی

متفکران جهان با به کار انداختن دستگاه تعقل و اندیشه، از یک رشته مقدمات بدیهی و روشن و ثابت در علوم، یک رشته قوانین کلی خارج از حس را کشف می کنند و قله هایی از معرفت و کمال را تسخیر می نمایند. قوانین کلی علوم به قید کلیت، مسائل فلسفی و آگاهی های مربوط به خدا و صفات و افعال او، و مسایلی که در علم عقاید و مذاهب مطرح می گردد، همگی مولود دستگاه تفکر و نتیجه به کار افتادن نیروی عقل انسانی است.

----- صفحه ۴۴

۳. راه الهام و اشراق

این راه، واقعیت شناسی سومی است که در وراء دستگاه حس و تعقل قرار دارد، یک نوع واقعیت شناسی نوی است که امکان آن از نظر علم و دانش قابل انکار نیست، البته نظام جهان بینی محدود مادی نمی تواند یک چنین ادراک غیر حسی و تعقلی را بپذیرد اما از نظر اصول علمی راهی برای انکار آن وجود ندارد. به گفته یکی از روان شناسان، جنبه های تجربی، به وسیله حواس شناخته می شود و جنبه های عقلانی به واسطه اندیشه منطقی و ریاضی به مرحله ادراک می رسد و سرانجام بر اثر اشراق و الهام، جلوه هایی از جنبه های ماورای حس و استدلال، روشن بینی های برق آسا، و جرقه های روشنگر که ذهن حساس نوابغ، از آنها برخوردار است به مقام رؤیت می رسند. پرفسور «سوروکین» روان شناس معروف یکی از آن افرادی است که وجود سه شاهراه حقیقت شناسی را به روشنی تصدیق کرده و برای ادراک عرفانی و به اصطلاح الهام، مقام و منزلتی ویژه قائل است و صریحاً می گوید: نمی توان این راه را تخطئه و تحقیر نمود. مگر می توان آموزش گسترده ادیان بزرگ را همانند کوه بینان نظام مادی ناچیز و بی حکمت شمرد و برای آن ارزشی

----- صفحه ۴۵

قائل نگشت؟! بنابراین می توان معرفت های سه گانه را به شرح زیر نام گذاری کرد: ۱. راه حس یا حس آگاهی. ۲. راه عقل یا خرد آگاهی. ۳. راه الهام یا دل آگاهی. امروز روانشناسی، الهام را به صورت یک واقعیت روانی پذیرفته و آن را چنین توصیف می کند: ادراک ناگهانی، آگاهی بخش توضیح دهنده یک باره و بدون مقدمه، که چون برق لامع در صفحه ذهن می درخشد بی آن که حتی غالباً پیشاپیش درباره آن اندیشیده باشد. اهمیت و نفوذ الهام در اکتشافات علمی مورد تأیید دانشمندان قرار گرفته است «آلبرت آاینشتین» که در سال ۱۸۷۹م دیده به جهان گشوده و در سال ۱۹۵۵ در گذشته است، با بسیاری از فلاسفه و عرفا هم آهنگ

گشته و بسان برخی از دانشمندان اسلامی که الهام را کلید معارف می دانند وی الهام را عامل پراج در اکتشافات علمی می داند. در سال ۱۹۳۱ دو دانشمند شیمی دان آمریکایی به نام «یلات» و «پیکر» پرسش نامه ای برای تحقیقی درباره اهمیت الهام

----- صفحه ۴۶

در کشف و حل مشکلات علمی، میان گروهی از دانشمندان شیمی پخش کردند که نتایج بسیار ارزنده آن انتشار یافته است. یکی از دانشمندان، مورد سؤال را این طور پاسخ داده است: درباره حلّ مسأله ای کار و فکر می کردم، ولی در اثر اشکالات و ابهام فراوان آن، تصمیم گرفتم که دیگر به کلی کار خاص به آن و تمام افکار مربوط به آن را کنار بگذارم. فردای آن روز در حالی که سخت مشغول کاری کاملاً از نوع دیگر بودم یک باره (فکر ناگهانی) مانند جهش برق، در خاطر من خطور کرد و آن همان حلّ مسأله ای بود که مرا به کلی مأیوس کرده بود. نظیر این گزارش از «هانری یوانکار» (۱۸۵۴-۱۹۱۲) ریاضی دان نامی فرانسه و بسیاری دیگر از دانشمندان طبیعی، ریاضی و فیزیک نقل شده است. جالب توجه این است که بسیاری از الهام های علمی که سبب کشف و اقعیتی پراج شده است نه تنها با اشتغال و تمرکز فکری دانشمندان در زمان فعالیت شان ارتباط نداشته است، بلکه حتی با رشته تخصصی آنان نیز دارای رابطه نزدیک نبوده است. شاهد گویای این مطلب این است که مثلاً «لوئی پاستور» (۱۸۲۲-۱۸۹۵) با این که متخصص در شیمی بوده است، به کشف میکرب موفق شده است.

----- صفحه ۴۷

الهام و الکسیس کارل

از میان دانشمندان معاصر آقای «الکسیس کارل» از جمله افرادی است که برای الهام، ارزش خاصی قائل شده است و معتقد است که روشن بینان بدون استفاده از اعضای حس خود، افکار دیگران را درک می کنند و حوادث دور از لحاظ مکان و زمان را کم و بیش می بینند و آن را یک موهبت استثنایی می داند که تنها افراد معدودی از آن برخوردار هستند. این دانشمند نامی کوشیده است که در این بحث مطالب علمی و یقینی را از احتمالی جدا کند و در اینجا برای این که خوانندگان گرامی با نظریه این دانشمند درباره الهام، بیشتر آشنا شوند خلاصه گفتار او را می آوریم: می نویسد: «به یقین اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست، و نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا، از خصایص دیگری چون اشراق برخوردارند. با اشراق چیزهای را که بر دیگران پوشیده است می یابند و روابط مجهول بین قضایایی را که ظاهراً با هم ارتباط ندارند می بینند و وجود گنجینه های مجهول را به فراست درمی یابند، تمام مردان بزرگ از موهبت اشراق برخوردارند و بدون دلیل و تحلیل، آنچه را که دانستنش اهمیت دارد می دانند، یک مدیر واقعی احتیاجی به محک های هوش و اوراق اطلاعاتی

----- صفحه ۴۸

برای انتخاب مرئوسین خود ندارد. یک قاضی خوب بدون توجه به جزئیات مواد و تبصره های قانون، و حتی گاهی به گفته «کاردوزو» با در دست داشتن ادعانامه غلط می تواند حکم صحیح بدهد، یک دانشمند بزرگ خود به خود به سوی راهی که منجر به کشف تازه ای خواهد شد کشانده می شود. این همان کیفیتی است که پیشتر، الهام نامیده می شد. دانشمندان را می توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی منطقی و دیگری اشراقی، ترقی علوم، مرهون این هر دو دسته است در علوم ریاضی که اساس و پایه کاملاً منطقی دارد، نیز اشراق سهم به سزایی دارد میان ریاضی دانان هم اشراقی می توان یافت و هم منطقی، «هرمیت و «ایرستراس» اشراقی، «برتران» و «ریمان» منطقی، بودند. روشن بینان بدون استفاده از اعضای حس خود، افکار دیگران را درک می کنند و حوادث دور از لحاظ زمان و مکان را کم و بیش می بینند و از بعضی اشیاء و قضایا اطلاعات مطمئن تری از آنچه با اعضای حس درک می شود می دهند برای فرد روشن بین خواندن افکار شخصی دیگر، به اندازه توصیف چهره وی آسان است ولی کلمات «دیدن» و «حس کردن» برای بیان آنچه در شعور وی می گذرد کافی نیست چون چیزی را نمی بیند

----- صفحه ۴۹

در جایی جستجو نمی کند بلکه فقط «می داند». در بسیاری از موارد هنگام مرگ یا هنگام مواجه شدن با یک خطر بزرگ، بین فرد با فرد دیگر ارتباطی برقرار می شود و کسی که در بستر مرگ افتاده و یا قربانی حادثه ای شده است برای یک لحظه، به شکل عادی خود، به نظر یکی از دوستان نزدیکش می رسد، اغلب این شبیح خیالی، خاموش و ساکت می ماند و گاهی نیز سخن می گوید و مرگ خود را خبر می دهد و نیز گاهی، روشن بین از فاصله بعید می تواند منظره یا شخص یا صحنه ای را ببیند و آن را با دقت ترسیم و توصیف کند و چه بسیار کسانی که در حال عادی روشن بین نیستند ولی در طول عمر خود یکی دوبار این قبیل ارتباطات را تجربه کرده اند. به این ترتیب گاهی شناسایی دنیای خارج، از راه های دیگری به جز اعضای حسی برای ما میسر می شود شکی نیست که فکر می تواند حتی از فواصل دور، دو فرد انسانی را مستقیماً با هم مربوط کند این قضایا که مطالعه آنها در عهده علم جدید «متاپسیشیک» است باید همان طوری که هست پذیرفته شود زیرا حقایقی در بردارد و جنبه ای از وجود انسانی را که هنوز خوب شناخته نشده است معرفی می کند و شاید بتواند علت روشن بینی

----- صفحه ۵۰

فوق العاده برخی ها را برای ما روشن سازد. (۱) بنابراین ادراک حسی و تعقلی دو وسیله است برای روح انسانی که آگاهی او را از قسمتی از جهان خارج تأمین می کند ولی در عین حال برای روح انسان وسیله دیگری توصیف نشدنی وجود دارد که ارتباط او را با جهان خارج برقرار می نماید و نتیجه آن امور زیر است که مورد تصدیق همه دانشمندان می باشد: ۱. اکتشافات علمی تنها محصول و اثر فکر آدمی نیست و نوابغ علاوه بر نیروی مطالعه و درک قضایا از نیروی الهام نیز برخوردارند. ۲. روشن بینان بدون استفاده از اعضای حسی خود افکار دیگران را درک می کنند تا آنجا که برای فرد روشن بین خواندن افکار شخص دیگر، به اندازه توصیف چهره وی آسان است. ۳. هنگام مرگ یا پیش آمدن خطر ما بین فرد و فرد دیگر، ارتباطی برقرار می شود و کسی که در بستر مرگ افتاده، برای یک لحظه به شکل عادی خود به نظر یکی از دوستانش می رسد. ۴. روشن بین می تواند از فاصله دور، منظره یا شخص یا صحنه ای را ببیند و آن را با دقت ترسیم و توصیف کند.

۱. به انسان موجود ناشناخته، ص ۱۳۵-۱۳۷ مراجعه شود.

----- صفحه ۵۱

شهود و فلسفه برکسن

در میان دانشمندان مغرب زمین «برکسن» (۱۸۵۹-۱۹۴۱) بیش از افراد دیگر به شهود اهمیت داده تا آنجا که مخالفان مکتب وی، او را مظهر مخالفت با عقل و استدلال معرفی کرده و گروهی دیگر او را از «ایده آلیستها» خوانده اند و این نوع حق کشی ها در تاریخ علم فراوان است، او بسان دیگر دانشمندان، شهود را در مقابل حس و عقل در شمار منابع معرفت قرار داده است. غرور بی جا انکار الهام و آگاهی های غیبی، معلول غرور بی جایی است که دامنگیر جمعی از مادی های قرن هجدهم و نوزدهم شده بود، آنان تصور می کردند که همه چیز را فهمیده اند و در دایره هستی برای آنان مجهولی باقی نمانده است و بر تمام پیچیدگی های جهان دست یافته و علل طبیعی پدیده ها را کشف کرده اند و دریافته اند که هر حادثه ای علت مادی دارد. نتیجه یک چنین غرور علمی، این شد که به همه چیز بی اعتنا شده و به آنچه از پیشینیان به یادگار مانده است با دیده شک و تردید و احیاناً انکار بنگرند.

----- صفحه ۵۲

این غرور علمی در قرن بیستم در هم شکست و یا از حرارت و شدت آن کاسته شد. کم کم بشر آگاه شد که بسیاری از رموز خلقت هنوز در پس پرده جهل مانده و تنها اندکی از اسرار شگفت آور جهان آفرینش برای بشر فاش شده است. مردان محقق،

شخصیت های بارز علمی، فریب پیروزی های جزئی را در میدان علم و دانش نخورده و با جرأت و جسارت به انکار آنچه که هنوز درستی یا نادرستی آن ثابت نشده و در ردیف علوم قرار نگرفته است بر نمی خیزند. در پیچه هایی به جهان اسرار آمیز غیب خدا با لطف و مرحمتی که نسبت به بندگان خود دارد، در پیچه هایی را به سوی جهان غیب باز گذارده است تا همگان بدانند که آگاهی از غیب یک امر محال و غیر ممکن نیست بلکه تسلط انسان بر غیب امری است صد در صد ممکن؛ که جای هیچ شک و تردید در آن وجود ندارد. ۱. وحی به حیوانات

کارهای شگفت انگیز حیوانات که در کتاب های جانور شناسی، به طور گسترده پیرامون آنها بحث شده است نمونه
----- صفحه ۵۳

واضحی از وجود الهام در حیوانات است. کارهای محیرالعقول جانداران از قبیل تقسیم کار، انتخاب وظیفه، ساختن عضو مفقود و آشنایی به کلیه نیازمندی های زندگی را نمی توان از راه تعقل و تفکر توجیه نمود زیرا بدیهی است که حیوان، فاقد دستگاه تفکر و تعقل است همچنان که نمی توان آن ها را معلول نظم داخلی و ارگانیزم وجود خارجی جانداران دانست زیرا ترکیب خواص فیزیکی و شیمیایی یک موجود برای انجام امور ابتکاری و ابداعی مانند تقسیم کار، انتخاب وظیفه، تجدید ساختمان عضو مفقود و انطباق با محیط، کافی نمی باشد. یک ماشین حساب ممکن است آن چنان منظم ساخته شود که اعمال جمع و تفریق و ضرب و تقسیم را دقیقاً انجام دهد اما هرگز ماشین حساب قادر به ابداع و ابتکار یک قاعده ریاضی نیست، یک ماشین ترجمه می تواند دقیقاً سخنان یا نوشته یک نفر را ترجمه کند ولی هرگز نظم دقیق آن ماشین قادر به تصحیح اشتباه گوینده نمی باشد. چون در زندگی حیوانات کارهای ابداعی و ابتکاری بی سابقه دیده می شود، جز این که آنها را معلول الهام از جهان بالا

----- صفحه ۵۴

بدانیم توجیه دیگری ندارد. قرآن مجید چنین راه یابی را وحی می نامد. (۱) ۲. روشن بینی و تله پاتی
دانشمندان می گویند در نهاد انسان استعداد مرموزی وجود دارد که به مدد آن می تواند افکار دیگران را بخواند و از حوادثی که در نقاط دور دست رخ می دهد؛ با نیروی مافوق حس، آگاهی پیدا کند. مبادله افکار و احساسات از راه دور به واسطه حس مخصوص کاملاً یک امر عملی است هر چند از طریق وسایل فنی نوین از قبیل: تلویزیون، رادیو، تلفن و تلگراف، افکار را مبادله می کنند ولی دانش، برای چنین مبادله ای راه دیگری به نام «تله پاتی» و یا حس، روشن بینی معتقد است. فرق «تله پاتی» با روشن بینی این است که روشن بینی همان قدرت درک اتفاقی است از فاصله های دور زمانی و مکانی، آن هم بدون وسایل حسی، ولی «تله پاتی» کیفیتی است که به وسیله آن افکار و هیجانات و احساسات از مغزی به مغز دیگر بدون

۱. سوره نحل، آیه ۶۸، مشروح این بحث را می توانید در کتاب راه خداشناسی تألیف نگارنده، ص ۲۴۵-۲۶۲ بخوانید.

----- صفحه ۵۵

وسيله حسی منتقل می شود و در حقیقت روشن بینی و تله پاتی دو روی یک سکه هستند و هر دو نام مناسبی می باشند برای دید دوم انسان، چه در خواب و چه در بیداری. امروز «پوگیسم» در این زمینه به وسعت نظر بیشتری قائل شده است و زندگی را موج می داند و برای آن امواج گیرنده و فرستنده می شناسد و معتقد است که امواج را همچنان که با سیم می توان گرفت با اندیشه نیز می توان گرفت اندیشه را موجی می شناسد که بعد از آفریده شدن به ارتعاش می آید و در صورت وجود گیرنده قابل گرفتن است. ۳. ارتباط با ارواح

ارتباط با ارواح به صورت های مختلفی انجام می گیرد که صورت روشن و قابل اعتماد آن این است که استاد ماهر این فن شخصی را که برای این کار آمادگی دارد، با نگاه و تلقین خواب می کند و روح او به سوالات استاد پاسخ می دهد و گاهی در این تماس

از اسرار نهفته پرده برداشته می شود. تماس با ارواح به صورت «علمی» از جهات گوناگون قابل مطالعه می باشد در این زمینه کتاب ها و رساله های فراوانی به وسیله دانشمندان شرق و غرب نگارش یافته و صفحات زیادی از

----- صفحه ۵۶

برخی دایره المعارف های علمی را به خود اختصاص داده است. دانشمندان این فن و کسانی که سالیان دراز در این راه کوشیده اند اظهار می دارند که نتوانسته اند با مجاهدت های پی گیر و آزمایش های فراوان از روی گوشه ای از جهان مرموز و ناشناخته ارواح، پرده بردارند و کارهای خارق عادت و حیرت انگیزی را که به وسیله آنها انجام می شود از نزدیک مشاهده نمایند، نویسنده دایره المعارف قرن بیستم در جلد چهارم کتاب خود، درباره روح فهرستی از دانشمندان مشهور که به واقعیت این علم اعتراف کرده اند را ارائه می دهد. در این فهرست نام چهل و هفت نفر از دانشمندان بزرگ فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آلمان و آمریکا را ذکر می کند. البته باید دانست که ارتباط با ارواح به طور اجمال مطلبی است صحیح، ولی هرگز نمی توان گفتار هر مدعی را در این باره پذیرفت بلکه باید با قراین و علایم، راستگویان را از دروغگویان تمیز داد. ۴. الهام

گاهی ممکن است مطلبی به قلب القاء شود و انسان یک مرتبه خود را بر مطلبی واقف و آگاه ببیند به این نوع القاء در

----- صفحه ۵۷

اصطلاح، الهام می گویند. این گونه الهامات به قدری در هر زمان و مکان فراوان است که باید آن را در ردیف حوادث معمولی قرارداد حتی منشأ بسیاری از اختراعات و اکتشافات علمی و ابتکارات و مضامین عالی شعری همین الهام است. قرآن مجید نمونه ای در این مورد نقل می کند و می فرماید: (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ... (۱). «به مادر موسی الهام کردیم که کودک خود را شیر ده». ۵. خواب های راستین

خواب انواع و اقسامی دارد که یک نوع آن مورد نظر ما است و آن خواب هایی است که از یک واقعیت جدا از اندیشه و ذهن، از واقعیتی محکم و استوار و پا برجا گزارش می دهد این نوع خواب های الهی است که ما را با جهان خارج از خود مربوط می سازد و از روی حقایقی دور از محیط ذهن و اندیشه پرده برمی دارد و این قبیل خواب ها به اندازه ای زیاد است که هرگز نمی توان آن را انکار کرد. پیامبر گرامی اسلام درباره این نوع خواب ها فرموده است:

۱. سوره قصص، آیه ۷.

----- صفحه ۵۸

«انَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ جُزْءٌ مِنَ النُّبُوَّةِ». (۱) «رؤیای صادق بخشی از نبوت است». ابر آگاهی و فلاسفه اسلام ۱. شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب «اشارات» در «نمط هشتم» می گوید: اگر عارفی از غیب خبر داد و آینده، درستی آن را ثابت کرد، او را تصدیق کن و به او ایمان بیاور زیرا چنین آگاهی یک رشته اسباب طبیعی دارد. و نیز در تشبیهات این نمط به برهان این مطلب اشاره کرده و می گوید: وقتی اشتغالات روح از طریق حواس کم شد، برای روح انسان، فرصتی دست می دهد که خود را از قوای طبیعی خلاص کرده و به جانب قدس پرواز کند و صورت هایی را در آنجا ببیند و

۱. بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۶۳۵، چاپ قدیم، این نوع خواب ها که به طور مستقیم با آینده سر و کار دارد، نه با گذشته، نمی تواند علت مادی داشته باشد و هرگز نمی توان پرونده این خواب ها را در گذشته جستجو نمود. بلکه این نوع خواب ها فاقد پرونده است و ما در کتاب راز رسالت، پیرامون این نوع خواب ها به گونه ای سخن گفته ایم.

----- صفحه ۵۹

این حالت گاهی در خواب و در حال بیماری برای انسان های عادی نیز رخ می دهد. و نیز در جای دیگر می گوید: اگر به تو گفتند که فلان عارف، کاری انجام می دهد و یا به جسمی حرکت می بخشد یا خود حرکتی می کند که از توانایی دیگران بیرون است این سخن را انکار مکن زیرا برای این کار یک رشته اسباب، وجود دارد که اگر تو نیز از آن راه وارد شوی به همان مقصد می رسی. و باز می گوید: تجربه و آزمایش به روشنی ثابت کرده است که انسان در موقع خواب می تواند با جهان خارج تماس بگیرد و اطلاعاتی کسب کند، اکنون چه مانعی دارد که انسان در موقع بیداری دارای چنین قدرتی باشد و تجربه و آزمایش نیز این حقیقت را ثابت کرده است. (۱) ۲. شیخ شهاب الدین سهروردی که در فلسفه الهی و ریاضیات نفسانی کم نظیر بود درباره آگاهی انسان از غیب چنین می گوید:

۱. اشارات، ج ۳، ص ۳۹۷ و ۳۹۹ و ۴۰۷ و ۳۱۴.

----- صفحه ۶۰ -----

هر وقت اشتغالات حواس ظاهری کاهش یافت، در این وقت، نفس انسان از دست قوای طبیعی رهایی جسته و بر یک رشته امور غیبی تسلط می یابد، سپس می گوید: اگر انسان های کامل مانند پیامبران و اولیاء از غیب خبری دهند به خاطر الواحی است که در برابر دیدگان آنها قرار می گیرد و یا امواج و یا صداهای دل انگیز و هولناکی است که می شنوند و یا صورتهایی است که مشاهده می کنند و با آنان سخن می گویند. سپس از غیب خبر می دهند. (۱) ۳. صدر المتألهین در تعالیق خود بر «حکمت اشراق» امکان آگاهی از غیب را به گونه ای مشروح مورد بحث قرار داده و می گوید: نفس بر اثر اتصال با جهان عقل، و یا عالم مثال (جهان صور اشیاء)، آگاهی هایی کسب می کند سپس مطلب را با براهین عقلی روشن می سازد. هدف از نقل این کلمات این است که روشن گردد دانشمندان و پی افکنان علوم بشری از گذشته و حال آگاهی از غیب را برای بشر یک امر ممکن بلکه واقع شده تلقی می کنند، جایی که آگاهی از غیب برای بشر معمولی ممکن بلکه واقع شده

۱. حکمت اشراق، مقاله پنجم.

----- صفحه ۶۱ -----

باشد. بنابراین در امکان آن برای پیامبران و امامان معصوم جای شک و تردیدی باقی نخواهد ماند. در پایان این بخش لازم است نکته ای را تذکر دهیم: هدف از نقل سخنان دانشمندان دیروز و امروز این است که بدانیم علوم بشری، موضوع آگاهی از غیب را، یک امر ممکن بلکه محقق، تلقی کرده است و با چنین تصدیق و توصیف، نباید در امکان آن شک و تردید داشته باشیم. ولی باید توجه داشت که آگاهی پیامبران و امامان معصوم بر غیب، از طریقی است، غیر از طریق های عادی که در این بخش پیرامون آن سخن گفتیم، و اشتراک در نتیجه، گواه بر اتحاد در راه نیست. و نیز اگر ما در این بخش از کشف و شهود و اشراق و یا ارتباط با ارواح سخن گفتیم و به آنها استشهاد کردیم، نه به این معنی است که گفتار هر مدعی کشف و اشراق را بپذیریم، یا به تصدیق هر مدعی ارتباط با ارواح، صحه بگذاریم، بلکه هدف تصدیق اجمالی است و اما حدود و خصوصیات آنها چیست؟ فعلاً از قلمرو بحث ما بیرون می باشد.

----- صفحه ۶۲ ----- صفحه ۶۳ -----

۳- آگاهی پیامبران و امامان از غیب،

۳- آگاهی پیامبران و امامان از غیب،

به تعلیم الهی است

آگاهی پیامبران و پیشوایان معصوم از غیب، بر دو گونه تصور می‌شود: ۱. بدون تعلیم الهی، آگاه باشند. ۲. خدای آگاه، به پیامبران تعلیم کرده باشد و امامان نیز هر کدام از امام قبل، و سرانجام از پیامبر پیام‌آموزند و یا خداوند از راه دیگری به آنان تعلیم دهد. دانشمندان شیعه همگی تصریح کرده‌اند که آگاهی پیامبر و امام از غیب، ذاتی نیست و به تعلیم الهی می‌باشد و کسانی که علم امامان (علیهم السلام) را ذاتی و بدون تعلیم الهی بدانند و تلقی کنند از

----- صفحه ۶۴ -----

«غلاة» (۱) به شمار می‌آیند و اصولاً این عقیده مستلزم شرک می‌باشد. در این جا لازم است توجه خواننده عزیز را به مطلبی که در بحث‌های آینده این کتاب نیز سودمند است جلب کنیم: با مراجعه به روایات و گفته‌های دانشمندان بزرگ روشن می‌شود که در زمان پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) و نیز در دوره‌های بعد، گاهی از واژه «علم غیب» علم ذاتی و بدون تعلیم الهی فهمیده می‌شده است و از این جهت در آیات و روایات و نیز در کلمات دانشمندان مکرراً تصریح شده است که آگاهی پیامبر و امام از غیب، ذاتی نیست، بلکه به تعلیم الهی از راه وحی و غیره و یا آموختن از پیامبر و امام قبل است. و اینک متن برخی از روایات و گفتارهای دانشمندان: ۱. بعد از پایان جنگ جمل، علی (علیه السلام) در بصره خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه از برخی حوادث آینده خبر داد یکی از یاران آن حضرت با تعجبی فراوان، به ایشان گفت: «لقد أعطیت یا امیر المؤمنین علم الغیب!» آیا شما «علم غیب» دارید و این جمله اشاره به این بود که «علم غیب» اختصاص به خدا دارد زیرا

۱. غلاة، کسانی هستند که امامان (علیهم السلام) را از دایره بشر بودن خارج دانسته و برخی از صفاتی که اختصاص به خدا دارد برای آنان ثابت می‌دانند.

----- صفحه ۶۵ -----

خدا است که ذاتاً به همه چیز آگاه است. آن گرامی در پاسخ او خندید و گفت: «لیس هو بعلم الغیب و انما هو تعلّم من ذی علم...». این که من از حوادث آینده خبر می‌دهم «علم غیب» ذاتی و بدون تعلیم الهی نیست بلکه به وسیله پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من تعلیم شده است... (۱) ۲. یحیی بن عبد الله بن الحسن به امام هفتم (علیه السلام) گفت: فدایت شوم اینان (گروهی از مردم) عقیده دارند که شما «علم غیب» دارید. حضرت در پاسخ او فرمود: ...نه به خدا سوگند آنچه ما می‌دانیم از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به ما رسیده و از آن حضرت آموخته‌ایم، لا والله ما هی إلا وراثه عن رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم). (۲)

۱. نهج البلاغه، خطبه صد و بیست و چهار، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۸۳-۸۵ و ج ۳، ص ۱۳۸-۱۴۱. ۲. امالی شیخ مفید، ص ۱۴، چاپ نجف، و نیز ذیل روایتی که در بخش دهم، سؤال هشتم خواهیم خواند همین مطلب را تأیید می‌کند: «نحن نعلم انک تعلم علماً کثیراً ولا ننسبک الی علم الغیب...» چند نفر از یاران امام صادق (علیه السلام) به آن حضرت می‌گویند ما می‌دانیم شما علم گسترده‌ای دارید اما در عین حال شما را به علم غیب نسبت نمی‌دهیم یعنی شما را با جمله «عالم به غیب» توصیف نمی‌کنیم. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

----- صفحه ۶۶ -----

۳. شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن نعمان مفید (م ۴۱۳) می‌نویسد: کسی را می‌توان به طور مطلق دارای صفت «عالم به غیب» دانست که علم او ذاتی باشد و از کسی نیاموخته باشد و علم هیچ کس جز خداوند بزرگ ذاتی نیست و از این رو شیعه معتقد است که نباید درباره امامان به طور مطلق گفته شود. عالم به غیب هستند بلکه باید توضیح داده شود که علم آنان مستفاد از امام قبل و از

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و سرانجام به تعلیم الهی است. (۱) ۴. مفسر عالیقدر شیعه مرحوم شیخ طبرسی (م. ۵۴۸) می نویسد: به عقیده شیعه کسی را می توان با جمله «عالم به غیب» توصیف کرد که همه غیب ها را بداند و علم او ذاتی باشد و هیچ کس جز خدا این چنین نیست و اما خبرهای غیبی فراوانی که دانشمندان شیعه و سنی از علی(علیه السلام) و سایر امامان نقل کرده اند همه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان رسیده و رسول خدا نیز از خداوند آموخته است. (۲)

۱. اوائل المقالات، ص ۳۸، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۰۴، به نقل از کتاب «المسائل» شیخ مفید. ۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۱، و ج ۵، ص ۲۰۵.

----- صفحه ۶۷ -----

۵. رشیدالدین محمد بن شهر آشوب مازندرانی (م. ۵۸۸) می نویسد: پیامبر و امام از غیب آگاهی دارند اما نه به این معنی که علم آنان ذاتی باشد بلکه خداوند، بخشی از علم غیب را به آنان آموخته است، و عقیده به این که علم آنان ذاتی است و با علم خدا تفاوتی ندارد مستلزم شرک می باشد. (۱) ۶. کمال الدین ابن میثم بحرانی (م. ۶۷۹) می نویسد: منظور از علم غیبی که جز خدا نمی داند علم غیبی است که بدون تعلیم و آموختن باشد و «علم غیب» بدون تعلیم، اختصاص به به خدا دارد و جز خدا هر کس آگاهی از غیب پیدا کند به تعلیم الهی بوده است. (۲) ۷. ابن ابی الحدید معتزلی (م. ۶۵۵) می نویسد: ما انکار نمی کنیم که در میان افراد بشر اشخاصی باشند که از غیب خبر بدهند اما می گوئیم آگاهی آنان از غیب، مستند به خداوند است و خداوند وسیله آگاه شدن آنان را از غیب فراهم می آورد. (۳)

۱. متشابهات القرآن، ص ۲۱۱، مضمون کلام ایشان نقل شد. ۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۸۴ و ج ۳، ص ۱۴۰. ۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷۱ ص ۴۲۷، چاپ ۴ جلدی.

----- صفحه ۶۸ -----

۸. فضل بن روزبهان دانشمند سنی که در سده نهم و دهم می زیسته، با همه تعصبش در کتاب «ابطال نهج الباطل» می نویسد: روا نیست درباره کسی گفته شود: علم غیب دارد، آری خبر دادن از غیب به تعلیم الهی جایز است و راه این تعلیم با وحی است و یا الهام، البته نزد کسی که الهام را یکی از راه های آگاهی از غیب می داند. (۱) ۹. علامه مرحوم شیخ محمد حسین مظفر (م. ۱۳۸۱) می نویسد: علم خدا ذاتی است و علم امامان(علیهم السلام) به تعلیم الهی است و هیچ کس نباید توهم کند که علم امامان (علیهم السلام) مانند علم خدا است پس مانعی ندارد که بگوئیم امامان ذاتاً علم غیب ندارند اما به تعلیم الهی، از غیب آگاهی دارند. (۲) ۱۰. علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» می نویسد: خداوند ذاتاً از غیب آگاه است و هر کس جز او از غیب آگاه باشد به تعلیم او خواهد بود و هر جا پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آگاهی خود از

۱. دلائل الصدق مظفر، ج ۲، ص ۳۴۳، چاپ قم. ۲. علم الإمام، ص ۷ و ۴۷.

----- صفحه ۶۹ -----

غیب را انکار می کند و می گوید: علم غیب ندارم معنای آن این است که مستقلاً و ذاتاً عالم به غیب نیستم و هر چه می دانم از جانب خدا به من آموخته شده است. (۱)

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۴- گفتار دانشمندان**۴- گفتار دانشمندان**

پیرامون آگاهی پیامبر و امام از غیب

۱. شیخ مفید (م. ۴۱۳) می نویسد: امامان (علیهم السلام) به ضمایر برخی از مردم آگاه بودند و به حوادث و پیشامدها، قبل از وقوع آن آگاهی داشتند. (۱) ۲. و در جای دیگر می نویسد: یکی از دلیل های امامت علی (علیه السلام) خبرهای غیبی آن حضرت است که از وقوع یک سلسله پیش آمدها و حوادث، پیش از وقوع آنها خبر داده است و پس از چندی صدق و درستی خبرهای او

۱. اوائل المقالات، ص ۳۸، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۰۴ و ج ۴۲، ص ۲۵۸.

----- صفحه ۷۲ -----

روشن شده است. (۱) ۳. و در جای دیگر می نویسد: امام (علیه السلام) اگر از باطن کسی آگاه شود به تعلیم الهی آگاه می شود و تعلیم الهی به امام از چند راه صورت می گیرد آموختن از امام پیش، و امامان پیش از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و خواب دیدن، دو راه از آن راه ها است... (۲) بنابراین اگر نویسنده ای به شیخ مفید نسبت دهد که آن بزرگوار منکر علم غیب امامان (علیهم السلام) است این سخن دلیل بی اطلاعی یا غرض ورزی او خواهد بود. ۴. دانشمند بزرگ و عالیقدر ابو الفتح محمد بن علی کراچکی (م. ۴۴۹) در رساله اعتقادات می نویسد: از اعتقادات شیعه این است که پس از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) علی (علیه السلام) و یازده فرزند معصوم او امام هستند... و امامت آنها از جانب خدای تعالی تعیین شده است و خدا برای اثبات امامت آنها معجزاتی به دست آنها ظاهر ساخته و آنان را بر بسیاری از غیب ها و موضوعات و حوادث آینده آگاه نموده است. (۳) ۵. امین الاسلام طبرسی (م. ۵۴۸) می نویسد:

۱. ارشاد شیخ مفید، ص ۱۴۸، چاپ آخوندی. ۲. الفصول المختاره، ص ۸۰، چاپ سوم. ۳. کنز الفوائد کراچکی، ص ۱۱۲، چاپ سنگی.

----- صفحه ۷۳ -----

همان طور که یکی از معجزات حضرت مسیح این بود که از غیب خبر می داد و می گفت: (أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) (۱) من به شما از آنچه می خورید و در خانه هاتان ذخیره می کنید خبر می دهم و نیز از معجزه های رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) خبرهای غیبی آن حضرت بود. همین طور از معجزات و دلیل های امامت علی (علیه السلام) خبرهای غیبی او است که همه مطابق با واقع درآمده است. (۲) ۶. محمد بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب پر ارج «متشابهات القرآن» می نویسد: ممکن است پیامبر و امام به تعلیم الهی به قسمتی از چیزهایی که غایب است و بخشی از حوادث گذشته و آینده، آگاهی داشته باشند. (۳) ۷. نیز در کتاب «مناقب» بخشی از خبرهای غیبی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را در حدود بیست صفحه نقل می کند و سپس می نویسد: تمام این ها خبرهای غیبی است که خداوند رسول گرامی خود را از آنها آگاه ساخته و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هم در پنهانی

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۹. ۲. اعلام الوری، ص ۱۷۲، چاپ علمیه اسلامیه. ۳. متشابهات القرآن، ص ۲۱۱.

----- صفحه ۷۴ -----

علی (علیه السلام) را بر آنها آگاه کرده است. (۱) ۸. مفسر بزرگ، مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی که در سده ششم هجری می زیسته است زمی نویسد: از جمله معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نوعی اخبار غیب بود باعلام الله تعالی ایاه زبه آن که خدای تعالی او را به وحی خبر داد تا دلیل و علامت نبوت او بودی. (۲) کمال الدین ابن میثم بحرانی (م. ۶۷۹) در چند جای شرح نهج البلاغه خود به آگاهی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از غیب به تعلیم پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) تصریح کرده و در چگونگی و معنی تعلیم و تعلم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و علی (علیه السلام) توضیحاتی داده است. (۳) ۱۰. ابن ابی الحدید معتزلی (م. ۶۵۵) در شرح نهج البلاغه می نویسد: این که علی (علیه السلام) می گوید: «هر چه از حوادث آینده از من پرسید خیر خواهم داد» نه ادعای خدایی است و نه ادعای نبوت، بلکه منظور آن حضرت این است که من این آگاهی از

۱. مناقب، ج ۲، ص ۱۱۲، چاپ نجف. ۲. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۲۶۸، چاپ ۱۲ جلدی. ۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۸۲-۸۵، ج ۲، ص ۳۹۰ و ج ۳، ص ۱۳۹-۱۴۱.

----- صفحه ۷۵ -----

غیب را از پیامبر گرامی اسلام آموخته ام سپس می نویسد: ما علی (علیه السلام) را در خبرهای غیبی که از او صادر شده است امتحان کرده و همه خبرهای او را مطابق با واقع یافته ایم و واقع نمایی خبرهای غیبی آن حضرت دلیل این است که جمله ای که آن حضرت فرموده است راست و درست است: فوالذی نفسی بیده لا تسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة... الا انبأتکم زم... سوگند به خدایی که جان من در اختیار اوست (از حوادث آینده خبر دارم) و از هر چه پرسید آگاهتان خواهم کرد. (۱) ۱۱. علامه حلّی (م. ۷۲۶) در کتابهایی که پیرامون اصول عقاید نگاشته یکی از راه های اثبات امامت علی (علیه السلام) را خبرهای غیبی آن گرامی دانسته است. (۲) ۱۲. دانشمند بزرگ شیعه مرحوم فاضل مقدار (م. ۸۲۶) در کتاب «ارشاد الطالبین» تعدادی از خبرهای غیبی علی (علیه السلام) را نقل کرده و می نویسد: خبرهای غیبی آن حضرت بیش از آن است

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۷۵، چاپ ۴ جلدی. ۲. شرح تجرید، ص ۲۱۹ چاپ اصفهان، نهج المسترشدین، ص ۷۰، چاپ جدید، کشف الیقین، ص ۲۴، چاپ نجف، منهاج الکرامه، ص ۸۰، چاپ سنگی.

----- صفحه ۷۶ -----

که به شماره آید و همین آگاهی آن حضرت از غیب یکی از دلائل افضلیت او بر دیگران و امامت او است. ۱۳. (۱) محدث عالیقدر شیخ حرّ عاملی (م. ۱۱۰۴) می نویسد: احادیثی که مفاد آن این است: «خداوند به پیامبر و امامان (علیهم السلام) علم گذشته و آینده را تعلیم کرده است» متواتر می باشد. (۲) ۱۴. و در جای دیگر می نویسد: امام به جمیع زبان ها آگاه است. (۳) ۱۵. و باز می نویسد: پیامبر و امامان (علیهم السلام) بسیاری از غیب ها را به تعلیم الهی فرا گرفته بودند... و هر گاه اراده می کردند چیزی را بدانند می دانستند (و از طرف خدا به آنان تعلیم می شد). (۴) ۱۶. عالم بزرگوار سید علی قزوینی (م. ۱۲۹۸) در حاشیه کتاب «قوانین الأصول» می نویسد:

۱. ارشاد الطالبین، ص ۱۸۰، چاپ بمبئی. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۲. همان کتاب، ج ۱۲، ص ۳۸۵. ۴. اثبات الهداء، ج ۷، ص ۴۴۱، و فصول المهمه، ص ۴۸، چاپ سنگی.

----- صفحه ۷۷ -----

از روایات مستفیض استفاده می شود که آگاهی امام از گذشته و حال و آینده از نشانه های امامت او است و می توان گفت این مطلب از اعتقادات و ضروریات مذهب شیعه است. (۱) ۱۷. علامه بزرگوار حاج میرزا محمدحسن آشتیانی (م. ۱۳۱۹) می نویسد: حق این است که امامان (علیهم السلام) از گذشته و حال و آینده آگاهی دارند و هیچ چیز از آنان پنهان نیست جز آنچه علم به آن، مختص به خدای تبارک و تعالی است. (۲) ۱۸. نگارنده رساله «علم الساعة» (م. ۱۳۱۲) می نویسد: پس ماحصل مطلب که حق مذهب است این است که جناب پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) عالماند به جمیع ما کان و ما یکون... (۳) ۱۹. علامه مرحوم شیخ محمد حسین مظفر (م. ۱۳۸۱) می نویسد:

۱. حاشیه قوانین ص ۱۴۸، البته مقصود مرحوم قزوینی از علم امام به گذشته و حال و آینده، علم او به بخشی از موضوعات و حوادث گذشته و حال و آینده است، به اصل گفتار ایشان مراجعه شود. ۲. بحرالفتاوی فی شرح الفرائد، ج ۲، ص ۶۰. ۳. رساله «علم الساعة»، ص ۱۳، چاپ سنگی.

صفحه ۷۸

این که می گوئیم امامان (علیهم السلام) از غیب آگاه هستند مقصود علمی است که خداوند علام به آنان از راه الهام یا آموختن از رسول گرامی اسلام یا راه های دیگر می آموزد. (۱) ۲۰. علامه طباطبایی در رساله «علم الامام» می نویسد: از اخبار کثیره ای که از رسول اکرم و ائمه هدی (علیهم السلام) رسیده است برمی آید که خداوند «علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن» را به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) داده و ائمه هدی (علیهم السلام) هم همان علم را از آن حضرت به ارث برده اند. (۲)

۱. علم الإمام، ص ۶. ۲. رساله علم الامام عربی نسخه خطی، ص ۳، در این دو بخش که گفتار گروهی از دانشمندان اسلامی از باب نمونه نقل شده سعی کردیم مقصود و مضمون گفته های آنان را بیاوریم گرچه از ترجمه تحت اللفظی کلمات آنها قدری دور باشد.

صفحه ۷۹

۵- رساله های پیرامون آگاهی

۵- رساله های پیرامون آگاهی

پیشوایان از غیب

کتاب ها و رساله هایی که پیرامون اثبات علم غیب پیامبر و امام بحث کرده اند سه گروه است: یک: کتاب ها و رساله هایی که مستقلاً درباره علم غیب نگاشته شده است. دو: کتاب هایی که مستقلاً درباره علم غیب نگاشته نشده، ولی در عین حال در این زمینه به طور گسترده بحث کرده و یا روایات مربوط به این مسأله را جمع آوری نموده است. سه: کتاب هایی که در آنها به گونه مختصر و مجمل در این باره بحث شده است.

صفحه ۸۰

در این جا فهرست نام کتاب های گروه اول و دوم را می آوریم تا روشن شود این مسأله در نظر دانشمندان تا چه اندازه مورد اهمیت بوده است زیرا واضح است که فراوانی بحث و تألیف درباره هر مسأله دلیل بر اهمیت آن مسأله می باشد. ۱. «بصائر الدرجات» تألیف محمد بن حسن صفار (م. ۲۹۰)، در این کتاب روایات مربوط به علم امام به طور بسیار گسترده ای گردآوری شده است. ۲. «کافی» تألیف شیخ کلینی (م. ۳۲۹)، در این کتاب نیز احادیث مربوط به علم امام به طور گسترده در حدود سی باب جمع

آوری شده است. ۳. «وافی» تألیف ملامحسن فیض کاشانی (م. ۱۰۹۱)، در جلد اول این کتاب احادیث مربوط به علم امام نقل و بررسی شده است. ۴. «اثبات الهداء بالنصوص والمعجزات» تألیف شیخ حرّ عاملی (م. ۱۱۰۴)، در این کتاب صدها مورد از خبرهای غیبی رسول گرامی وائمه هدی آورده شده است. ۵. «مدینه المعجز» تألیف سید هاشم بحرانی (م. ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹)، در این کتاب نیز برابر آنچه یکی از

----- صفحه ۸۱

دانشمندان معاصر می نویسد ششصد و پنجاه مورد از خبرهای غیبی معصومان (علیهم السلام) نقل شده است. ۶. «ینایع المعجزات» نیز تألیف سید هاشم بحرانی، در این کتاب نیز احادیث مربوط به علم امام به گونه ای متوسط و نه بسیار گسترده جمع آوری شده است. ۷. بحارالانوار تألیف علامه مجلسی (م. ۱۱۱۰)، جلد بیست و ششم از چاپ جدید این کتاب مربوط به احادیث علم امام است. ۸. رساله ای پیرامون علم امامان (علیهم السلام) به نام «النور» تألیف شیخ الاسلام رشتی متوفای پس از سال ۱۲۷۰، نسخه خطی این رساله در قم، کتابخانه آیه الله مرعشی موجود است. ۹. رساله «المعارف السلّمانيّة بمراتب الخلفاء الرحمانی» نوشته مرحوم آقا سید عبدالحسین شیرازی (م. ۱۳۴۲ هـ ق)، این رساله در سال ۱۳۱۲ هـ ق چاپ شده است. ۱۰. رساله «علم الساعة» تألیف حجة الإسلام تبریزی (م. ۱۳۱۲)، این رساله در سال ۱۲۸۶ چاپ شده است. ۱۱. «مفاتیح الغیب» تألیف همان حجة الإسلام. ۱۲. «علم الإمام» تألیف مرحوم شیخ محمدحسین مظفر (م. ۱۳۸۱).

----- صفحه ۸۲

۱۳. ترجمه همین کتاب با پاورقی هایی در تبریز چاپ شده است. ۱۴. «الالهام فی علم الإمام» تألیف دانشمند معاصر جناب آقای شیخ محمدعلی حائری سنقری، که در نجف چاپ شده است. ۱۵. «اخبار غیبی علی (علیه السلام)» در این کتاب که نوشته یکی از دانشمندان معاصر است هفتاد و پنج مورد از خبرهای غیبی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از نهج البلاغه و سایر کتاب ها جمع آوری کرده است. ۱۶. رساله «علم غیب» نوشته دانشمند معاصر جناب آقای حاج شیخ علی نمازی شاهرودی، که در مشهد چاپ شده است. ۱۷. رساله بحثی کوتاه درباره علم امام (علیه السلام)، به فارسی، نوشته علامه طباطبایی (قدس سره). ۱۸. رساله ای دیگر، به عربی، نیز نوشته حضرت علامه طباطبایی که نسخه خطی آن پیش اینجانب موجود است. ۱۹. «وجیزة فی علم النبی» نوشته دانشمند معاصر جناب آقای امیری فیروز کوهی، این رساله در یکی از مجلات تهران چاپ شده است.

----- صفحه ۸۳

۲۰. «مفاهیم القرآن» جلد سوم، تألیف نگارنده، در این کتاب به طور گسترده و تقریباً همه جانبه درباره علم پیامبران و امامان از نظر قرآن مجید بحث شده است و کتابی که اکنون در اختیار خوانندگان گرامی قرار می گیرد، به گونه ای اقتباس است از آن.

----- صفحه ۸۴ ----- صفحه ۸۵

۶- قرآن

۶- قرآن

و مسأله آگاهی اولیاء الهی از غیب

در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که آشکارا آگاهی پیامبران و برخی از بندگان خاص خدا را از امور پنهان از حس، تصدیق می کند و هیچ فرد مسلمانی که قرآن را وحی آسمانی می داند پس از دقت در مفاد آنها، نمی تواند در این مسأله تردید داشته باشد. این آیات بر دو گروهند:

۱. آیاتی که به طور کلی آگاهی پیامبران را از غیب، تصدیق می کند و می فرماید: خداوند پیامبران خویش را از امور پنهان، آگاه

می سازد. ۲. آیاتی است که به روشنی گواهی می دهد پیامبران در

----- صفحه ۸۶

موارد مخصوصی، از غیب خبر داده اند و یا برخی از بندگان خدا که پیامبر هم نبوده اند مانند مادر موسی (علیه السلام) با جهان غیب ارتباط پیدا کرده و از امور پنهانی آگاه شده اند، و در حقیقت، آن نویدی که در آیات گروه اول داده شده که خداوند برخی از بندگان خود را از غیب آگاه می سازد در آیات گروه دوم جامه تحقق پوشیده و در پاره ای از موارد از غیب خبر داده اند و یا از غیب آگاه شده اند. آیات گروه نخست:

۱. (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَمَا تُمْنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَأَنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ). (۱) «خدا شما را بر غیب مطلع نمی کند، ولی از فرستادگان خویش هر که را بخواهد برمی گزیند پس به خدا و فرستادگان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگار باشد پاداشی بزرگ برای شما است». چه تعبیری روشن تر از این که می رساند خداوند، بندگان عادی خود را از غیب آگاه نمی کند و این فضیلت برای پیامبران

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

----- صفحه ۸۷

است که بندگان برگزیده خداوند هستند. (۱) *** ۲. (عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا). (۲) «خدا دانای غیب است پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی کند مگر بندگان که مورد رضایت او باشند و آن بندگان عبارتند از فرستادگان او، و خدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می دهد». مفاد آیه بسیار روشن است و به خوبی می فهماند که علم غیب، از خدا است و او فرستادگان خود را از غیب آگاه می کند. (۳) *** ۳. (وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفُقِ

۱. به تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۶۳ و مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۴۵ و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۲۶۸ و المیزان ج ۴، ص ۷۹ مراجعه شود. ۲. سوره جن، آیه ۲۶-۲۷. ۳. به تفسیر تبیان، ج ۱۰، ص ۱۵۸ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۴ و ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۲۹۳ و المیزان، ج ۲۰، ص ۱۲۹ مراجعه شود.

----- صفحه ۸۸

الْمُبِين * وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ). (۱) «محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دیوانه نیست و فرشته را در افق روشن دیده است و او بر غیب بخیل نیست (علم غیب که بر او القاء می شود اگر صلاح باشد به شما می گوید و بخل نمی کند و از شما پوشیده نمی دارد)». بنابراین به خوبی از آیه برمی آید که خداوند رسول گرامی خود را توسط فرشته وحی بر غیب آگاه کرده است. (۲) این بود آیات گروه نخست که به طور کلی آگاهی پیامبران و فرستادگان و بندگان برگزیده او را تصدیق می کند و در صورتی که دقت شود در دلالت این آیات جای هیچ شک و شبهه ای نیست. البته برخی از دانشمندان، آیات دیگری را هم در این ردیف به شمار آورده اند. اما چون دلالت برخی از آنها به نظر ما بی اشکال نبود و برخی دیگر نیاز به توضیح و شرح و بسط داشت از آوردن آن آیات و بحث پیرامون آنها خودداری کردیم.

۱. سوره تکویر، آیه ۲۱-۲۳. ۲. به تبیان ج ۱۰، ص ۲۸۷ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۶ و ابوالفتوح رازی، ج ۱۲، ص ۱۰، و المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۹ مراجعه شود.

آیات گروه دوم

در این بخش آیاتی عنوان می شود که به روشنی گواهی می دهند پیامبران و برخی دیگر از بندگان خدا در موارد مخصوصی از غیب خبر داده اند و از امور پنهان از حس آگاه شده اند و آن نویدی که در آیات گروه نخست وارد شده که خداوند پیامبران خود را از غیب آگاه می کند در این آیات جامه تحقق پوشیده و آن «امکان» به مرحله «فعلیت و تحقق» رسیده است. اینک بیان آیات ۴. (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ). (۱) «خدا همه اسم ها (حقایق موجودات) را به آدم آموخت، سپس آن (حقایق) را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: از

۱. سوره بقره، آیه ۳۱-۳۳.

اسامی این حقایق به من خبر دهید اگر راستگو هستید، آنان گفتند: ما ترا تسبیح می کنیم، ما از چیزی آگاه نیستیم جز آنچه تو به ما آموخته ای، تویی توانا و حکیم». خداوند به آدم گفت: آدم! اسامی این حقایق را به فرشتگان بگو. هنگامی که آدم فرشتگان را از آن اسامی آگاه ساخت، خداوند به فرشتگان خطاب کرد و گفت: من به شما نگفتم که از «غیب» آسمان ها و زمین آگاهم و آنچه را آشکار کنید و پنهان نمایید می دانم. دقت در معنای این سه آیه ما را به این حقیقت رهبری می کند که خداوند یک سلسله حقایقی را که از دیدگاه فرشتگان پنهان بود به آدم (علیه السلام) آموخت و سپس آدم (علیه السلام) به دستور خداوند آنان را از این «غیب» آگاه ساخت. توضیح این که:

«اسماء» جمع «اسم» به معنی نام است ولی در این جا مقصود این نیست که فقط نام های موجودات زمینی و آسمانی را به او تعلیم کرد زیرا فرا گرفتن نام تنها، بدون آشنایی با حقیقت آن، برای آدم (علیه السلام) امتیازی نخواهد بود، بلکه منظور این است که خداوند، آدم (علیه السلام) را از حقایق موجودات آگاه ساخت گواه این

مطلب این است که در آیه شریفه (ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ) ضمیر جمع عاقل (هم) آورده شده است در صورتی که اگر منظور فقط «اسماء» بود باید «عرضها» گفته می شد زیرا در جمع غیر عاقل ضمیر مفرد مؤنث (ها) آورده می شود. (۱) *** ۵. (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا). (۲) «نوح گفت: پروردگارا از این کافران کسی را روی زمین باقی مگذار، زیرا آنان بندگان تو را گمراه می سازند و جز بدکار و ناسپاس از آنها به دنیا نمی آید». این پیامبر عالیقدر این جا از دو مطلب کاملاً مخفی و پنهان، خبر داده است. یک: از این به بعد هیچ یک از آن کافران به وی ایمان نخواهند آورد به دلیل این که نابودی آنان را از خداوند درخواست کرد. دو: اگر این گروه بمانند، از نسل آنها جز بدکار و ناسپاس

۱. به تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۲۲ مراجعه شود. ۲. سوره نوح، آیه ۲۶-۲۷.

کسی متولد نخواهد شد. این خبر غیبی حضرت نوح را از دو راه زیر می توان توجیه کرد: الف: نوح بر اثر معاشرت با آن مردم از روحيات و تمایلات باطنی آنان آگاه شد و روی محاسبات شخصی یقین پیدا کرد که آنان هرگز ایمان نخواهند آورد و آگاهی او

از آینده قوم خود معلول تجربه و آمیزش او با آنان بود. این توجیه مناسب مقام نبوت و رسالت شخصیتی مانند حضرت نوح نیست زیرا معنی این توجیه این است که نوح روی استنباط‌های شخصی و حدس خود تکیه کرده، و بر اساس چنین حدسی برای یک جمعیت بزرگ خواهان عذاب و نیستی شده است و روشن است که هرگز نمی‌توان بر اساس حدس و گمان و استنباط شخصی، درخواست نابودی یک ملت را نمود. ب: توجیه دوم این که آگاهی از این مطلب را از خدا آموخته و خداوند به او خبر داده بود که قوم او از این پس ایمان نخواهند آورد و اگر بمانند، از آنها جز بدکار و ناسپاس، متولد نمی‌شود. قرآن مجید توجیه دوم را تأیید می‌کند زیرا می‌فرماید:

----- صفحه ۹۳ -----

(وَأَوْحِي إِلَي نُوْحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ). (۱) «به نوح وحی شد که از قوم تو جز آنان که از پیش ایمان آورده اند کسی هرگز ایمان نمی‌آورد، پس، از کارهای آنان محزون و غمگین مباش». از این آیه برمی‌آید که آگاهی نوح (علیه السلام) از آینده قوم خود از راه وحی الهی بوده است و وحی یکی از راه‌های آگاهی از غیب است. (۲) ۶. (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصِصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُمِّتْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). (۳)

۱. سوره هود، آیه ۳۶. ۲. به تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۰، مراجعه شود. ۳. سوره یوسف، آیه ۳-۶.

----- صفحه ۹۴ -----

«هنگامی که یوسف به پدرش یعقوب گفت: ای پدر! در عالم رؤیا و خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه بر من سجده می‌کنند، یعقوب (علیه السلام) گفت: ای پسر! خواب خویش را برای برادرانت مگو که با تو از در مکر و حيله وارد می‌شوند، شیطان دشمن آشکار انسان است. این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و تعبیر رؤیا به تو می‌آموزد، و نعمت خویش را بر تو و خاندان یعقوب کامل می‌کند چنان که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق نعمت خود را کامل کرده بود. پروردگارت دانا و حکیم است». از این آیات استفاده می‌شود که حضرت یعقوب (علیه السلام) از حقیقت رؤیای فرزندش آگاه گردید و فهمید که او در آینده مقام بس بلندی به دست خواهد آورد. (۱) و روشن است که تأویل و تعبیر خواب و آگاهی از حقیقت آن یک نوع آگاهی از غیب است و خداوند گروه مخصوصی را مشمول این لطف قرار می‌دهد. *** ۷. (إِذْ هَبُوا بَقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ * وَلَمَّا فَصَلَتِ

۱. به مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۱۰ مراجعه شود.

----- صفحه ۹۵ -----

العِيرُ قَالَ أَبُوهُمُ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفْتِنُون). (۱) «هنگامی که یوسف (علیه السلام) در آخرین ملاقات‌ها، خود را به برادران خویش معرفی کرد پیراهن خود را به آنان داد و گفت: این پیراهن را ببرید و بر صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود و آنگاه با همه بستگان خود پیش من آید. همین که کاروان از مصر خارج شد یعقوب در کنعان که فاصله‌ای زیاد، با مصر دارد گفت: من بوی یوسف را می‌شنوم اگر مرا تخطئه نکنید». یعقوب که از نظر ظاهر از یوسف خبری نداشت و نمی‌دانست که او در مصر است و خود را به برادران، معرفی کرده است و برادرانش با این خبر مسرت‌انگیز به سوی کنعان روانه هستند، می‌گوید: «من بوی یوسف را می‌شنوم» این آگاهی از غیب است که خدای متعال در این مورد در اختیار یعقوب (علیه السلام) گذارده است. ***

۸. رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ

۱. سوره یوسف، آیه ۹۲-۹۵.

----- صفحه ۹۶

الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ). (۱) «یوسف (علیه السلام) آنگاه که پدر و مادر و برادران خود را در برابر خود سجده کنان دید گفت: پرورگارا به من سلطنت و فرمانروایی و تأویل احادیث و تعبیر خواب آموختی، ای آفریدگار آسمان ها و زمین، تو در دنیا و آخرت ولی من هستی مرا مسلمان بمیران و به بندگان شایسته ات ملحق کن». در این آیه تصریح شده است که خداوند به یوسف (علیه السلام) تعبیر و تأویل رؤیا را که خود شعبه ای از آگاهی از غیب می باشد آموخته است. * * * ۹. (وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * ... يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا

۱. همان سوره آیه ۱۰۱.

----- صفحه ۹۷

فَيْسِقِي رَبِّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُضِلُّ لَبَّ فَمَا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ...). (۱) «هنگامی که یوسف (علیه السلام) زندانی شد دو جوان هم با او زندانی شدند یک روز یکی از آنها به یوسف (علیه السلام) گفت: خواب دیدم که انگوری می فشارم و دیگری گفت: خواب دیدم که نانی بر روی سر گذارده ام و پرندگان از آن نان می خورند و هر دو تعبیر خواب خود را از یوسف (علیه السلام) خواستند و گفتند ما تو را از نیکوکاران می بینیم یوسف در تعبیر خواب اولی فرمود: تو ساقی پادشاه می شوی و به دومی گفت: تو را به دار می زنند و مرغان هوا بخشی از سرت را می خورند...». و به تصریح قرآن مجید همین طور هم شد. یکی از آنان نجات یافت و ساقی دربار گشت و دیگری اعدام شد. روشن است که این تعبیر خواب از خبرهای غیبی حضرت یوسف به شمار می آید. * * * ۱۰. (وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سَوِيَّاتٍ يَأْكُلْنَ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُثُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ... يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ

۱. همان سوره، آیه ۳۶-۴۴.

----- صفحه ۹۸

بَقَرَاتٍ... قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سَنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُّوهُ فِي سُبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شَدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ). (۱) «فرمانروای مصر خوابی به شرح زیر دید: هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را می خورند. و هفت خوشه سبز در کنار هفت خوشه خشکیده قرار دارد. از خواب بیدار شد و تعبیر خواب خود را از اطرافیان خویش خواست سرانجام از یوسف (علیه السلام) تعبیر آن را خواستند. یوسف (علیه السلام) در تعبیر این خواب فرمود: هفت سال به طور متوالی کشت می کنید و هر چه درو کردید جز مقدار کمی که می خورید در خوشه بگذارید سپس هفت سال سخت پیش می آید. آنچه را که اندوخته اید مصرف می کنید و تنها اندکی را نگه دارید، پس از آن سال دیگری پیش می آید که در آن باران فراوان می بارد و مردم از قحطی نجات می یابند». در این داستان یوسف در تعبیر خواب پادشاه، از سه امر پنهانی پرده برداشت و خبر داد که:

۱. همان سوره، آیه ۴۲-۴۹.

----- صفحه ۹۹

الف: هفت سال نعمت همه جا را فرا می گیرد و وضع کشاورزی بسیار خوب است. ب: پس از آن، هفت سال قحطی و خشک سالی پیش می آید که درهای رحمت به روی مردم بسته می گردد. پ: سال پانزدهم بار دیگر رحمت حق، همه را فرا می گیرد و مردم از نعمت های بزرگ الهی برخوردار می شوند. *** ۱۱. (وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَمَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ * فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرِ مَكْدُوبٍ). (۱) حضرت صالح به قوم نمود که برای دعوت آنان به راه خداپرستی برانگیخته شده و ناچه ای به عنوان معجزه برای آنان آورده بود گفت: ای قوم! این شتر خدا است که معجزه ای برای شما می باشد بگذارید او در زمین خدا چرا کند و به او بدی نرسانید که عذابی نزدیک، شما را فرا می گیرد. اما آن مردم به سخن صالح (علیه السلام) اعتنا نکردند و آن شتر را

۱. سوره هود، آیه ۶۴-۶۵.

----- صفحه ۱۰۰

کشتند و خود را مستوجب خشم و عذاب الهی کردند در این هنگام صالح آنان را هشدار داد که پس از سه روز عذاب الهی آنان را خواهد گرفت و اینطور گفت: فقط سه روز در خانه های خود به سر برید و بدانید وعده الهی دروغ نیست. به تصریح قرآن مجید همین طور هم شد یعنی پس از سه روز عذاب الهی آنان را فرا گرفت. چه خبر غیبی بالاتر از این، که پیامبری از سرنوشت مردمی که به معجزه الهی، احترام نگذارند خبر می دهد و می گوید: بیش از سه روز در جهان زنده نخواهید بود و عذاب الهی شما را نابود می کند؟ *** ۱۲. (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ). (۱) «سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! خدا زبان پرندگان را به ما آموخته است و از همه چیز به ما داده است این ها (برای ما) فضیلت و برتری آشکار است».

۱. سوره نمل، آیه ۱۶.

----- صفحه ۱۰۱

آیا آشنا بودن داود و سلیمان به زبان پرندگان و آگاه بودن از مقصود آنان جز آگاهی از غیب است؟ *** ۱۳. (حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا...). (۱) «تا این که سپاهیان سلیمان (علیه السلام) به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای گفت: ای مورچگان به لانه های خود بروید تا سلیمان و سپاهیان او از روی غفلت شما را لگدکوب نکنند. سلیمان از گفتار آن مورچه لبخندی زد و خندان شد». آیا آگاه بودن از زبان مورچگان آگاهی از غیب، آگاهی خارج از قلمرو حس عادی بشر نیست؟ *** ۱۴. (وَتَقَفَّذَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَالِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ... * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ...). (۲)

۱. همان سوره، آیه ۱۸-۱۹. ۲. همان سوره، آیه ۲۰-۲۲.

----- صفحه ۱۰۲

«سلیمان گفت: چرا هدهد را نمی بینم؟ مگر او غایب است؟... کمی بعد، هدهد آمد و به سلیمان گفت: چیزی دیده ام که تو ندیده ای و برای تو از «سبا» خبری درست و یقینی آورده ام...». آیا فهمیدن زبان هدهد آگاهی از غیب نیست؟ *** ۱۵. (وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا

تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ... (۱). «عیسی (علیه السلام) آگاهی خود از غیب را در ردیف سایر معجزات خود شمرده و می گوید: معجزه من این است که نابینایان و مبتلایان به بیماری برص را به اذن خدا شفا می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه هاتان ذخیره می کند خبر می دهم». *** ۱۶. (یا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...). (۲)

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹. ۲. سوره صف، آیه ۶.

صفحه ۱۰۳

«مسیح (علیه السلام) می گوید: ای فرزندان اسرائیل! من پیامبر خدا به سوی شما هستم و تورات موسی را تصدیق می کنم و به آمدن پیامبری که پس از من خواهد آمد و نامش احمد است شما را بشارت و مژده می دهم». آیا خبر دادن عیسی از آمدن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) که آمدن او حدود ششصد سال با عیسی (علیه السلام) فاصله دارد اخبار از غیب نیست؟ *** ۱۷. (وَإِذْ أَسْرَى النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ...). (۱). پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)، رازی را به یکی از همسران خود گفت (و به او سفارش کرد که آن راز را فاش نکند) ولی او، راز پیامبر را به دیگری گفت، خدا پیامبر را از جریان آگاه ساخت و به او خبر داد که همسرش، راز او را به دیگری گفته است پیامبر با این که آگاه شد همسرش همه راز را به دیگری گفته

۱. سوره تحریم، آیه ۴.

صفحه ۱۰۴

امریا به قسمتی از آن اشاره کرد و به قسمت دیگر اشاره نکرد یعنی به همسرش گفت از رازی که به تو سپردم فاش ساخته ای؟ همسرش او را تصدیق کرد و پرسید چه کسی تو را از این جریان آگاه ساخت؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: (نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ؛) خدای دانا و آگاه مرا باخبر ساخت. دقت در مجموع آیه، بخصوص جمله آخر (نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ) به روشنی گواهی می دهد که خداوند او را از غیر راه وحی قرآنی از پس پرده غیب آگاه ساخته بود. از آیاتی که تا اینجا نقل شد به خوبی استفاده می شود که پیامبران الهی چون آدم، نوح، یعقوب، یوسف، صالح، داود، سلیمان، عیسی و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از غیب خبر داده اند. و اکنون برخی از آیاتی که دلالت می کند که افرادی غیر از پیامبران هم از غیب آگاهی داشته اند نقل می شود تا واضح گردد که آگاهی از غیب منحصر به پیامبران الهی نیست بلکه خدا به هر یک از بندگان خاص خود که بخواهد چنین عنایتی می کند و او را با غیب این جهان آشنا می سازد. *** ۱۸. (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ

صفحه ۱۰۵

بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ الْمُقَرَّبِينَ * وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ). (۱). «هنگامی که فرشتگان به مریم (علیها السلام) گفتند: ای مریم خدا تو را به فرزندی نوید می دهد که نام وی مسیح، عیسی فرزند مریم، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه الهی است و در گهواره با مردم سخن می گوید...». آیا آگاه شدن مریم که شوهر هم نداشت از این که خدا فرزندی به این نام و این خصوصیات به او لطف می کند آگاهی از غیب نیست آیا معنی آگاهی از غیب جز این است که انسان از اموری که از نظر مردم پنهان است آگاه گردد؟». *** ۱۹. (وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا... * وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتٌ

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۵ - ۴۶.

صفحه ۱۰۶

اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ). (۱) «فرستادگان ما (یعنی فرشتگان) با مژده به نزد ابراهیم (علیه السلام) رفتند و گفتند سلام بر تو... و همسر وی که ایستاده بود خندید. او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم گفت: وای بر من با این که خودم پیر هستم و شوهرم نیز پیر است چگونه صاحب فرزند خواهم شد؟ این موضوع شگفت انگیز است، فرشتگان به او گفتند مگر از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شما خاندان باد خدا حمید و مجید، ستوده و بزرگوار است». آیا آگاه شدن همسر حضرت ابراهیم از این که در پیری خدا به او فرزندی عطا می کند جز آگاهی از غیب است؟ آیا چنین موضوعاتی که توسط فرشتگان در اختیار بندگان خدا که پیامبر هم نیستند گذارده می شود جز تعلیم و آگاه کردن از غیب است؟ ***
۲۰. (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ

۱. سوره هود، آیه ۶۹ - ۷۳.

صفحه ۱۰۷

عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ). (۱) «به مادر موسی (علیه السلام) وحی کردیم که موسی را شیر بده پس هنگامی که بر او ترسیدی او را به دریا بیانداز و نترس و محزون مباش ما او را به تو برمی گردانیم و او را از پیامبران مرسل قرار می دهیم». از این آیه برمی آید که مادر موسی از آینده او و از این که خدا او را حفظ می کند و به مادر، برمی گرداند آگاه شد آیا اینها جز آگاهی از غیب است؟ *** با دقت در این بیست آیه ای که یاد شد جای هیچ شک و تردیدی در این مسأله باقی نمی ماند و روشن می شود که امکان آگاهی پیامبران و برخی دیگر از بندگان خدا، از غیب و نیز فعلیت و تحقق آن، یکی از مسائل مسلم قرآن مجید است. (۲) بنابراین کسی که به قرآن ایمان داشته باشد نمی تواند آگاهی

۱. سوره قصص، آیه ۲۰.۷. آیاتی که به نظر بدوی علم غیب را به خدا اختصاص می دهد و از غیر خدا نفی می کند در بخش پاسخ به سؤالات توضیح داده خواهد شد.

صفحه ۱۰۸

از غیب را برای بشر، غیر ممکن بداند و بگوید آگاهی از غیب اختصاص به خدا دارد، و برای اثبات این حرف نادرست، به آیاتی که ظاهراً علم غیب را به خدا اختصاص می دهد، استدلال کند. (۱)

۱. آیاتی که حاکی از وقوع آگاهی بشرهای برگزیده از غیب است منحصر به این بیست آیه نیست، بلکه آیات دیگری نیز هست که به خاطر اختصار از بازگو کردن آنها خودداری گردید. مانند مذاکره حضرت موسی با همسفر خود که در سوره کهف آیه های ۶۰ - ۸۲ مطرح گردیده است. ----- صفحه ۱۰۹

۷- چند خبر غیبی

۷- چند خبر غیبی

از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. گنج های کسری را تصرف می کنید

عدی بن حاتم می گوید: حضور پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم. شخصی آمد و اظهار نیازمندی کرد، چیزی نگذشت دیگری آمد از ناامنی راه شکایت کرد، در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به من کرد و گفت: حیره (۱) را دیده ای گفتم: اوصاف آن را شنیده ام اما ندیده ام. فرمود:

۱. گویا مقصود از «حیره» پایتخت ملوک عرب است که در آن تاریخ تحت حکومت عجم بوده است.

----- صفحه ۱۱۰ -----

چیزی نمی گذرد که امنیت سراسر منطقه را فرا می گیرد و کاروان به قصد زیارت خانه خدا از «حیره» حرکت می کند و در این راه جز از خدا نمی ترسد سپس افزود: اگر از عمری برخوردار شوی از گروهی خواهی بود که گنج های کسری را فتح خواهند کرد.... عدی می گوید: زنده ماندم و دیدم کاروان از حیره به قصد زیارت خانه خدا حرکت کرد و بر سراسر منطقه امنیت حکومت می کرد، و من نیز از افرادی بودم که گنج های کسری را فتح کردند. (۱) *** ۲. این مرد رئیس خوارج نهروان (۲) خواهد شد مردی از بنی تمیم - هنگام تقسیم غنائم جنگی - از روی

۱. لئن طالت بک حیاة لتفتحن کنوز کسری... التاج، ج ۳، ص ۲۸۷ به نقل از بخاری و نیز به صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۹ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و صحیح مسلم ج ۸، ص ۱۸۷ و مسند احمد، ج ۱، ص ۲۱۰ و ج ۴، ص ۲۵۷ و ج ۵، ص ۸۹ و ۱۰۳ و ۱۰۴ مراجعه شود. ۲. خوارج نهروان همان گروهی بودند که در عین این که ظاهراً اهل عبادت و تقدس بودند در اثر عدم آشنایی با حقیقت اسلام، با علی (علیه السلام) دشمنی داشت و از اطاعت او بیرون رفتند و جنگ نهروان را به پا نمودند.

----- صفحه ۱۱۱ -----

اعتراض به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: از جاده عدالت خارج مشو! پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر من به عدالت رفتار نکنم چه کسی رفتار خواهد کرد؟ اگر عدالت پیشه نباشم زیانکار خواهم بود. یکی از اصحاب گفت: اجازه دهید به خاطر این جسارتی که به شما کرد او را به قتل برسانیم، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) موافقت نکرد و فرمود: این مرد رئیس گروهی خواهد بود که اگر نماز و روزه آنها را ببینید نماز و روزه خود را بسیار ناچیز می شمارید اما با این وصف از دین خارج می شوند همان طور که تیر از کمان خارج می گردد. (۱) این مرد همان «ذو الخویصره» رئیس «خوارج نهروان» بود که در تاریخ سرگذشت او ثبت شده است. ***

۱. التاج، ج ۵، ص ۳۱۳ و نیز به صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۴۳ و ج ۶، ص ۲۴۴ و ج ۹، ص ۲۱ و صحیح مسلم ج ۳، ص ۱۹۰ و ۱۱۰ و مسند احمد ج ۳، ص ۳۳ و ۳۴ و ۵۶ و ۶۰ و ۶۵ و ۶۲۴ و سنن ابن ماجه، ج ۷۱ ص ۵۹-۶۲ مراجعه شود. و این است عبارت حدیث: ان له أصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلوتهم وصيامه مع صيامهم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الإسلام كما يمرق السهم من الرميته....

----- صفحه ۱۱۲ -----

۳. علی جان تو در ماه رمضان در حال نماز کشته می شوی

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از ماه رمضان خطبه ای پیرامون این ماه و برتری های آن ایراد کردند. در پایان علی (علیه السلام) برخاست و گفت: ای رسول خدا! با ارزش ترین کار در این ماه چیست؟ رسول خدا فرمود: ورع و پرهیز از

محرمات و گناهان، این جمله را فرمود و به گریه افتاد. علی (علیه السلام) گفت: چرا گریه می کنید؟ فرمود: برای آنچه در چنین ماهی برای تو پیش می آید. گویا می بینم که در حال نماز هستی و شقی ترین مردم همتای کشنده شتر صالح، محاسن ترا به خون سرت رنگین می کند. علی (علیه السلام) عرض کرد: آیا هنگامی که کشته می شوم از سلامت دین برخوردارم؟ فرمود: آری (۱) (مقصود از این سؤال این بود که اگر دینم محفوظ باشد و کشته شوم غمگین نیستم زیرا مصیبت بزرگ آن است که انسان، بی ایمان، از دنیا برود).

۱. کائنی بک وأنت تصلی لربیک وقد انبعث اشقی الأولین والآخرین شقیق عاقر ثمود فضربک ضربۀ علی قرنک فحضب منها لحتیک... عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۷: امالی صدوق، ص ۵۷-۵۸، و بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۵۸ به نقل از فضائل الأشهر الثلاثة، این کتاب چاپ نشده است.

----- صفحه ۱۱۳

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در این سخن، از کشته شدن علی (علیه السلام) و این که این حادثه در ماه رمضان پیش می آید و نیز در حال نماز واقع خواهد شد خبر داد و هر کدام از این ها یک خبر غیبی مستقل به شمار می آید. *** ۴. ابوذر تنها می میرد

در جنگ تبوک شتر ابوذر از راه رفتن باز ماند و ابوذر از ارتش اسلام عقب افتاد. مقداری معطل شتر شد اما دید اگر بخواهد بیش از این معطل شود بیشتر عقب می ماند این بود که شتر را رها کرد و اثاث سفر را برداشت و به راه افتاد تا خود را به ارتش اسلام برساند. ارتش در نقطه ای برای استراحت فرود آمده بودند ناگهان سیمای شخصی که پیاده و تنها می آمد نمایان شد. کسی از مسلمانان به رسول خدا گفت: ببینید شخصی از دور، تنها و پیاده می آید. حضرت فرمود: امید است ابوذر باشد. هنگامی که خوب نگاه کردند دیدند ابوذر است با خوشحالی زیاد گفتند: ای رسول خدا! به خدا سوگند ابوذر است. رسول خدا فرمود: خدا ابوذر را رحمت کند تنها راه می رود و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود.

----- صفحه ۱۱۴

سالیان درازی گذشت، حوادث نامطلوبی برای اسلام و مسلمین پیش آمد از جمله این که همه مسلمین شاهد بودند که ابوذر به دستور عثمان به بیابان «ربذه» دور از اجتماع و آبادی تبعید شد و در همان جا با وضع رقت باری جان سپرد. کاروانی از آن جا عبور می کرد. از مرگ ابوذر مطلع شدند. یکی از یاران پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) (عبد الله بن مسعود) در آن کاروان بود. همین که آن منظره را دید گریه کنان گفت: صدق رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) تمشی وحدک وتموت وحدک وتبعث وحدک. «راست گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) که فرمود: ای ابوذر! تنها راه می روی و تنها می میری و تنها زنده می شوی». و سرانجام ابوذر با کوشش آن کاروان در همان بیابان بخاک سپرده شد. (۱) *** ۵. عایشه با علی (علیه السلام) جنگ خواهد کرد

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به همسرش عایشه گفت: گویا می بینم که به

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۳-۵۲۴.

----- صفحه ۱۱۵

قصده جنگ با علی (علیه السلام) از «حوأب» (۱) عبور می کنی و سگ های آنجا در برابر تو پارس می کنند. تو با علی نبرد می کنی در حالی که در این نبرد ستمگری. ای عایشه! مبادا چنین کنی. (۲) *** ۶. ای علی! تو با سه گروه نبرد خواهی کرد

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از آینده تاریک امت آگاه بود و از پیدایش فرقه‌های پیمان شکن و ستمگر و مرتد خبر داد و به علی (علیه السلام) یادآوری کرد که تو با این سه گروه نبرد خواهی کرد. یا علی! تقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین. تو با گروه پیمان شکن و گروه ستمگر و گروه منحرف نبرد خواهی کرد. (۳) ***

۱. حوآب نام مکانی است در راه بصر. مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۳۳. ۲. یا حمیراء کائی بک تنبھک کلاب الحوآب تقاتلین علیاً وأنت ظالمه یا حمیراء ایباک أن تکونی أنت. مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۰؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۲ و ۹۷؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۸۳. ۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۰، در تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰ با این عبارت نقل شده است: قال علی (علیه السلام): أمرنی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بقتال الناکثین والمارقین والقاسطین.

----- صفحه ۱۱۶ -----

۷. عمار یاسر به دست گروه ستمگر کشته می شود
عمار یاسر، جوان نیرومند مسلمان برای ساختن مسجد با آوردن سنگ، به مسلمین کمک می کرد. دیگران از سادگی او سوء استفاده کرده و بیش از مقدار تحمل وی بر او بار کردند. عمار نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و گفت: ای رسول خدا! اینان مرا کشتند و بیش از تواناییم به من تحمیل می کنند. پیامبر با دست خود خاک‌هایی که بر پشت او بود پاک کرد و از این راه، به او اظهار لطف نمود و سپس فرمود: اینان تو را نمی کشند. گروه ستمگری تو را خواهند کشت: «أما تقتلک الفئه الباغیه». این خبر غ(۱)یبی رسول گرامی اسلام در جنگ صفین جامه تحقق پوشید و همان طور که حضرت خبر داده بود عمار در رکاب امیر مؤمنان (علیه السلام) به دست هواداران معاویه که گروه ستمگر و «فئه باغیه» بودند به شهادت رسید.

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۹۶-۴۹۷ و نیز به اسد الغابه، ج ۴، ص ۴۶-۴۷ و صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲۲ و صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶ و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۳ و مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۴ و ۲۰۶ و ج ۳، ص ۵ و ۲۲ و ۲۸ و ۹۱ و ج ۴، ص ۱۹۷ و ۱۹۹ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ج ۶، ص ۲۸۹ و ۳۰۰ و ۳۱۱ و ۳۱۵ مراجعه شود.

----- صفحه ۱۱۷ -----

و پس از کشته شدن عمار ولوله عجیبی در لشکر معاویه افتاد. زیرا این خبر غیبی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را همه شنیده بودند و با کشته شدن عمار به دست ارتش معاویه، واضح شد که ارتش او همان گروهی هستند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را به عنوان «گروه ستمگر» یاد کرده است و نیز روشن شد که علی (علیه السلام) و یاران او بر حق هستند و همین پیش آمد موجب شد که برخی از آنان که حاضر نبودند به علی (علیه السلام) در این جنگ کمک کنند از تردید و دو دلی به درآمده و به ارتش آن حضرت پیوستند. *** ۸. شیرویه خسرو پرویز را به قتل رساند

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) ضمن دعوت سران کشورهای جهان، نامه ای به خسرو پرویز نوشت و از او خواست که اسلام بیاورد و از آیین آتش پرستی دست بردارد. وی از شیوه نگارش نامه آن حضرت، سخت ناراحت شد و به استاندار یمن که «بازان» نام داشت نوشت که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به وسیله افرادی دلاور دستگیر کند و رهسپار ایران سازد. مأموران «بازان» وارد مدینه شدند و جریان را به آن حضرت گفتند حضرت به آنان فرمود: فردا بیاید فردا که آمدند به آنان

----- صفحه ۱۱۸ -----

گفت: به یمن برگردید و به «بازان» بگویید خداوند، شیرویه فرزند خسرو پرویز را بر او مسلط کرد و او را به قتل رسانید، و دین و قدرت من به سرزمین ایران خواهد رسید و همه جهان را فرا خواهد گرفت. (۱) و بدین ترتیب آن حضرت از حادثه ای که در ایران

اتفاق افتاده بود و هنوز هیچ کس خبر نداشت آگاه بود و به آنان خبر داد و نیز از آینده اسلام که همه جهان را فرا می گیرد گزارش داد. ***۹. ای زبیر! با علی نبرد می کنی در حالی که تو ستمگری در جنگ جمل علی (علیه السلام) به زبیر گفت: آیا به خاطر داری که یک روز من و تو در سقیفه با گروهی از انصار بودیم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به تو گفت آیا علی را دوست داری؟ پاسخ دادی چه چیز مانع دوستی من نسبت به علی است؟ حضرت فرمود: به زودی بر او شورش می کنی و با او می جنگی در حالی که تو ستمگری. زبیر کلام علی (علیه السلام) را تصدیق کرد... (۲) ***

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۷۳ و سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۷۸ و این است بخشی از حدیث: «دینی و سلطانی سیلغ ملک کسری...».
۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۶۶: «سقتله وأنت له ظالم».

----- صفحه ۱۱۹ -----

۱۰. بنی امیه بر جان و مال و دین مسلمانان مسلط می شوند پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) از آینده تاریک جامعه اسلامی و تسلط فرزندان امیه بر مردم، خبر می دهد و می فرماید: «إذا كملت بنو أمية ثلاثين رجلاً اتخذوا بلاد الله دولا- وعباد الله خولاً- ودين الله دغلاً». «هنگامی که بنی امیه به سی تن برسند سرزمین های اسلامی را از آن خود می سازند و ولایت و حکومت بین آنان دست به دست می گردد و بندگان خدا را برده خود قرار می دهند و آیین الهی را تخریب می کنند». (۱) وقتی ابوذر غفاری این خبر را برای عثمان نقل کرد وی به خود لرزید و کسی را دنبال علی (علیه السلام) فرستاد تا از صحت و استواری این خبر آگاه گردد. علی (علیه السلام) در مجلس عثمان، ابوذر را تصدیق کرد و فرمود: این خبر را از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیده ام. این گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمان زمامداری عثمان و پس از وی در زمان معاویه و یزید و دیگران به روشنی تحقق یافت و حکومت اموی در دوران های مختلف چه در زمان عثمان و چه در زمان

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲ چاپ لبنان و نیز به مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰ مراجعه شود.

----- صفحه ۱۲۰ -----

معاویه و چه در زمان آل مروان چهره تاریخ اسلام و انسانیت را سیاه کرد. حاکمان اموی اموال عمومی و بیت المال را غارت کرده و دارای کاخ های وسیع و مزرعه های فراوان و نقدینه های حیرت زا بودند و با مسلمانان به سان برده معامله می کردند. *** این بود ده مورد از خبرهای غیبی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) که در کتاب های حدیث و تاریخ نقل شده است و ما این چند مورد را به عنوان نمونه یاد آور شدیم و گرنه جمع آوری همه خبرهای غیبی آن حضرت احتیاج به تألیفی جداگانه دارد.

----- صفحه ۱۲۱ -----

۸- نهج البلاغه

۸- نهج البلاغه

و خبرهای غیبی علی (علیه السلام)

۱. شهر بصره غرق می شود

پس از این که جنگ جمل به پایان رسید و بصره فتح شد، علی (علیه السلام) خطبه ای ایراد کرد که بخشی از آن، از خبرهای غیبی

آن حضرت به شمار می آید. فرمود: «وایم الله لتغرقن بلد تکم کائی بمسجد کم کجؤجؤ سفینه...». «به خدا سوگند شهر شما غرق می شود و مسجد شما بسان سینه کشتی (که بدنه آن در آب فرو می رود و تنها سینه اش روی آب ظاهر است) دیده می شود. خداوند از بالا و پایین به این شهر عذاب خواهد فرستاد». (۱)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳.

صفحه ۱۲۲

ابی ابی الحدید در شرح این کلام می نویسد: بصره تاکنون دوبار در آب غرق شده است یک بار در زمان «القادر بالله» و بار دیگر در زمان «القائم بامر الله» طغیان آب های خلیج فارس این شهر را در آب فرو برد و از آن همه ساختمان تنها قسمتی از مسجد جامع همان طور که علی (علیه السلام) خبر داده بود در میان آب دیده می شد و در این دو حادثه تمام خانه ها ویران گشت و جمعیت زیادی غرق شدند. (۱) *** ۲. معاویه بر سرزمین عراق مسلط می گردد

امیر مؤمنان (علیه السلام) خبر می دهد که او پیش از معاویه از دنیا می رود و معاویه پس از او بر عراق مسلط می گردد و سپس می افزاید: «انه سیامرکم بسبی والبراءة منی...». «از شما می خواهد که به من ناسزا گوید و از من بیزاری جوید...». (۲) همان طور که علی (علیه السلام) خبر داده بود، معاویه پس از آن

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۵۳، چاپ بیست جلدی. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

صفحه ۱۲۳

حضرت بر عراق مسلط شد و از مردم خواست که به آن حضرت ناسزا بگویند و از او بیزاری جویند و داستان اسف انگیز ناسزاگویی به علی (علیه السلام) حتی در خطبه های نماز جمعه که از زمان معاویه به دستور او مرسوم شده بود در تواریخ ثبت و ضبط است. (۱) *** ۳. از آنها ده نفر جان به سلامت نمی برند و از شما هم ده نفر کشته نمی شوند

در نبردی که میان امام (علیه السلام) و خوارج در کنار نهروان رخ داد پس از اتمام حجت، و بازگشت گروهی از آنان به صفوف امام، آن حضرت رو به یاران خود کرد و فرمود: مصارعهم دون النطفة والله لا یفلت منهم عشرة ولا یهلك منکم عشرة. (۲) «قتلگاه آنان کنار آب نهروان است به خدا سوگند، از گروه آنان ده نفر جان به سلامت نمی برند و از شما هم ده تن کشته نمی شود».

۱. به شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵-۱۲۸ مراجعه شود. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۸.

صفحه ۱۲۴

ابن ابی الحدید می گوید: این خبر غیبی یکی از معجزات علی (علیه السلام) است که نقل آن نزدیک به تواتر رسیده است و در نبردی که میان امام و خوارج نهروان رخ داد همه شاهد بودند که نه نفر از خوارج جان به سلامت بردند و از میان یاران علی (علیه السلام) فقط هشت تن به شهادت رسیدند. (۱) *** ۴. مروان بن حکم حکومت بسیار کوتاهی خواهد داشت

مروان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) از پدر عفو او را خواستند. حضرت او را آزاد کرد، و سپس فرمود: «أما إنَّ له إمرةً کلعهه الکلب أنفه وهو أبو الاکبش الأربعة وستلقى الأمه منه ومن وُلده يوماً أحمر». (۲) «آگاه باشید برای این مروان فرمانروایی کوتاهی است بسان لیسیدن سگ بینی خود را (این تعبیر کنایه از کوتاهی مدت فرمانروایی است). او پدر چهار رئیس است و امت اسلامی از فرمانروایی او و فرزندانش روزگار خونینی به خود خواهند دید».

۱. به شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۳-۳ مراجعه شود. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

----- صفحه ۱۲۵

همانطور که آن حضرت خبر داده بود مروان به حکومت رسید امیرا حکومت او بیش از نه ماه طول نکشید و چهار فرزندش عبدالملک و عبدالعزیز، بشر و محمد به ترتیب به ریاست رسیدند عبدالملک، خلیفه شد و آن سه والی مصر و عراق و جزیره شدند. و امت اسلامی از مروان و فرزندانش روزهای خونینی دیدند که روشن ترین گواه آن، ظلم و ستم و خونریزی‌هایی است که به دست حجاج بن یوسف خونخوار که از طرف عبدالملک مروان، والی و استاندار عراق بود انجام شد. (۱) *** ۵. جوان ثقفی بر شما مسلط می شود و هستی شما را غارت می کند

«أما والله لیسطنّ علیکم غلام ثقیف الذیال المیال یا کلّ خضرتکم و یدیب شحمتکم...» (۲) «آگاه باشید به خدا سوگند جوانی متکبر و ستمگر از طایفه ثقیف بر شما مسلط می شود که سبزه شما را می خورد و پیه

۱. به شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۶-۱۴۸ مراجعه شود. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

----- صفحه ۱۲۶

شما را آب می کند کنایه از این که به جان و مال شما رحم نمی کند و همه را از آن خود می داند. این جوان ثقفی همان حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار و ستمگر معروف بود که در ایام حکومت خود به جان و مال مردم افتاد و هزاران نفر را به قتل رسانید. (۱) *** ۶. برنامه مهدی موعود پیروی از قرآن و هدایت است

«یعطف الهوی علی الهدی إذا عطفوا الهدی علی الهوی و یعطف الرأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرأی». (۲) «هنگامی که مردم هدایت را پیرو هواهای نفسانی خود قرار دهند مهدی موعود (علیه السلام) می آید و هواهای نفسانی را مغلوب هدایت می نماید و نیز هنگامی که مردم قرآن را بر آراء و نظریات و تمایلات شخصی خود تطبیق نمودند آن حضرت آراء و نظریات را تابع قرآن قرار می دهد. برنامه آن حضرت حکومت قرآن و هدایت است». (۳)

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۷۶-۲۸۱. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸. ۳. به شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۳۸ مراجعه شود.

----- صفحه ۱۲۷

۷. اگر بخواهم از همه خصوصیات شما خبر دهم می توانم

«والله لو شئت ان أخبر کلّ رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت ولكن أخاف أن تکفروا فی برسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)....» (۱) «به خدا سوگند اگر بخواهم می توانم از همه خصوصیات هر کدام از شما که از کجا و چگونه و به چه هدف آمده اید و چه تصمیم دارید و خصوصیات دیگر خبر دهم. اما می ترسم درباره من غلو کنید و مرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بالاتر بدانید و یا به خدایی من معتقد شوید و این عقیده موجب کفر شما شود». ابن ابی الحدید در ذیل این کلام، می نویسد: این گفتار علی (علیه السلام) مانند گفتار حضرت مسیح است که می گفت: از معجزه های من این است که: (وَ أَتَيْتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) (۲) شما را از غذایی که می خورید و آنچه در خانه ذخیره می کنید خبر می دهم. (۳) ***

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶. ۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹. ۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۰-۱۵.

----- صفحه ۱۲۸

۸. زمانی بیاید که از اسلام فقط نام آن باقی ماند

«یأتی علی الناس زمان لا- یبقی فیهم من القرآن إلا- رسمه ومن الإسلام إلا- اسمه مساجدهم یومئذ عامرة من البناء خراب من الهدی...» (۱) «روزگاری بیاید که در میان مردم از قرآن جز خواندن و قرائت و از اسلام جز نام باقی نماند، در آن زمان مساجد از حیث بنا و ساختمان معمور و آباد است اما از جهت هدایت و معنویت خراب است (مسلمانان به اسم اسلام و قرآن اکتفا می کنند و رفتن به مساجد هم جنبه تشریفات به خود می گیرد در صورتی که اسلام و قرآن باید در متن زندگی آنان حاکم باشد)». *** ۹.

خوارج پس از من با خواری و ذلت زندگی خواهند کرد

«أما إنکم سی تلقون بَعْدِ ذلَا شاملاً وَسَیْفاً قاطِعاً وَأَثَرَهُ یَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِیکُمْ سَیْتَةً» (۲) «آگاه باشید پس از من با ذلت همه جانبه و شمشیر برنده و

۱ . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۶۹. ۲ . نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

----- صفحه ۱۲۹

استبداد روبرو می گردید اموال و حقوق شما را ستمگران می گیرند و این کار درباره شما برای همیشه معمول و مرسوم می گردد». همان طور که امیرمؤمنان (علیه السلام) خبر داد خوارج پیوسته از طرف حکومت ها مورد تعقیب قرار گرفته و اموال آنان پیوسته از طرف ستمگران تصاحب می شد. (۱) *** ۱۰. از هر چه سؤال کنید خبر می دهم

«فاسألونی قبل أن تفقدونی، فوالذی نفسی بیده لا- تسألونی عن شیء فما بینکم و بین الساعة... ألا أنبأتکم...» (۲) در این خطبه امیرمؤمنان حدود آگاهی خویش از غیب را بیان می کند و می فرماید: «از هر چه که تا قیامت پیش می آید سؤال کنید جواب خواهم داد و از هر نبرد و جنگی که پیش می آید و خصوصیات آن، تعداد افرادی که کشته می شوند یا می میرند و این که در کجا

۱ . شرح نهج البلاغه ذل همان خطبه. ۲ . نهج البلاغه، خطبه ۸۹.

----- صفحه ۱۳۰

کشته می شوند و کجا به خاک سپرده می شوند از همه این ها آگاهی دارم». (۱) این بود ده مورد از خبرهای غیبی امیرمؤمنان (علیه السلام) که در نهج البلاغه آمده است. البته خبرهای غیبی آن حضرت که در نهج البلاغه و سایر کتاب های تاریخ و حدیث یاد شده فراوان است و یکی از دانشمندان معاصر هفتاد و پنج مورد از آنها را در کتابی گرد آورده و به نام اخبار غیبی امیرمؤمنان (علیه السلام) منتشر ساخته است ولی ما به جهت رعایت اختصار به همین اندازه اکتفا می کنیم.

۱ . به شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۵۷ مراجعه شود.

----- صفحه ۱۳۱

۹- خبرهای غیبی

۹- خبرهای غیبی

سایر امامان (علیهم السلام)

همان طور که در بخش پنجم این کتاب یاد شد یکی از کتاب هایی که در آن خبرهای غیبی رسول اکرم و امامان معصوم گردآوری شده است کتاب پیرارج «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» تألیف محدث عالی مقدار مرحوم شیخ حرّ عاملی متوفای

۱۱۰۴ هجری می باشد. نگارنده با مروری نه بسیار دقیق آماری از خبرهای غیبی که در این کتاب آورده شد تهیه کرده تا فهرستوار در اختیار خواننده عزیز بگذارد. و چون در دو بخش قبلی نمونه هایی از خبرهای غیبی رسول

----- صفحه ۱۳۲

گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) آورده شد در این بخش از خبرهای غیبی امام مجتبی (علیه السلام) تا امام زمان (علیه السلام) یاد می شود. خبرهای غیبی حضرت مجتبی (علیه السلام) بیش از ده حدیث. خبرهای غیبی امام حسین (علیه السلام) ده حدیث. خبرهای غیبی امام سجاد (علیه السلام) حدود بیست حدیث. خبرهای غیبی امام محمد باقر (علیه السلام) حدود پنجاه حدیث. خبرهای غیبی امام صادق (علیه السلام) صد و پنجاه حدیث. خبرهای غیبی امام کاظم (علیه السلام) حدود هشتاد حدیث. خبرهای غیبی امام رضا (علیه السلام) حدود صد و سی حدیث. خبرهای غیبی امام جواد (علیه السلام) بیش از سی حدیث. خبرهای غیبی امام هادی (علیه السلام) حدود پنجاه حدیث. خبرهای غیبی امام حسن عسکری (علیه السلام) بیش از هشتاد حدیث. خبرهای غیبی امام زمان (علیه السلام) بیش از صد حدیث. البته قسمتی از این احادیث مکرر است و اگر مکررات را کنار بگذاریم باز شماره آنها به اندازه ای زیاد است که برای هر خواننده منصفی اطمینان بخش است. در این جا برای نمونه از هر یک از امامان (علیهم السلام) یک خبر غیبی از همین کتاب نقل می کنیم:

----- صفحه ۱۳۳

۱. امام مجتبی (علیه السلام) از این که به وسیله همسر خود «جعده» مسموم می شود خبر داد و نیز به امام حسین (علیه السلام) گفت: سی هزار نفر از مردمی که ادعا می کنند از امت اسلام هستند برای کشتن تو و اسیر کردن فرزندان و خانواده تو با هم همدست می شوند. (۱) *** ۲. عمر بن سعد به امام حسین (علیه السلام) گفت: یا ابا عبدالله! در ناحیه ما مردم بی خردی هستند که می گویند من شما را می کشم! حضرت فرمود آنها بی خرد نیستند بلکه خردمنداند. اما چشم من به این روشن است که تو پس از من جز کمی از گندم عراق نخواهی خورد. (۲) اشاره به این که پس از داستان کربلا- عمر زیادی نخواهد کرد و از عراق خارج نخواهد شد و به حکومت ری نخواهد رسید. *** ۳. امام سجاد (علیه السلام) به فرزندش امام باقر (علیه السلام) فرمود: پس از

۱. اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۴۷ و ۱۵۰ به نقل از امالی صدوق و خرائج راوندی. ۲. همان کتاب، ج ۵، ص ۱۹۹ به نقل از ارشاد شیخ مفید.

----- صفحه ۱۳۴

من برادرت عبدالله ادعای امامت می کند و مردم را به سوی خود دعوت می نماید اما عمر او کوتاه است و زود از دنیا می رود. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: پس از رحلت پدرم برادرم عبدالله ادعای امامت و جانشینی پدرم را نمود ولی طولی نکشید که از دنیا رفت همان طور که پدرم خبر داده بود. (۱) *** ۴. امام محمد باقر (علیه السلام) جوانی را در مسجد دید که می خندید. فرمود: در خانه خدا می خندی در حالی که سه روز دیگر از دنیا خواهی رفت. آن جوان پس از سه روز از دنیا رفت. و نیز به ابوبصیر فرمود: هنگامی که به کوفه برگردی خداوند دو پسر به تو عنایت می کند یکی را عیسی و دیگری را محمد نام می گذاری و هر دوی آنها از شیعیان ما خواهند بود. ابوبصیر می گوید: همانطور که امام (علیه السلام) خبر داده بود شد. (۲) *** ۵. در داستان آن مرد شامی و هشام که درباره امامت با هم بحث می کردند.

۱. همان کتاب، ج ۵، ص ۲۴۵-۲۴۶ به نقل از کشف الغمه اربلی. ۲. همان کتاب، ج ۵، ص ۳۰۵ به نقل از مشارق الانوار.

----- صفحه ۱۳۵

مرد شامی از هشام پرسید: در زمان ما امام کیست؟ هشام اشاره به امام صادق (علیه السلام) کرد و گفت: امروز امام ما همین مردی است که اینجا نشسته و مردم از گوشه و کنار به سوی او کوچ می کنند و ما را از آسمان و زمین خبر می دهد و این علم و دانش را از پدران خود تا رسول خدا به ارث برده است. مرد شامی گفت: از کجا این سخن را تصدیق کنم و بپذیرم؟ هشام گفت: هم اکنون هر چه خواهی از او بپرس. امام صادق (علیه السلام) رو به او کرد و فرمود: می خواهی از جزئیات مسافرت تا اینجا خبر دهم؟ همه را خبر داد و مرد شامی تصدیق کرد و به امامت آن حضرت ایمان آورد. (۱) *** ۶. سلیمان بن حفص می گوید: بر امام هفتم وارد شدم و خیال داشتم از آن حضرت بپرسم که امام بعد از شما کیست؟ پیش از این که من سؤال را مطرح کنم حضرت فرمود: ای سلیمان! پس از من فرزندان علی، وصی و جانشین من و حجت

۱. همان کتاب، ج ۵، ص ۳۳۶ به نقل از کافی و ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی و احتجاج طبرسی.

----- صفحه ۱۳۶

خدا بر مردم است. (۱) *** ۷. حمزه بن جعفر می گوید: یک سال حضرت رضا (علیه السلام) و هارون الرشید هر دو به حج آمده بودند یک روز در مسجد الحرام بودیم هارون از یک درب خارج شد و حضرت رضا (علیه السلام) از درب دیگر، و من خدمت آن حضرت بودم اشاره به هارون کرد و فرمود: چقدر خانه او دور است و ملاقات نزدیک سپس فرمود: طوس! طوس! ای طوس! به زودی من و هارون را در کنار هم قرار می دهی! (۲) و بدین ترتیب از این که محل دفن هر دوی آنها در خراسان خواهد بود خبر داد. *** ۸. حضرت عبدالعظیم حسنی که در ری مدفون است می گوید: بر امام جواد (علیه السلام) وارد شدم و می خواستم از آن حضرت بپرسم که آیا قائم آل محمد (علیهم السلام) همان مهدی موعود است یا غیر او است؟

۱. همان کتاب، ج ۵، ص ۵۰۸ به نقل از عیون اخبار الرضا. ۲. همان کتاب، ج ۶، ص ۷۷ به نقل از عیون اخبار الرضا.

----- صفحه ۱۳۷

آن حضرت پیش از این که من سؤال خود را عنوان کنم فرمود: ای عبدالعظیم! قائم آل محمد (علیه السلام) همان مهدی است. (۱) *** ۹. احمد بن عیسی می گوید: پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) را در خواب دیدم که یک مشت خرما به من مرحمت کرد خرماها را شمردم. بیست و پنج دانه بود. سپس بر امام هادی (علیه السلام) وارد شدم آن حضرت یک مشت خرما به من داد و فرمود اگر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) زیادت می داد من هم زیادت می دادم. احمد بن عیسی می گوید: خرماها را شمردم همان بیست و پنج دانه بود. (۲) *** ۱۰. حجاج عبیدی می گوید: هنگام حرکت از بصره پسریم بیمار بود. برای حضرت عسکری (علیه السلام) که در سامرا بودند نوشتم که در حق او دعا کند. حضرت در جواب من نوشتند: خداوند پسر را رحمت کند که با ایمان بود! پس از چندی از بصره خبر فوت فرزندم رسید. معلوم شد

۱. همان کتاب، ج ۶، ص ۱۸۱ به نقل از اکمال الدین صدوق. ۲. همان کتاب، ج ۶، ص ۲۶۶ به نقل از الصراط المستقیم علی بن یونس بیاضی عاملی.

----- صفحه ۱۳۸

در همان روزی که حضرت عسکری (علیه السلام) نامه نوشته بودند از دنیا رفته بوده است. (۱) این بود نمونه هایی از خبرهای غیبی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) پس از او، که در این سه بخش نقل شد و خواننده گرامی می تواند برای مطالعه بیش از این مقدار به کتاب «اثبات الهداة» که با ترجمه فارسی آن در هفت مجلد به

چاپ رسیده است، مراجعه کند.

۱. همان کتاب، ج ۶، ص ۳۲۳ به نقل از خرائج راوندی. صفحه ۱۳۹

۱۰- پرسش های دهگانه

۱۰- پرسش های دهگانه

۱۰- پرسش های دهگانه

بخش های گذشته ثابت کرد که آگاهی از غیب برای پیامبران و امامان از نظر دانش های روز و قرآن مجید و روایات پیامبر گرامی و پیشوایان معصوم امکان پذیر است و نیز خبرهای غیبی آنان که در قرآن و روایات متواتر نقل شده برای هیچ کس جای تردید و شک باقی نمی گذارد که آنان آگاهی از غیب داشته اند یعنی آن «امکان» به «فعلیت» رسیده و تحقق پیدا کرده است. اکنون وقت آن رسیده است که آیات و روایاتی را بررسی کنیم که برخی، خیال کرده اند آن آیات و روایات به طور کلی آگاهی پیامبران و امامان را از غیب نفی می کند و نیز به برخی از اشکال هایی که در زمینه علم غیب شده است پاسخ گوئیم و چون

----- صفحه ۱۴۰

لازم است مطالب این بخش بیشتر توضیح داده شود، مطالب را به صورت سؤال و جواب مطرح می سازیم.

سؤال نخست

سؤال نخست

اگر پیامبران و امامان از غیب آگاهی دارند پس چرا قرآن مجید در بسیاری از آیات، علم غیب را مختص به خداوند می داند. پاسخ پیش از آن که به پاسخ بپردازیم بهتر است همه آیاتی را که ممکن است از آنها اختصاص علم غیب به خداوند استفاده شود بیاوریم: ۱. (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(۱) هنگامی که فرشتگان به آگاه نبودن خود از «اسماء» (۲) اعتراف کردند و آدم (علیه السلام) به دستور خداوند آنان را از «اسماء» آگاه

۱. سوره بقره، آیه ۳۳. ۲. پیشتر گفته شد که مقصود از «اسماء» حقائق موجودات جهان است.

----- صفحه ۱۴۱

کرد خداوند به فرشتگان (که به خلافت آدم در روی زمین اشکال کرده و گفته بودند: آدم ها مفسد و خونریز هستند و لیاقت خلافت روی زمین را ندارند) فرمود: «آیا به شما نگفتم که غیب آسمان ها و زمین را من می دانم» (یعنی آدم استعداد فرا گرفتن این همه علم و دانش را هم دارد و می تواند از فرشتگان هم، پیش بیفتد و شما از غیب آسمان ها و زمین آگاهی ندارید». ۲. (عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ). (۱) در این آیه و آیه ۹۴ و ۱۰۵ سوره توبه و آیه ۹ سوره رعد و آیه ۹۲ سوره مؤمنون و آیه ۶ سوره سجده و آیه ۴۶ سوره زمر و آیه ۲۲ سوره حشر و آیه ۸ سوره جمعه و آیه ۱۸ سوره تغابن، در این ده آیه جمله (عالم الغیب والشَّهَادَةِ) یکی از صفات و نام های خدا دانسته شده است. و نیز در آیه ۳ سوره سبأ «عالم الغیب» و در آیه ۱۰۹ و ۱۱۶ سوره مائده و آیه ۷۸ سوره توبه و آیه ۴۸ سوره سبأ، «علام الغیوب» از صفات و نام های خداوند دانسته شده است.

۱. سوره انعام، آیه ۷۳.

----- صفحه ۱۴۲

و از برخی از این آیات به خوبی استفاده می شود که این نام و این صفت به خداوند اختصاص دارد مانند این آیه: (قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا بِإِنِّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ). (۱) روزی که خداوند همه پیامبران را جمع کند و بگوید: مردم چگونه دعوت شما را اجابت کردند؟ گویند: ما آگاهی نداریم فقط تو علام الغیوب و دانای پنهانی ها هستی. (وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتظروا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ). (۲) «می گویند: چرا معجزه ای (که ما می خواهیم) از طرف پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ بگو فقط خدا غیب می داند پس منتظر باشید من هم با شما منتظر می مانم». (با توجه به آغاز آیه مقصود از غیب در این آیه معجزه است و اگر این آیه را در این بخش آوردیم از نظر ظاهر آیه است). (۴). (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...). (۳) «غیب آسمان ها و زمین برای خدا است».

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۹. ۲. سوره یونس، آیه ۲۰. ۳. سوره هود، آیه ۱۲۳.

----- صفحه ۱۴۳

۵. و نیز همین جمله در سوره نحل آیه ۷۷ آمده است. (لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...). (۱) «غیب آسمان ها و زمین برای خدا است». ۷. (إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...). (۲) «خدا دانای غیب آسمان ها و زمین است». ۸. (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...). (۳) «خدا غیب آسمان ها و زمین را می داند». این بود آیاتی که گفته می شود از آنها اختصاص علم غیب به خداوند استفاده می شود. اکنون سؤال را تکرار می کنیم: آیا آگاهی پیامبران و امامان از غیب، با آیاتی که نقل شد منافات ندارد؟ پاسخ بر فرض که دلالت همه این آیات بر اختصاص علم غیب به خداوند صحیح باشد و در دلالت هیچ یک از آنها بر اختصاص، خدشه ای نباشد، باز، با آگاهی پیامبران و امامان از غیب،

۱. سوره کهف، آیه ۲۶. ۲. سوره فاطر، آیه ۳۸. ۳. سوره حجرات، آیه ۱۸.

----- صفحه ۱۴۴

هیچ گونه منافاتی ندارد زیرا همان طور که از قرآن مجید و روایات استفاده می شود، آگاهی پیامبر و امام از غیب، به تعلیم الهی است و چه مانعی دارد که علم غیب ذاتاً به خداوند اختصاص داشته باشد و خداوند بخشی از آن را در اختیار بندگان برگزیده خود بگذارد، به این آیه توجه کنید. (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...). (۱) «فقط خدا دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب مسلط نمی کند مگر کسانی از پیامبران که خودپسندند». توجه دارید که آغاز آیه مانند همان آیاتی که در سؤال ذکر شد دلالت بر اختصاص علم غیب به خداوند دارد ولی در عین حال ذیل آیه می گوید: خداوند علم غیب را در اختیار بندگان برگزیده خود که پیامبرانند می گذارد. (۲) بنابراین انحصار علم غیب به خداوند، با تعلیم آن به برخی از بندگان، هیچ گونه منافاتی ندارد بلکه اگر کسی بگوید پیامبران و امامان از پیش خود و بدون تعلیم الهی از غیب آگاهند این گفتار

۱. سوره جن، آیه ۲۶. ۲. آیاتی که بر آگاهی پیامبران از غیب دلالت دارد در بخش ششم این کتاب یاد شد.

----- صفحه ۱۴۵

با مفاد آن آیات تنافی خواهد داشت اما هیچ یک از دانشمندان اسلامی چنین سخنی نگفته است و همگی تصریح کرده اند که آگاهی پیامبران و امامان از غیب به تعلیم الهی می باشد.

سؤال دوم

سؤال دوم

در قرآن مجید آیاتی است که علاوه بر این که «علم غیب» را مختص به خدا می‌داند، از دیگران نفی می‌کند مانند این آیات: ۱. (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...) (۱) «کلیدهای غیب نزد خداوند است و هیچ کس جز او بر آنها آگاه نیست». ۲. (لَا يُعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...) (۲) «در آسمانها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند». آیا این آیات با آگاهی پیامبران و امامان از غیب، منافاتی ندارد؟ پاسخ

هنگامی که این آیات را کنار آیاتی قرار دهیم که مفادش این

۱. سوره انعام، آیه ۵۹. ۲. سوره نمل، آیه ۶۵.

است: ما علم غیب را در اختیار بندگان برگزیده خود می‌گذاریم مانند این آیه: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلَعَ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...) (۱) «خدا شما را از غیب مطلع نمی‌کند ولی از فرستادگان خویش هر کس را بخواهد برمی‌گزیند (و او را از غیب مطلع می‌کند)». نتیجه این دو گروه آیات این می‌شود که هیچ کس جز خدا از پیش خود از غیب آگاه نیست و خداوند که ذاتاً (۲) عالم به غیب است پیامبران و بندگان برگزیده خود را از غیب آگاه می‌کند. و صحیح نیست که یک گروه از آیات را ببینیم و گروه دیگر را که در روشن شدن معنای گروه اول دخالت تام دارند نادیده بگیریم.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹. ۲. و مانند این آیه است آیات دیگری که در بخش ششم یاد شد.

سؤال سوم

سؤال سوم

در قرآن مجید آیاتی است که در آنها صریحاً، آگاهی از غیب از رسول گرامی اسلام نفی شده است مانند این آیات: ۱. (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ...) (۱) «بگو رفتار و کردار من در میان پیامبران بدعت و بی سابقه نیست. من نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار می‌شود و من فقط از وحی پیروی می‌کنم و بیش از یک بیم دهنده روشن نیستم». ۲. (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ...) (۲) «پیامبر ما! به آنها بگو من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های

۱. سوره احقاف، آیه ۹. ۲. سوره انعام، آیه ۵۰.

خداوند نزد من است، و غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام، جز آنچه به من وحی شود پیروی نمی‌کنم بگو آیا کور و بینا یکسانند؟ چرا نمی‌اندیشید». ۳. (وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...) (۱) «و به شما نمی‌گویم گنجینه‌های

خداوند نزد من است و غیب نمی دانم...». ۴. (قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ). (۲) «بگو من مالک سود و زیان خود نیستم جز آنچه خدا خواسته، و اگر علم غیب داشتم خیر فراوانی گرد می آوردم و هیچ شر و بدی به من نمی رسید. من بیش از یک بیم دهنده و مژده دهنده برای گروه با ایمان نیستم». ۵. (وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

۱. سوره هود، آیه ۳۱. ۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

صفحه ۱۵۰

سَعَيْدُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ). (۱) «بعضی از بادیه نشینان که اطراف شمایند منافق هستند و برخی از اهل مدینه به نفاق پای بندند تو آنها را نمی شناسی و ما آنها را می شناسیم و آنها را دوبار عذاب خواهیم کرد سپس به سوی عذابی بزرگ برده می شوند». ۶. (فَبِأَن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتَكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعِدُونَ). (۲) «اگر پشت کردند بگو شما را یکسان آگاه کردم و من نمی دانم آیا آنچه شما وعده داده شده اید نزدیک است یا دور؟». ۷. (يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجَبْتُمْ قَالُوا لَا- عَلِمَ لَنَا أَنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ). (۳) «روزی که خداوند پیامبران را گرد می آورد و می گوید: مردم به شما چه گفتند؟ می گویند: آگاهی نداریم (آگاهی برای ما نیست) تویی دانای غیب ها». ۸. (مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۱. ۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۸. ۳. سوره مائده، آیه ۱۰۹.

صفحه ۱۵۱

يَخْتَصِمُونَ * إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ). (۱) «من از مناقشه بزرگان (جهان) بالا (فرشتگان) آگاه نبودم وحی که به من می شود جز این نیست که من بیم رسان آشکاری هستم». اینک سؤال را تکرار می کنیم: آیا آگاهی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از غیب که از آیات قرآن مجید و روایات متواتر استفاده می شود با وجود این هشت آیه که آگاهی آن حضرت را از غیب نفی می کند چگونه باید توجیه گردد؟ پاسخ

گاهی دیده می شود که برخی از نویسندگان پیشداور، از آیاتی که دلالت بر آگاهی پیامبران و پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) دارد (این آیات در بخش ششم آورده شد) چشم پوشیده و چند آیه ای را که در بالا ذکر شد دلیل این می گیرند که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به هیچوجه از غیب آگاه نبوده است. استدلال کنندگان به این آیات، چون در مفاد آیات و هدف آنها، دقت کافی نکرده اند نتیجه ای مخالف با خود قرآن مجید

۱. سوره ص، آیه ۶۹-۷۰.

صفحه ۱۵۲

گرفته اند اما اگر تعصب را کنار می گذارند و ماقبل و مابعد آیات را در نظر می گرفتند و نیز به آیات دیگری که می تواند علت این سلب ها و نفی ها را روشن کند توجه می کردند هرگز از این آیات چنین نتیجه گیری نمی کردند. برای روشن ساختن معنی آیات هفتگانه بالا هر کدام را مستقلاً مورد بحث و بررسی قرار می دهیم. آیه نخست

این آیه از چهار جمله تشکیل شده است و آگاهی از مفاد آن در گرو آن است که در هر یک از آن چهار جمله دقت کافی به عمل آوریم. ۱. (مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ). «کار و رفتار من بدعت و نوظهور و بی سابقه نیست». ۲. (وَلَا أَدْرَىٰ مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ). «نمی دانم با من و شما چگونه رفتار خواهد شد». ۳. (إِنْ أَتَيْتَ إِلَّا- مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ). «من فقط از وحی پیروی می کنم». ۴. (وَمَا أَنَا إِلَّا

نذیرٌ مُبین). «من فقط بیم دهنده روشنی هستم».

----- صفحه ۱۵۳

درباره فراز نخست، اجمال سخن این است که: مشرکان تصور می کردند که پیامبر باید از لوازم بشری مانند غذا خوردن و راه رفتن و خوابیدن و... پیراسته باشد و می گفتند اگر محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) پیامبر است پس چرا غذا می خورد و در کوچه و بازار راه می رود اگر پیامبر باشد باید از چنین آثار بشری منزّه و پیراسته باشد و این انتقاد را با جمله زیر و اشباه آن بیان می کردند. (ما لهذا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...)(۱).

۱. سوره فرقان، آیه ۷.

----- صفحه ۱۵۴

قرآن مجید در سوره فرقان و نیز در آغاز آیه مورد بحث، به این انتقاد پاسخ می دهد که این پیامبر با پیامبران پیشین از این جهت ها یکسان است زیرا آنان نیز غذا می خوردند و با مردم معاشرت داشتند و در این صورت کار این پیامبر، نوظهور و بی سابقه نیست چنان که می فرماید: (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرَّسُولِ). «من در این کارها بر خلاف روش پیامبران پیشین نیستم». و در سوره فرقان می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا أَنَّهُمْ لِيَأْكُلُوا الطَّعَامَ وَيَمْشُوا فِي الْأَسْوَاقِ...)(۱). «پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم همگی (مانند تو) غذا می خوردند و در بازار آمد و شد داشتند». از نخستین جمله آیه مورد بحث، و نیز از آیه سوره فرقان برمی آید که مشرکان از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انتظار مافوق بشری داشتند به این معنی که مقام نبوت را با غذا خوردن و راه رفتن در بازار سازگار نمی دانستند. و به دنبال این انتظار باز انتظار داشتند که پیامبر دارای قدرت خاص و مافوق بشری، و ذاتاً و بدون تعلیم و وحی الهی از غیب آگاه باشد و از پنهانی ها خبر دهد به گمان اینکه علم غیب برای او تفویض شده است. خداوند در رد این اندیشه بی اساس، به پیامبر خود می فرماید: به آنان بگو: من بشری بیش نیستم و هیچ بشری بدون تعلیم الهی نمی توند از آینده و سرنوشت خود و دیگران آگاه گردد. (وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِكُمْ). «من هم نمی دانم که با من و شما چگونه رفتار می شود». بنابراین، آیه شریفه، به آن رشته آگاهی از غیب نظر داد که بدون تعلیم الهی و به صورت تفویض باشد و این نوع علم غیب با صراحت کامل از پیامبر نفی شده است ولی نفی این علم

۱. سوره فرقان، آیه ۲۰.

----- صفحه ۱۵۵

غیب، (به معنی ذاتی و بدون تعلیم الهی و یا به صورت تفویض) با آگاه بودن آن حضرت از غیب، به وسیله وحی و تعلیم الهی هیچ گونه منافاتی ندارد. گواه این مطلب جمله سوم است: (إِنِّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ). «من تنها پیرو وحی هستم». زیرا یکی از راه های آگاهی از غیب وحی است که خداوند به وسیله آن پیامبران خود را از یک رشته مطالب پنهانی و به دور از حس، آگاه و مطلع می سازد. اگر راستی هدف آیه این بود که بگوید پیامبر به هیچوجه از غیب آگاه نیست (حتی به تعلیم الهی) پس میان جمله دوم و سوم یک نوع تناقض و تضاد پدید می آید زیرا هرگز صحیح نیست کسی هرگونه علم غیب را به طور مطلق از خود سلب کند و بلافاصله یک قسم آن را برای خود اثبات نماید. اگر جمله بعد به صورت استثنا بیان شده بود جا داشت که بگوییم حکم استثنا را دارد اما چنان که می بینیم به صورت استثنا بیان نشده است و بنابراین واضح است که هدف جمله پیش نفی یک نوع آگاهی از غیب (آگاهی بدون تعلیم الهی) بوده و هدف جمله بعد اثبات نوعی دیگر از آگاهی از غیب، یعنی آگاهی از

----- صفحه ۱۵۶

طریق وحی و تعلیم الهی است. و گواه روشن دیگر بر این که هدف آیه نفی علم ذاتی و بدون تعلیم الهی است همان جمله چهارم می باشد. (وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ). «من بیم دهنده ای آشکار، بیش نیستم». یعنی انتظار شما بی جا است که می خواهید من ذاتاً عالم به غیب باشم زیرا من فقط پیامبرم و هر چه را در اختیارم بگذارند، می دانم و از پیش خود و بدون تعلیم الهی چیزی را نمی دانم. آیه دوم

(قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ...)(۱) با توجه به اندیشه های باطلی که مشرکان درباره پیامبران داشتند و در ذیل آیه نخست توضیح داده شد هدف این آیه نیز روشن می شود، آنها از پیامبر انتظار داشتند که از پیش خود عالم به غیب باشد و این آیه در رد آنها می گوید: بدون تعلیم الهی از غیب آگاه نیستم، گواه این مطلب جمله بعد است:

۱. سوره انعام، آیه ۵۰.

صفحه ۱۵۷

(إِن آتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ). «من تنها پیرو وحی هستم». یعنی بدون تعلیم الهی و وحی، علم غیب ندارم اما از راه وحی آگاه می شوم و با توجه به بیانی که در توضیح آیه نخست آورده شد مفاد این آیه نیز روشن تر می گردد. آیه سوم

(وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...)(۱) این آیه با آیه دوم یکسان است و توضیح بیشتری لازم ندارد. آیه چهارم

(قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ). (۲) با توجه به توضیحی که در ذیل آیه نخست داده شده مفاد

۱. سوره هود، آیه ۳۱. ۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

صفحه ۱۵۸

این آیه نیز روشن می گردد زیرا هدف آیه، ابطال نظریه ای است که مشرکان درباره پیامبر داشتند. آنها فکر می کردند که پیامبر باید از قدرت وسیع و دامنه داری، آن هم از پیش خود و بدون استمداد از مقام ربوبی، برخوردار باشد و در پرتو آن قدرت بتواند هر نوع سودی را به سوی خود جلب کند و هر ضرری و زیانی را از خود دور نماید و از غیب خبر دهد. خداوند به پیامبر گرامی خود دستور می دهد که برای ابطال این فکر غلط و سراسر شرک آنان، هر نوع قدرت و علم را که از جانب خدا نباشد از خود سلب کند و بگوید من با صرف نظر از قدرت الهی، مالک هیچ گونه نفع و ضرری نیستم مگر آن که از طرف خدا قدرتی به من اعطا گردد. و جمله: (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) مگر آنچه خدا بخواهد، گواهی می دهد که مقصود، نفی هر نوع قدرت و توانایی نیست بلکه نفی قدرتی است که از جانب خدا نباشد. و لذا علم و قدرتی که از جانب خدا باشد را از خود سلب نکرده بلکه با جمله (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) آن را اثبات کرده است. بر این اساس، مفاد جمله دوم آیه (لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ...) هم روشن می شود.

صفحه ۱۵۹

یعنی اگر بدون تعلیم الهی و از پیش خود عالم به غیب بودم خیر فراوانی برای خویش جمع آوری می کردم و هیچ بدی به من نمی رسید. اما چون آگاهی من از غیب، ذاتی نیست و به تعلیم الهی است هر کجا خدا بخواهد من از غیب آگاه خواهم شد همان طور که هر کجا خدا بخواهد از قدرت و توانایی مخصوصی برخوردار خواهم بود. آیه پنجم

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ). (۱) «گروهی از مردم مدینه به نفاق پای بندند، تو آنان را نمی شناسی ما می شناسیم، آنان دوبار معذب می گردند، سپس به

عذاب بزرگ برمی گردند». تکیه ما در این آیه بر روی جمله (لا- تعلمهم) است که پیامبر به نص قرآن گروهی از منافقان را نمی شناخت، و این عدم آگاهی، با علم غیب سازگار نیست.

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

صفحه ۱۶۰

پاسخ

اولاً: این آیه بیش از آن نمی رساند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از پای بندی برخی به نفاق، در زمان نزول قرآن، آگاه نبوده ولی عدم آگاهی در این ظرف خاص، دلیل بر آن نیست که تا آخر عمر از آن آگاه نشد. شکی نیست خداوند بزرگ، روی مصالحی برخی از حوادث را در وقت وقوع از پیامبر گرامی پنهان می داشت، بالأخص اوضاع تأسف آور منافقان که مایه تأثر روحی عمیق پیامبر می گردید، ولی این مطلب غیر از این است که بگوییم این اخفاء دائمی و پیوسته بوده و پیامبر تا آخر عمر از آن جریان بی خبر مانده است. ثانیاً: همان قرآنی که در این آیه به پیامبر می گوید: (لا تعلمهم) در سوره محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیامبر چنین می گوید: (وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَاعْرِفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ). (۱) «اگر می خواستیم آنان را به تو نشان می دادیم تا از

۱. سوره محمد، آیه ۳۰.

صفحه ۱۶۱

چهره هایشان بشناسی. آنان را از شیوه گفتارشان می شناسی. خداوند از اعمال شما آگاه است». این آیه به خوبی می رساند که راه شناسایی آنان از طریق شیوه گفتار، به روی پیامبر باز بوده و سرانجام به نفاق آنها پی می برد. ثالثاً: آگاهی پیامبر و پیشوایان معصوم از هر حادثه و جریانی یک علم فعلی و قهری نیست، بلکه علم مشیتی است که اگر بخواهند آگاه می گردند اگر نخواهند آگاه نمی شوند و در احادیث به این مطلب تصریح شده است. فرض کنید نامه ای در اختیار شما است و در آن، یک رشته مطالب مرموز و پنهان توضیح داده شده است، شما اگر بخواهید می توانید با مراجعه به متن آن، از آنها آگاه گردید. علم پیامبر و امام به حکم احادیث (۱) مشیتی است، نه فعلی و قهری، و بسان آگاهی آن فرد از محتویات نامه است که بدون خواست فعلیت پیدا نمی کند. در صورتی که شرایط ایجاب کند، با یک خواستن از آن آگاه می گردند و برای این مطالب در زندگانی پیشوایان شواهدی وجود دارد که فعلاً مجال بازگویی آنها

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

صفحه ۱۶۲

نیست. (۱) رابعاً: منافقان عصر رسالت آن چنان نبودند که تا آخر شناخته نشوند قرآن مجید آنان را به عناوین مختلف معرفی کرده است مانند: (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مَسْبُودَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَادُونَ فَاحْذَرْهُمْ فَاتْلَاهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤفَكُونَ). (۲) «هنگامی که آنها را می بینی شکل و قیافه آن ها ترا به شگفت می آورد و اگر سخن بگویند (بر اثر قیافه حق به جانبی که به خود می گیرند) ترا به سخنان خود جلب می کنند، و به گفتار آنها گوش می دهی گویا چوب هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده هر صدایی را بر ضد خود می پندارند. آنها دشمنان واقعی هستند از آنها پرهیز! خدا آنها را بکشد! چگونه از حقیقت روی گردانند». در این آیه خداوند، منافقان عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به

صفات زیر توصیف کرده است:

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۳. ۲. سوره منافقین، آیه ۴.

صفحه ۱۶۳

۱. دارای قیافه حق به جانبند. ۲. زبان باز و خوش گفتارند. ۳. مانند چوب هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده. (۱) در همین سوره منافقین آیاتی در معرفی منافقان نازل شده است که بر اهل دقت روشن است (۲) خداوند در سوره توبه پرده ها را بالا زده و منافقان را به روشنی معرفی کرده است و مطالعه آیات این سوره حقیقت را روشن می سازد مانند آیه: (وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارْهُونَ). (۳) «نماز را با کسالت می گزارند و با بی میلی انفاق می کنند». همچنین است بسیاری از آیات این سوره. تکلیف بدون شناسایی ممکن نیست

خداوند به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور می دهد که با کافران و منافقان بجنگد و از گفتار و نظر آنان پیروی نکند آنجا که

۱. مقصود این است که آنان بسان چوب های خشک هست که در برابر سخنان حکیمانه و بیانات منطقی پیامبر و قرآن، کوچک ترین واکنشی از خود نشان نمی دهند تو گویی اصلاً روحی در بدن ندارند. ۲. به آیه های ۵، ۷، ۸ مراجعه شود. ۳. سوره توبه، آیه ۵۴، و به سوره نساء، آیه ۱۴۲ مراجعه شود.

صفحه ۱۶۴

می فرماید: ۱. (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ). (۱) «ای پیامبر با گروه کافر و منافق نبرد کن و شدت عمل به خرج بده». ۲. (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاذْهَبْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ). (۲) «از کافران و منافقان فرمان مبر و آزار آنان را واگذار و بر خدا توکل کن». آیا امکان دارد که خداوند به پیامبر دستور نبرد و شدت عمل، با منافقین را بدهد ولی پیامبر آنها را نشناسد؟ از طرفی بگوئید مطیع آنها مشو از طرفی آنها را بر پیامبر تا آخر عمر مخفی و پنهان سازد. از این بیان نتیجه می گیریم که اخفاء نفاق برخی از منافقان، موقت بوده نه دائمی. قرآن به پیامبر دستور می دهد که بر گروه منافق نماز نگذارد و بر کنار قبر آنان توقف نکند چنان که می فرماید:

۱. سوره توبه، آیه ۷۳. ۲. سوره احزاب، آیه ۴۸.

صفحه ۱۶۵

(وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ). (۱) «اگر مردند بر آنان نماز مگزار و بر کنار قبر آنان توقف مکن آنان به خداوند و پیامبر او کفر ورزیدند». این آیات و آیات دیگر حاکی است که پیامبر سرانجام، منافقان را شناخت و نه تنها خود او آنها را می شناخت بلکه اسامی و خصوصیات آنان را به (حذیفه) (۲) گفت. از این جهت خلیفه دوم به هر فردی که احتمال نفاق در او می داد، نماز نمی گزارد،

۱. سوره توبه، آیه ۸۴. ۲. به اسدالغابه، ج ۷۱ ص ۳۹۱ و دیگر کتاب های مربوط به احوال صحابه مراجعه نمایید و متن عبارت اسدالغابه چنین است. و حذیفه صاحب رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فی المنافقین لم یعلمهم أحداً إلا حذیفه اعلمه بهم رسول الله وسأله عمر أفي عمالي أحد من المنافقین قال: نعم احد، قال: من هو؟ قال: لا اذکره قال حذیفه: فعزله کأنما دل علیه کان

عمر إذا مات میت یسأل عن حذیفه فان حضر الصلاة علیه صلّی علیه وإن لم یحضر حذیفه الصلاة علیه لم یحضر عمر: حذیفه رازدار پیامبر خدا بود و منافقان را می شناخت، و پیامبر آنها را به او معرفی کرده بود روزی خلیفه دوم از او پرسید آیا در کارگزاران من از منافقان کسی هست حذیفه گفت: بلی یک نفر، خلیفه گفت: او کیست؟ حذیفه از معرفی او خودداری کرد، سرانجام خلیفه او را شناخت و از کار برکنار کرد شیوه عمر در نماز بر میت این بود اگر حذیفه بر نماز او حاضر می شد، وی بر جنازه نماز می گزارد و در غیر این صورت از نماز بر او خودداری می کرد.

----- صفحه ۱۶۶

مگر این که حذیفه او را تأیید کند و این داستان در سیره پیامبر و تاریخ خلفا و صحابه پیامبر آمده است. آیه ششم (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلْنَا مَبْعَدَهُمْ مَا تَكْتُمُونَ). (۱) «اگر آنان روی برتافتند، بگو همگی را یکسان آگاه ساختیم و نمی دانم آنچه به شما وعده می دهند، نزدیک است یا دور؟». شیوه استدلال با این آیه این است که پیامبر، از نزدیکی و دوری وعده های الهی، اظهار بی اطلاعی می کند و این مطلب با آگاهی سوم سازگار نیست. پاسخ بحث ما (همان طور که در آغاز کتاب یادآور شدیم) در کمیت و مقدار علم پیامبر و دیگر پیشوایان معصوم نیست، بلکه بحث در اصل آگاهی آنان از امور پشت پرده غیب می باشد و آیا چنین آگاهی ممکن است یا نه، و بر فرض امکان، تحقق پذیرفته است یا نه؟

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۹.

----- صفحه ۱۶۷

حالا- اگر پیامبر در موردی اظهار بی اطلاعی نمود، هرگز با اصل آگاهی سوم منافاتی نخواهد داشت. نکته قابل توجه در آیه این است که پیامبر در موضوعی اظهار بی اطلاعی نموده است که آگاهی از آن، مختص مقام ربوبی است و آن موضوع وقت رستاخیز که زمان تحقق وعده ها و وعیدهای الهی است و آگاهی از وقت قیامت، از مسائلی است که خداوند، احدی از بندگان خود را بر آن مطلع نساخته است، و آیات قرآن در این مسأله به اندازه ای صریح است که نمی توان خلاف آن را احتمال داد و هیچ مانعی ندارد که خداوند پیامبر خود را از حوادث گذشته و آینده مطلع سازد، اما آگاهی از وقت برپا شدن رستاخیز را به خود اختصاص دهد. اینک آیاتی که این حقیقت را به روشنی ثابت می نماید، و می رساند که آگاهی از آن، مختص ذات اقدس او می باشد: ۱. (يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ...). (۱) «از قیامت سؤال می کنند که زمان قطعی آن چه وقت است؟ بگو: علم آن نزد پروردگار من است، جز او کسی از آن آگاه نیست».

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

----- صفحه ۱۶۸

۲. (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ). (۱) «رستاخیز فرا می رسد، آن را پنهان می کنم تا هر انسانی در مقابل کوششی که می کند سزا ببیند». ۳. (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...). (۲) «پیش خدا است آگاهی از وقت رستاخیز». ۴. (يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا). (۳) «مردم از تو از وقت رستاخیز سؤال می کنند، بگو آگاهی از (وقت) آن نزد خدا است! چه می دانی که شاید وقت آن نزدیک باشد!». ۵. (إِلَيْهِ يُرْدُ عِلْمُ السَّاعَةِ...). (۴) «آگاهی از وقت رستاخیز به خدا باز می گردد». ۶. (وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). (۵) «آگاهی از وقت رستاخیز نزد او است و به سوی او برمی گردید».

۱. سوره طه، آیه ۱۵. ۲. سوره لقمان، آیه ۳۴. ۳. سوره احزاب، آیه ۶۳. ۴. سوره فصلت، آیه ۴۷. ۵. سوره زخرف، آیه ۸۵.

----- صفحه ۱۶۹

این آیات به روشنی گواهی می دهند که آگاهی از وقت رستاخیز، مخصوص خدا است و خدا روی مصالحی بندگان خود را از آن مطلع نساخته است. و آیه مورد بحث نیز مربوط به رستاخیز است و اگر پیامبر از وقت وعده الهی، اظهار بی اطلاعی می کند، مقصود، اظهار بی اطلاعی از وقت رستاخیز است و آگاه نبودن از وقت رستاخیز گواه بر عدم آگاهی از موارد دیگر نخواهد بود. در پایان از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که مضمون همین آیه در سوره جن آیه ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ وارد شده است آنجا که می فرماید: (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْئَلُونَ مَنْ أضعفُ ناصراً وَاقلُّ عدداً * قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمداً * عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ). «وقتی عذاب الهی را دیدند آنگاه آگاه می گردند که چه کسی از نظر یاور ناتوان و کم است بگو نمی دانم آن چه را به شما وعده می دهند نزدیک است، یا خدا برای آن مدتی معین خواهد کرد؟ آگاهی از غیب او است و کسی را بر غیب خود مسلط نمی سازد جز هر یک از پیامبران که بخواهد».

----- صفحه ۱۷۰

از بررسی این آیات به دست می آید: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در این آیات آگاهی از وقت رستاخیز را از خود نفی می کند و این آگاهی به حکم آیات قرآن مخصوص ذات اقدس الهی است. آیه هفتم (يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ). (۱) شیوه استدلال با این آیه این است که پیامبران گرامی هر نوع علم غیب را از خود نفی می کنند، و تنها خدا را به صفت «علام الغیوب» توصیف می نمایند. پاسخ شکی نیست که حرف «لا» در ترکیبی مانند: «لا رجل فی الدار»، «لا علم لنا»، «لا خیر فیهم»، برای نفی جنس و حقیقت است و علماء ادب یک چنین «لا» را نافی جنس می نامند ولی باید توجه نمود که نفی جنس به دو صورت انجام می گیرد: ۱. نفی جنس، به صورت جدی و واقعی، و دور از هر

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۹.

----- صفحه ۱۷۱

نوع شائبه مجاز، مانند: لا اله الا الله، لا رطب ولا یابس إلا فی کتاب مبین، مثلاً موقعی که اصلاً مردی اعم از پیر و جوان، سالم و بیمار، در خانه نباشد می گویند: «لا رجل فی الدار». ۲. نفی جنس، نه به صورت واقعی و حقیقی، بلکه به شکل مجازی، به طوری که اگر فردی در خانه موجود باشد آن را به علتی نادیده گرفته و نفی جنس می نمایند. مثلاً مردی در خانه را می زند و می گوید: در خانه کسی هست؟ با این که پیرمرد بیماری که توانایی حرکت ندارد، در خانه هست - مع الوصف - در پاسخ او می گویند کسی در خانه نیست این نفی حقیقت، به طور حقیقی نیست، بلکه به طور مجازی است به خاطر این که چون آن فرد موجود، به درد سؤال کننده نمی خورد، او را نادیده گرفته و می گویند کسی در خانه نیست. امیرمؤمنان (علیه السلام) به یاران ترسو و اصحاب بهانه جوی خود، که سرما و گرما را بهانه می کردند و از جهاد با معاویه برمی تافتند می گوید: «یا أشباه الرجال ولا رجال «ای مردنماها که مرد نیستید»، یک چنین نفی حقیقت به داعی و انگیزه های مختلف در زبان عرب و احادیث اسلامی فراوان است مانند: «لا صلاة لجار المسجد إلا فی المسجد».

----- صفحه ۱۷۲

در آیه مورد بحث جریان از این قبیل است: وقتی پیامبران علم و آگاهی محدود خود را، با علم و آگاهی بی پایان خداوند مقایسه

می‌کنند، و نیز متوجه می‌شوند که هر علم و آگاهی که دارند از جانب او است، و خداست که این علم و آگاهی را به آنان داده است و از خود چیزی ندارند. بی‌اختیار در برابر علم اصیل و ذاتی و نامحدود او، خضوع نموده و هر نوع علم و آگاهی را از خود سلب می‌نمایند و می‌گویند ما آگاه نیستیم و تنها تویی آگاه از مطلب و آگاه به حق. در فلسفه اسلامی پیرامون واقعیت علم و آگاهی آمده است: که علم حقیقی و آگاهی کامل، این است که از مجموع عللی که در طول زمان مایه پیدایش حادثه‌ای گردیده و حوادثی که فعلاً با آن همگام و همزمان است، آگاه گردیم و چنین علمی، از توانایی بشر بیرون است. با در نظر گرفتن این جهات صحیح است که پیامبران در برابر علم الهی خضوع کنند و بگویند: (لا علم لنا) خصوصاً با توجه به این که اگر علمی دارند، مربوط به خود آنان نیست، بلکه پرتوی است از نور و علم الهی که برای آن حد و مرزی نیست، و خداوند درباره علم بشر چنین گفته است: (وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ

----- صفحه ۱۷۳

إِلَّا قَلِيلاً). (۱) *** ثانیاً: آیات مربوط به شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و گروه‌های دیگر، با صراحت کامل می‌رساند که اینان در روز بازپسین برای اداء شهادت دعوت می‌شوند چنان که می‌فرماید: (وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ...). (۲) آیا ممکن است که گواهان محکمه الهی، بدون آگاهی به چیزی شهادت دهند و یا چیزی را گواهی نمایند در این صورت آیات شهادت خصوصاً آیه: (وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً). (۳) «و تو را (ای پیامبر) برای آنان گواه می‌آوریم». و همچنین آیه: (وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ). (۴) «روزی که گواهان برای ادای شهادت به پا می‌خیزند». ما را وادار می‌کند که جمله «لا- علم لنا» را به همان صورتی

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵. ۲. سوره زمر، آیه ۶۹. ۳. سوره نساء، آیه ۴۱. ۴. سوره غافر، آیه ۵۱.

----- صفحه ۱۷۴

که ذکر شد معنی کنیم. ثالثاً: چگونه می‌توان گفت که پیامبران هیچ آگاهی از وضع امت خود ندارند در حالی که پیامبر در محشر و روز گردآوری پیامبران، در محکمه عدل الهی چنین می‌گوید: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً). (۱) «در چنین روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌گوید: پروردگارا امت من، قرآن را ترک کردند». و با در نظر گرفتن سیاق آیات بالأخص آیه ماقبل: (وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ). «روزی که ستمگر دست به دندان می‌گیرد». روشن می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روز بازپسین این چنین سخن می‌گوید. رابعاً: چگونه می‌توان گفت که در چنین روزی پیامبران آگاهی از وضع امت خود ندارند در صورتی که در اعراف گروهی، نیکوکاران و بدکاران را با سیمای آنان می‌شناسند و چنان که می‌گوید:

۱. سوره فرقان، آیه ۳۰.

----- صفحه ۱۷۵

(وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ...). (۱) «در اعراف مردانی هستند که همه را به چهره هایشان می‌شناسند». آیا پیامبری که درباره سرنوشت ابولهب در برزخ و قیامت، پیشاپیش از مقام ربوبی آیاتی تلقی کرده است و یا درباره ولید بن مغیره، وحی الهی بر او نازل شده است (۲) و ... جا دارد که در روز رستاخیز به طور واقعی بگوید که: «لا- علم لنا»؟! این قراین ما را به مراد الهی نزدیک کرده و می‌رساند که نفی هر نوع آگاهی جنبه تأدیبی داشته که یک نوع خضوع صحیح و عقلانی بوده است بالأخص که گفتیم علمی که پیامبران دارند، از خدا است. و مربوط به خود آنان نیست. خامساً: قرآن مجید می‌گوید: از پیامبران و امت‌ها جدا

سؤال می شود چنان که می فرماید: (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ). (۳)

۱. سوره اعراف، آیه ۴۶. ۲. به سوره «ن» آیه های ۱۰-۱۵ و سوره مدثر آیه های ۱۱-۲۶ مراجعه شود. ۳. سوره اعراف، آیه ۶.

صفحه ۱۷۶

«از افرادی که برای آنان پیامبر اعزام کرده ایم، سؤال می کنیم، و از پیامبران نیز می پرسیم». از بسیاری از آیات استفاده می شود که مجرمان و گنهکاران از آینده خود آگاه می باشند و با تأسف فراوانی می گویند: (يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا). (۱) «ای کاش راه پیامبر را می رفتم». (يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا). (۲) «ای کاش با فلانی دوست نمی شدم». (فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ). (۳) «ما را باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم ما به یقین رسیده ایم». آیا صحیح است که امت، از وضع خود آگاه بوده و سر به زیر افکنده و آرزوهایی بنماید اما پیامبران که مدت ها با امت های خود زندگی کرده اند، از خود، هر نوع آگاهی را به طور حقیقی سلب نمایند؟! بنابراین، مفاد آیه (لَا عَلِمْنَا) روشن است و با آیات مربوط به آگاهی پیامبر از غیب منافاتی ندارد.

۱. سوره فرقان، آیه ۲۷. ۲. سوره فرقان، آیه ۲۸. ۳. سوره سجده، آیه ۱۳.

صفحه ۱۷۷

آیه هشتم

(مَا كَانَ لِيَ عِلْمٌ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ * إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ). (۱) «من از مجادله فرشتگان بلندپایه آگاه نبودم، به من وحی نمی شود جز این که بیم رسان آشکاری هستم». مقصود مذاکره و مخاصمه فرشتگان، درباره آفرینش انسان است که در سوره بقره به طور روشن بیان گردیده است و فشرده مذاکره این بود، که آیا در روی زمین خلیفه ای قرار می دهی که فساد کند با آنکه ما ترا تقدیس و تسبیح می کنیم...؟! (۲) آیاتی که پس از دو آیه مورد بحث وارد شده است، به گونه ای این مطلب را تأیید می کند زیرا در آنها، داستان خلقت آدم و سجده فرشتگان و خودداری شیطان، وارد شده است (۳) از این جهت می توان گفت: مقصود، پرس و جوی فرشتگان و به تعبیر قرآن مجادله و مخاصمه آنان درباره آفرینش آدم است. (۴) و در این جا احتمال دیگری نیز در موضوع مخاصمه وجود دارد که

۱. سوره ص، آیه های ۶۸ و ۶۹. ۲. سوره بقره، آیه های ۳۰-۳۳. ۳. سوره ص آیه های ۷۱-۸۵. ۴. مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۲۰۹، طبع ۱۳۰۸.

صفحه ۱۷۸

مرحوم طبرسی یادآور شده است. علاقمندان می توانند به تفسیر مجمع البیان مراجعه کنند. (۱) در هر حال با توجه به نحوه استعمال لفظ «ما کان» در قرآن، می توان معنی آیه را به دست آورد و برای نمونه مواردی را یادآور می شویم: ۱. (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالتَّاسِرِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ). (۲) «شأن خدا نیست که پاداش ایمان شما را ضایع کند، خداوند به مردم مهربان و رحیم است». ۲. (مَا كَانَ لِشِرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي...). (۳) «ممکن نیست خدا به بشری کتاب و حکم و نبوت بدهد سپس وی به مردم بگوید مرا بپرستید». ۳. (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). (۴) «ممکن نیست انسانی جز به اذن خداوند بمیرد».

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص... ط صیدا. ۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳. ۳. سوره آل عمران، آیه ۷۹. ۴. سوره آل عمران، آیه ۱۴۵.

----- صفحه ۱۷۹

۴. (ما كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ...)(۱) «برای پیامبری شایسته نیست که اسیرانی داشته باشد مگر این که خونی در زمین بریزد». ۵. (ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ). (۲) «برای مشرکان چنین حقی نیست که در حال کفر، خانه خدا را تعمیر کنند». ۶. (وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ). (۳) «شأن این قرآن نیست که به مقامی جز خدا نسبت داده شود». ۷. (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). (۴) «برای هیچ پیامبری چنین مقامی نیست که معجزه ای بیاورد جز به اذن خدا».

۱. سوره انفال، آیه ۶۷. ۲. سوره توبه، آیه ۱۷. ۳. سوره یونس، آیه ۳۷. ۴. سوره رعد، آیه ۳۸.

----- صفحه ۱۸۰

در این آیات که مانند آنها در قرآن فراوان است هدف، نفی اقتضای ذاتی است یعنی خود موضوع بالذات چنین اقتضایی ندارد. ولی چنین نفی‌هایی بر دو نوع اند: ۱. گاهی چنین نفی ابدی و جاودانی است. به هیچ وجهی قابل دگرگونی نیست مانند (ما كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيْمَانَكُمْ) شأن خدا نیست که پاداش ایمان‌های شما را ضایع سازد. زیرا ضایع کردن پاداش، یک نوع ستم و یا تخلف وعده است که ذات خدا از هر دو نوع پیراسته است. ولی گاهی، همین نفی، به عنوان دیگر دگرگون می شود مانند آیه اخیر، چنان که می فرماید: (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). «شأن هیچ پیامبری نیست که از پیش خود بدون استمداد از قدرت الهی، معجزه‌هایی بیاورد مگر به فرمان خدا». هدف آیه اخیر این است که هیچ پیامبری، از جانب خدا، چنین قدرتی ندارد، ولی نداشتن چنین قدرتی گواه بر آن نیست که مطلقاً نتواند معجزه ای بیاورد، بلکه در پرتو قدرت خداوند می تواند دست به اعجاز بزند. ***

----- صفحه ۱۸۱

روی این بیان هدف آیه مورد بحث نیز روشن گردید مفاد آیه این است که من از جانب خود، از مخاصمه بزرگان جهان بالا آگاه نبودم و چنین آگاهی ذاتی در توان بشر نیست ولی این دلیل بر آن نیست که او مطلقاً حتی در پرتو بدان دست نخواهد یافت. روشن ترین گواه بر این مطلب، ذیل آیه است که می گوید: «به من جز این وحی نشده است که من بیم رسان آشکاری هستم». مفاد آن است که توقع چنین آگاهی‌های ذاتی، از من بی جاست. کار من جز بیم رسانی چیز دیگری نیست و خداوند نیز به من جز این وحی نکرده است و هرگز از درون کسی که بیم رسانی بیش نیست، چنین آگاهی نمی جوشد، و تا از مقام ربوبی چیزی به من القا نگردد، نمی توانم از چنین امور پشت پرده ای آگاه شوم ولی عدم آگاهی ذاتی پیامبر، مانع از آگاهی او از طریق اکتسابی نیست و این که او شأنی جز این ندارد که بیم رسانی بیش نیست، مانع از آن نمی گردد که برای همین هدف و ایجاد ترس در قلوب و دل‌ها، از جانب خداوند از یک رشته امور غیبی آگاه گردد، و دیگران را مطلع سازد. گواه این که، پیامبر در حالی که آگاهی از مخاصمه را از خود نفی می کند در آیات دیگر همان مخاصمه را تشریح کرده و

----- صفحه ۱۸۲

بیان نموده است. (۱) آیا این نفی و اثبات گواه بر آن نیست که هدف از نفی آگاهی، ذاتی است، نه آگاهی اکتسابی؟ هرگاه کسی که این آیه و مانند آنها را دستاویز خود قرار داده است، بی طرفانه در مفاد آیات دقت کند، و یا با اهل فن به بحث و مذاکره بنشیند، حقیقت و مفاد آیه بر او مخفی نمی ماند.

۱. سوره بقره، آیه های ۳۰-۳۳.

صفحه ۱۸۳

سؤال چهارم

سؤال چهارم

از آیاتی که برای اثبات آگاهی پیامبران از غیب به آنها استدلال می شود این آیه است: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...)(۱) از این آیه استفاده می شود که آگاهی آنان از غیب با تعلیم الهی ممکن است اما این امکان به فعلیت و تحقق رسیده است یا نه؟ معلوم نیست. پاسخ

آیاتی را که در بخش ششم این کتاب آورده‌ام به منظور پاسخ به همین اشکال و سؤال، به دو گروه تقسیم کردیم: ۱. گروهی که امکان آگاهی پیامبران از غیب را می رساند(سه آیه). ۲. گروهی که تحقق و فعلیت آگاهی از غیب را

۱. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

صفحه ۱۸۴

می فهماند(هفده آیه). بنابراین با مراجعه به آن بخش، پاسخ این سؤال روشن است و به عبارت دیگر اصلاً چنین اشکال و سؤالی بی وجه است.

صفحه ۱۸۵

سؤال پنجم

سؤال پنجم

آیا اعتقاد به این که پیامبران و امامان از غیب آگاهند، مستلزم این نیست که برای خدا در صفت «عالم به غیب بودن» شریک قرار داده باشیم؟ پاسخ

در بحث های گذشته بارها گفته شد که آگاهی پیامبران و امامان و بندگان خاص خدا از غیب، به تعلیم الهی است نه ذاتی، و اعتقاد به آگاهی آنان از غیب با اعتقاد به این که این علم از جانب خدا به آنها داده شده است به این معنا است که علم خدا ذاتی و علم آنان تعلیمی است یعنی آنان برای عالم شدن نیازمند به خدا هستند و این عین اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان است. «این التراب وربّ الأرباب؟» بنده نیازمند کجا و خدای بی نیاز کجا؟(۱)

۱. برخی از «غلاة» بوده اند که امامان را با خدا در علم شریک می دانستند یعنی علم آنان را ذاتی می پنداشتند اما در روایات، عقیده آنان مردود شناخته شده و از آنها بیزاری جسته شده است.

صفحه ۱۸۶

سؤال ششم

سؤال ششم

صحیح است که علم خدا ذاتی و علم دیگران حتی پیامبران و امامان اکتسابی و تعلیمی است و از جانب خدا به آنان اعطا می شود. امّا آیا این دلیل می شود که ما آیاتی که بر اختصاص علم غیب به خداوند دلالت دارد(۱) و آیاتی که آگاهی از غیب را برای خداوند اثبات و از غیر او نفی می کند(۲) و آیاتی که آگاهی از غیب را از رسول گرامی اسلام نفی می کند(۳) این سه گروه از

آیات را حمل بر علم ذاتی و غیر اکتسابی کنیم؟ با آنکه ظاهر مفاد «نفی علم غیب» نفی مطلق علم غیب است خواه ذاتی باشد و خواه تعلیمی و اکتسابی. پاسخ در بخش سوم این کتاب و نیز در موارد دیگر گفته شد که

۱. مانند آیه ۷۳ سوره انعام: (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ). ۲. مانند آیه ۵۹ سوره انعام: (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ). ۳. مانند آیه ۵۰ سوره انعام: (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ).

صفحه ۱۸۷

در زمان پیامبر گرامی اسلام و زمان های بعد، حتی تا چند قرن بعد، گاهی کلمه «علم غیب» به معنای «علم غیب ذاتی» استعمال می شده است و حتی برخی از دانشمندان بزرگ شیعه (۱) فرموده اند: با این که پیامبر و امام از غیب آگاهی دارند در عین حال نباید آنان را با کلمه «عالم به غیب» توصیف کنیم زیرا «علم به غیب» فقط به خداوند گفته می شود و بر کسی که علم او به تعلیم الهی است نباید اطلاق شود گواه روشن این مطلب گفتاری است که از علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نقل شده است. هنگامی که علی (علیه السلام) در بصره از حوادث آینده خبر داد یکی از یاران او گفت: آیا علم غیب داری؟ حضرت خندید و فرمود: این «علم غیب» نیست یعنی علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی نیست «انما هو تعلم من ذی علم» بلکه این آگاهی از غیب را رسول خدا به من تعلیم کرده است. (۲) بنابراین «علم غیب» در عصر نزول قرآن و صدور احادیث، به معنای علم ذاتی، هم استعمال می شده است و هیچ مانعی ندارد که با در نظر گرفتن آیاتی که آگاهی از غیب را برای پیامبران

۱. گفتار هشت نفر از دانشمندان بزرگ در این باره در بخش سوم این کتاب نقل شد. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴.

صفحه ۱۸۸

ثابت می داند، آیات نفی کننده را حمل بر همان علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی کنیم و خوشبختانه گواه بر این توجیه در روایات هم آمده است مانند همان گفتار نهج البلاغه، و نیز روایاتی که از امام هفتم (علیه السلام) در بخش سوم این کتاب نقل شد که فرمود: این آگاهی که ما داریم «علم غیب» نیست (یعنی علم غیب ذاتی و بدون تعلیم الهی) بلکه از رسول خدا به ارث برده ایم و هر چه ما می دانیم از رسول خدا به ما رسیده است و رسول خدا هم هر چه می داند از خداوند آموخته است. (۱) و نیز در روایت دیگر وارد شده است که از امام هشتم (علیه السلام) پرسیدند: آیا امام به زمان مرگ خود آگاه است یا نه؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «نعم يعلم بالتعلیم...» بله آگاه است اما آگاهی او به تعلیم الهی است. (۲) و نیز در روایت دیگر، هشام که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) است آن حضرت را در حضور خود ایشان چنین معرفی کرد: «یخبرنا بأخبار السماء وراثه عن أب عن جد...» (۳) ما را از

۱. امالی مفید، ص ۱۴. ۲. اثبات الهداء، ج ۵، ص ۵۲۸ به نقل از بصائر الدرجات. ۳. اثبات الهداء، ج ۵، ص ۳۳۶ به نقل از کافی کلینی و احتجاج طبرسی و اعلام الوری طبرسی و ارشاد مفید.

صفحه ۱۸۹

خبرهای غیبی آسمان آگاه می کند و این آگاهی از پدرانش به او رسیده است یعنی آگاهی او ذاتی نیست و به تعلیم الهی است که توسط پدرانش به او اعطا شده است.

صفحه ۱۹۰

سؤال هفتم

سؤال هفتم

از آیاتی که در قرآن مجید آمده است و در بخش ششم این کتاب مورد بحث قرار گرفت فقط آگاهی پیامبران از غیب استفاده می شود، پس برای اثبات آگاهی امامان از غیب چه دلیلی داریم؟ پاسخ

در این باره دلیل های فراوانی داریم: ۱. خبرهای غیبی نهج البلاغه که ده مورد آن از باب نمونه در بخش هشتم این کتاب آمد می تواند دلیل قاطعی بر آگاهی امام از غیب باشد. ۲. صدها خبر غیبی که در غیر نهج البلاغه از علی (علیه السلام) و سایر امامان نقل شده و آمار و نمونه هایی از آنها در بخش نهم این کتاب آورده شد نیز می تواند دلیل محکم و قطعی بر آگاهی آنان از غیب باشد. ۳. خبرهای صحیح السند و قطعی که امامان را وارث علوم انبیا و به ویژه وارث علوم پیامبر گرامی اسلام معرفی می کند نیز

----- صفحه ۱۹۱

یکی از دلیل های قطعی آگاهی امامان از غیب است. در اینجا از باب نمونه ده حدیث نقل می شود: الف: کلینی در کافی با سند صحیح از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: حضرت داود، علم پیامبران پیش از خود را به ارث برد و حضرت سلیمان از داود ارث برد و پیامبر گرامی اسلام، علوم سلیمان را به ارث برد و ما اهل بیت، وارث علوم پیامبر گرامی اسلام هستیم. (۱) ب: در کتاب کافی با سند صحیح از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: علمی که با حضرت آدم به زمین آمده از زمین به بالا برده نشد و کسانی آن را به ارث بردند، علی (علیه السلام) عالم این امت بود (که علم آدم (علیه السلام) نزد او بود) و هیچ عالمی از ما نمی میرد مگر آن که از اهل بیت خود جانشینی دارد که علم او را به ارث می برد.... (۲) پ: در کافی با سند صحیح از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: هر علمی که خدای متعال به فرشتگان و پیامبران آموخته است ما نیز آن را می دانیم. (۳)

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ ممرات العقول، ج ۱، ص ۱۶۹. ۲. کافی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ ممرات العقول، ج ۱، ص ۱۶۸. ۳. کافی، ج ۱، ص ۲۵۶؛ ممرات العقول، ج ۱، ص ۱۸۶.

----- صفحه ۱۹۲

ت. در کافی با سند موثق از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود: به خدا سوگند هیچ علمی را خداوند به پیامبر گرامی اسلام نیاموخت مگر آن که آن حضرت، آن علم را به علی (علیه السلام) آموخت و علم علی (علیه السلام) پس از او به ارث به ما رسیده است. (۱) ث. در کافی با سند صحیح از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت فرمود: رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)، به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی از نبوت نصیبی برای تو نیست اما در علم با من شریک هستی. (۲) ج. در کافی با سند صحیح از امام هشتم (علیه السلام) در ضمن حدیثی روایت شده است که آن حضرت فرمود: «استودعنا علمهم نحن ورثة أولى العزم من الرسل». «رسول خدا علوم پیامبران را نزد ما به ودیعت گذارد و ما اهل بیت وارثان پیامبران اولی العزم هستیم». (۳) چ. در کافی از امام باقر (علیه السلام) در ضمن حدیثی نقل شده

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ ممرات العقول، ج ۱، ص ۱۹۰. ۲. کافی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ ممرات العقول، ج ۱، ص ۱۹۰. ۳. کافی، ج ۱، ص ۲۲۴؛ ممرات العقول، ج ۱، ص ۱۶۸.

----- صفحه ۱۹۳

است: خداوند علوم همه پیامبران را به رسول گرامی اسلام داد و او همه علومش را به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آموخت. (۱) ح. در بصائر الدرجات از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود: خداوند پیامبران اولوالعزم را با علم، برتری داد و علم و برتری آنان را ما به ارث برده ایم... (۲) خ: در همان کتاب از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود: «نحن ورثه أُولی العزم من الرسل». «ما اهل بیت، وارثان (علوم) پیامبران اولوالعزم هستیم». (۳) د. در همان کتاب از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود: خداوند رسول گرامی را بر هر چه آگاه کرد آن حضرت هم مرا بر همان آگاه نمود... (۴)

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۲. بصائر الدرجات، ص ۲۲۸، چاپ جدید. ۳. همان کتاب، ص ۱۲۰. ۴. همان کتاب، جزء دوم، باب بیست و یکم، چاپ سنگی.

صفحه ۱۹۴

ذ. نیز از امام هشتم (علیه السلام) روایت شده است: آیا خدا نمی گوید: او آگاه از غیب است و کسی را بر غیب خود مطلع نمی سازد مگر رسولی را که برگزیده است؟ رسول خدا در پیشگاه او برگزیده است و ما وارثان این رسول هستیم که او را بر آنچه از غیب که خواسته، مطلع ساخته است. (۱) در بخش سوم این کتاب نیز دو روایت یکی از نهج البلاغه و دیگری از امالی شیخ مفید نقل شد که هر دو حاکی از این است که علم امامان از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان به ارث رسیده است. و نیز در پاسخ سؤال ششم دو روایت دیگر در این باره از کتاب «اثبات الهداة» نقل شد به آنجا مراجعه شود.

۱. «أليس الله يقول: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ) فرسول الله عند الله مرتضى ونحن ورثه ذلك الرسول الذي اطلعه الله على ما يشاء من غيبه...».

صفحه ۱۹۵

سؤال هشتم

سؤال هشتم

اگر امامان از غیب آگاهی داشتند پس چرا در موارد متعددی آگاهی خود را از غیب انکار می کردند مانند این حدیث؟: چهار نفر از اصحاب امام صادق (علیه السلام) در مجلس آن حضرت بودند که آن حضرت با حال خشم نزد آنان آمد و فرمود: تعجب است از آنان که خیال می کنند ما غیب می دانیم با این که جز خدا هیچ کس غیب نمی داند. من می خواستم کنیز خود را تنبیه کنم فرار کرد و ندانستم که در کدام اطاق از اطاق های خانه است. (۱) پاسخ

این قبیل روایات در صدد رد اعتقاد کسانی است که آگاهی امامان از غیب را «ذاتی» و بدون تعلیم الهی می دانند و حضرت با این بیان می خواهند به مردم بفهمانند که اگر خدا آنها را از غیب آگاه نکند، از پیش خود آگاه نیستند چنان که در روایت دیگر چنین

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.

صفحه ۱۹۶

آمده است: «انَّ عَالِمَنَا لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَوْ وَكَلَّ اللَّهُ عَالِمَنَا إِلَى نَفْسِهِ كَانُ كِبَعْضِكُمْ وَلَكِنْ يَحْدُثُ إِلَيْهِ سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ». (۱) «عالم ما اهل بیت دارای علم غیب (ذاتی) نیست و باید خدا به او تعلیم کند و اگر خدا او را به خود واگذارد و چیزی به او تعلیم نکند او هم

مانند یکی از مردم عادی خواهد بود ولی خداوند لحظه به لحظه او را آگاه می سازد». و نیز در روایت دیگر از امام زمان (علیه السلام) آمده است: من از کسانی که بگویند ما اهل بیت علم غیب داریم و یا در ملک و قدرت، با خدا شریک هستیم بیزارم، ما شریک علم و قدرت خدا نیستیم. (۲) واضح است که این روایت در صدد رد اعتقاد کسانی است که می خواهند امام را مانند خدا ذاتاً آگاه از غیب بدانند و گر نه کسی که امام را به تعلیم الهی از غیب آگاه بدانند، او را شریک علم خدا قرار نداده است. گواه روشن این مطلب ذیل همان روایتی است که در سؤال

۱. بصائر الدرجات، ص ۹۴، چاپ سنگی. ۲. احتجاج طبرسی، ص ۲۶۵، چاپ سنگی، نجف.

صفحه ۱۹۷

ذکر شده است. زیرا راوی آن روایت می گوید: پس از تمام شدن مجلس، که حضرت صادق (علیه السلام) داخل خانه خود شدند با دو نفر دیگر خدمت امام رسیدیم و گفتیم: فدایت شویم ما این گفته شما را که دنبال کنیزتان می گشتید و نمی دانستید در کدام اطاق خانه است، شنیدیم ولی ما می دانیم که شما از علم گسترده ای برخوردار هستید و در عین حال شما را با جمله «عالم به غیب» توصیف نمی کنیم. حضرت در پاسخ آنها راجع به این که «علم الکتاب» نزد امامان است شرحی دادند و در حقیقت گفتار آنان را تصدیق کردند. از این بیان روشن می شود که امام صادق (علیه السلام) از این که جمله «عالم به غیب» درباره آنها گفته شود، خشنود نبودند، زیرا همان گونه که در بخش سوم گفته شد در آن زمان علم غیب به معنای علم غیب ذاتی و بدون تعلیم استعمال می شده است و از همین جهت اصحاب امام صادق (علیه السلام) به آن حضرت می گویند ما علم غیب را به شما نسبت نمی دهیم.

صفحه ۱۹۸

پاسخ دوم از سؤال هشتم

طبق روایاتی که از خود امامان (علیهم السلام) رسیده است آگاه شدن آنان از غیب به خواست خود آنها است یعنی هرگاه بخواهند چیزی را بدانند به آنها تعلیم می شود و می دانند و هرگاه نخواهند چیزی را بدانند از آن بی اطلاع خواهند ماند اینک متن روایات: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «انّ الإمام إذا شاء أن يعلم علّم (۱) امام هنگامی که بخواهد چیزی را بداند به او تعلیم می شود». و نیز از آن حضرت روایت شده است: «إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً أعلمه الله عزّ وجلّ ذلك». (۲) «هنگامی که امام اراده کند که چیزی را بداند خداوند او را از آن آگاه می کند». و نیز سه روایت دیگر به همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (۳) ***

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸، بصائر الدرجات، ص ۳۱۵، چاپ جدید. ۲. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸، بصائر الدرجات، ص ۳۱۵. ۳. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸، بصائر الدرجات، ص ۳۱۵.

صفحه ۱۹۹

پاسخ سوم از سؤال هشتم

ممکن است امامان (علیهم السلام) در این قبیل روایات که علم غیب را از خود نفی می کنند، تقیه کرده باشند زیرا خلفای عباسی از این که مردم برای ائمه اطهار مقاماتی قائل بودند و آنان را بندگان برگزیده خدا می دانستند سخت ناراحت بودند و حتی گاهی به برخی از امامان علناً اعتراض می کردند که چرا شما می گویند ما از غیب آگاه هستیم، مثلاً منصور دوانیقی به امام صادق (علیه السلام) گفت: «أنت تزعم للناس يا أبا عبد الله أنك تعلم الغيب (۱)». تو نزد مردم ادعای علم غیب می کنی.... بنابراین بسیار جا دارد

که امام (علیه السلام) در مجلسی که چهار نفر از اصحاب او و سایرین حضور دارند چنین سخنی بگوید یعنی علم غیب را از خود نفی کند تا بین مردم پخش شود و در نتیجه از اذیت و آزار خلفا تا حدی محفوظ بماند.

۱. اثبات الهداء، ج ۵، ص ۳۷۴ به نقل از امالی شیخ طوسی.

صفحه ۲۰۰

سؤال نهم

سؤال نهم

آیا می توان گفت علم غیب پیامبران منحصر به وحی است و آیه: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا - مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...) (۱) را هم این طور معنی کرد که خدا جز به بندگان پسندیده خود وحی نمی کند یعنی نبوت مخصوص بندگان خدا است؟ پاسخ

یکی از کسانی که آگاهی پیامبران و امامان از غیب، در ذائقه اش تلخ است و با نوشتن جزوه ای، در صدد برآمده که آگاهی آنان را از غیب انکار کند در ذیل آیه فوق، دست و پا کرده که شاید بتواند آیه را طوری معنی کند که غیب در آن به معنی وحی باشد و در نتیجه آگاهی پیامبران از غیب را منحصر به وحی و آگاهی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) را منحصر به قرآن گرداند و در ضمن، آگاهی امامان (علیهم السلام) از غیب را انکار کند. او برای سخن خود چنین استدلال می کند که قرآن در سوره

۱. سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.

صفحه ۲۰۱

آل عمران پس از بیان سرگذشت همسر عمران و تولد مریم، می گوید: (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...) (۱) و همچنین در سوره هود پس از بیان سرگذشت نوح و دعوت قوم خویش و مأموریت او برای ساختن کشتی و... می فرماید: (تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ) (۲). و نیز در سوره یوسف (پس از بیان داستان یوسف) می فرماید: (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ) (۳). در این صورت مقصود از غیب در آیه (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا) (۴) به قرینه این آیات همان وحی الهی است. این بود خلاصه گفتار وی. و این گفتار از جهاتی مردود است: اولاً: غیب در لغت عرب به معنی امر پوشیده از حس است در برابر شهود که به معنی محسوس با یکی از حواس می باشد، اگر وحی غیب است از این نظر است که از حواس ما پوشیده است همچنین حوادثی که در آسمان ها و زمین رخ می دهد نیز از امور پوشیده از حواس ما است. در این صورت جهت ندارد لفظی را که معنی وسیع و گسترده ای دارد تنها بر خصوص وحی، حمل

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۴. ۲. سوره هود، آیه ۴۹. ۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۲. ۴. سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.

صفحه ۲۰۲

کرده و بگویم مقصود خصوص وحی است. قرآن مجید یکی از نشانه های پرهیزکاران را این می داند که به غیب ایمان دارند آنجا که می فرماید: (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) (۱) آیا اعتراض کننده به خود اجازه می دهد که این آیه را تنها به وحی تفسیر کند در صورتی که غیب در این آیه معنی وسیعی دارد که ایمان به آخرت و سرای دیگر و مواقف محشر و بهشت و دوزخ از مصادیق آن است که مؤمنان به وجود آنها ایمان دارند هرچند آنها را با دیدگان و دیگر حواس خود در این جهان ادراک نکنند. ثانیاً: غیب در

لغت عرب به معنی امر پنهان از حس، در مقابل شهادت است و لذا قرآن مجید مکرر خداوند را چنین توصیف می کند: (عالم الغیب والشهادة) (۲) و هرگز در لغت عرب لفظ غیب به معنی وحی نیامده است و اگر گاهی بر وحی، کلمه غیب اطلاق می شود از این نظر نیست که معنی مستقیم غیب، وحی است بلکه به خاطر این است که وحی از حواس مردم پوشیده است و یکی از مصادیق و افراد غیب به شمار می آید و این اشتباه در اصطلاح دانشمندان از قبیل اشتباه مصداق به

۱. سوره بقره، آیه ۳. ۲. سوره های انعام، توبه، رعد آیه های ۷۲، ۹۴، ۹.

صفحه ۲۰۳

مفهوم است. یعنی تصور شده است که غیب به معنی وحی است در صورتی که وحی یکی از مصادیق آن است نه این که معنی غیب وحی باشد. نه تنها لفظ غیب در این آیه (آیه سوره جن) به معنی امور پوشیده از حواس است بلکه در تمام پنجاه و چهار موردی که این لفظ در قرآن مجید آمده است به همین معنی است و حتی در همان سه آیه ای که معترض به آنها استدلال کرده است (آیه ۴۴ آل عمران، ۴۹ هود، ۱۰۲ یوسف) باز لفظ غیب به معنی امور پوشیده از حواس است در آن سه آیه مقصود، داستان نوح و یوسف و مریم است که مردم از این داستان ها به طور کامل و صحیح اطلاع نداشتند و از آنها پوشیده بود و این داستان ها به وسیله وحی برای مردم بازگو شد و در حقیقت وحی وسیله رسیدن به غیب است نه این که غیب به معنی وحی باشد. شما در تمام قرآن مجید یک مورد پیدا نمی کنید که غیب به معنی وحی باشد اینک نمونه هایی: ۱. (إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). (۱) «از غیب های آسمان ها و زمین آگاهم».

۱. سوره بقره، آیه ۳۳.

صفحه ۲۰۴

۲. (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ...). (۱) «کلیدهای غیب نزد خداوند است...». ۳. (أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ). (۲) «اگر جتیان از غیب خبر داشتند در عذاب خوار کننده درنگ نمی کردند». (۳) ثالثاً مقصود از غیب در جمله «عالم الغیب» مطلق امور پوشیده از حس است نه خصوص وحی الهی مانند قرآن، زیرا در آیه پیش از مورد بحث، آگاهی از وقت قیامت مطرح گردیده است (۴) پیامبر آگاهی از آن را از خود نفی می کند و پس از نفی آن، می گوید: (عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا) قهراً - موضوع قیامت در این آیه داخل خواهد شد. و هدف این است که اگر من از وقت قیامت آگاه نیستم به خاطر این است که

۱. سوره انعام، آیه ۵۹. ۲. سوره سبا، آیه ۱۴. ۳. بقیه آیاتی را که لفظ غیب در آنها ذکر شده است در کشف الآیات ملاحظه فرمایید. ۴. چنانکه می فرماید: (حتى إذا رَأَوْا مَا يوعَدُونَ فسيعلمون من أضعف ناصراً وأقلّ عدداً * قل ان أدرى أقرب ما توعدون أم يعل له ربّي أمداً * عالم الغیب فلا يظهر...).

صفحه ۲۰۵

آگاهی از غیب از آن خدا است و باید او آگاه باشد نه من. با توجه به این موضوع دیگر نمی توان گفت مقصود از غیب در آیه خصوص وحی است، زیرا در سیاق آیه نمی توان گفت که وقت قیامت از موضوع «عالم الغیب» خارج است. و اگر وقت قیامت و رستاخیز در موضوع آیه داخل شد، دیگر جهت ندارد موضوعات دیگر غیبی از آیه خارج گردند. در این صورت معنی این آیه چنین می شود: خدا از غیب آگاه است (امور پوشیده از حس اعم از وحی و غیره را می داند) او کسی را بر غیب خود مسلط نمی سازد، جز آن پیامبرانی که خود پسندد و با در نظر گرفتن این مطلب، آیه گواه روشنی بر آگاهی پیامبر از غیب و امور پوشیده از

حس اعم از وحی و غیره خواهد بود. رابعاً: مفسران اسلامی و متخصصان فهم کتاب آسمانی، همگی تا آنجا که ما مراجعه کرده ایم یک صدا می گویند: مقصود از علم به غیب در آیه مورد بحث (سوره جن) اطلاع پیامبران از امور پنهانی است و گروهی مانند طبرسی، و قرطبی و مؤلف تفسیر روح البیان علت آگاهی آنان را از غیب چنین توجیه می کنند: آگاهی آنان از امور پوشیده، معجزه و نشانه رسالت و

----- صفحه ۲۰۶

تکمیل کننده رسالت آنان می باشد زیرا آگاهی چنین افراد از امور غیبی، مایه وثوق مردم به آنان و گواه بر ارتباط آنان با جهان بالا خواهد بود. چگونه می توان گفت که همه این مفسران اشتباه کرده اند و تنها معترض، درست فهمیده است؟ ما به این تفاسیر که هم اکنون نام می بریم مراجعه کرده ایم و همگی یک صدا علم غیب را به معنی مطلق آگاهی از امور پنهانی تفسیر کرده اند و هیچ کدام غیب را به معنی خصوصی وحی ندانسته: ۱. تفسیر تبیان شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۱۵۸. ۲. تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۷۴. ۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۳۳. ۴. تفسیر قاضی بیضاوی، ص ۴۴۵، چاپ سنگی. ۵. تفسیر جوامع الجامع طبرسی، ص ۵۱۴. ۶. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۲۹۳. ۷. تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۶۳۳. ۸. تفسیر زاد المسیر، تألیف ابن جوزی، ج ۸، ص ۳۸۵. ۹. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۶۸۱۹.

----- صفحه ۲۰۷

۱۰. تفسیر جلالین، ص ۷۶۶. ۱۱. تفسیر طنطاوی، ج ۲۴، ص ۲۸۱. ۱۲. تفسیر مراغی، ج ۲۹، ص ۱۰۶. ۱۳. تفسیر گازر، ج ۱۰، ص ۱۹۱. ۱۴. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۲۹، ص ۱۶۲. ۱۵. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۷۰۰. ۱۶. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۷۵۳. ۱۷. تفسیر سید عبدالله شبر، ص ۱۱۶۴. ۱۸. تفسیر مقتنیات الدرر، ج ۱۱، ص ۲۷۳. ۱۹. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۴۰. ۲۰. تفسیر روح البیان، ج ۱۰، ص ۲۰۱.

----- صفحه ۲۰۸

سؤال دهم

سؤال دهم

آیا مقصود از کلمه «الغیب» در آیه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...) وحی اصطلاحی نیست که بر پیامبران فرود می آید؟ و آگاهی پیامبران از غیب به وسیله وحی، مورد انکار قرار نگرفته است. آنچه مورد انکار برخی قرار گرفته این است که پیامبران و امامان از غیر راه وحی از غیب آگاه شوند. پاسخ
اولاً: از پاسخ سؤال قبل، پاسخ این سؤال هم به خوبی روشن می شود. ثانیاً: اگر آغاز این آیه را در نظر بگیریم معلوم می شود که «غیب» در این آیه نمی تواند به معنای وحی باشد اینک متن تمام آیه را با ترجمه می آوریم. آیه از دو قسمت تشکیل یافته است: ۱. (وَمَا كَانَ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ).

----- صفحه ۲۰۹

«خداوند مؤمنان را بر این حال که شما هستید نمی گذارد تا پلید را از پاک جدا کند». ۲. (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ). «خداوند شما را بر غیب مطلع نمی سازد ولی از فرستادگان خویش هر کس را بخواهد برمی گزیند». با توجه به سیاق آیه مقصود از کلمه «خبیث» همان مسلمانان منافق هستند همچنان که منظور از «طیب» مؤمن واقعی است. خداوند در نخستین فراز این آیه به جامعه مسلمانان هشدار می دهد که خدا جامعه شما را به این حالت (که منافق و مسلمان به هم آمیخته و از هم شناخته نمی شوند) رها نخواهد کرد بلکه خدا، منافق را از مؤمن جدا خواهد ساخت و برای جداسازی منافق از

مؤمن در خود آیه دو راه ارائه شده است: راه نخست: آنان را آزمایش می کند و از این راه این دو گروه از هم جدا می شوند. راه دیگر: از طریق علم غیب، مؤمن را از منافق برای پیامبر خود جدا می سازد و این راه مخصوص گروهی از مردم یعنی پیامبران است آن هم نه همه پیامبران بلکه برگزیدگان آنان و به این

----- صفحه ۲۱۰

حقیقت با جمله (ما کان الله...) اشاره فرموده است. بنابراین روشن می شود که مقصود از غیب در این آیه وحی اصطلاحی نیست بلکه آگاهی از موضوعات خارجی مانند شناختن منافق از مؤمن است. زیرا اگر مقصود، وحی اصطلاحی بود دلیلی نداشت که آن را به برخی از رسولان اختصاص دهد زیرا همه پیامبران از فیض وحی بهره مندند. از این گذشته، هدف از آگاه ساختن پیامبران از غیب به شهادت سیاق آیات، همان تشخیص منافق از مؤمن است و این کار، با شناسایی فرد، فرد آنان انجام می گیرد و هرگز در قرآن افراد منافق به طور مشخص معرفی نشده اند هر چند یک رشته صفات کلی برای آنان بیان گردیده است. گواه بر این که مقصود، شناسایی فرد، فرد آنان است این که در جنگ تبوک پیامبر افراد منافق را با تمام خصوصیات شناخت و آنها را برای حذیفه معرفی کرد و در حقیقت مفاد آیه (حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثُ مِنَ الطَّيِّبِ) با شناسایی پیامبر انجام گرفت و مضمون جمله (وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ) تحقق پذیرفت. اگر کسی در مفاد آیه کمی دقت کند، اذعان می کند که

----- صفحه ۲۱۱

مقصود، وحی آسمانی نیست بلکه شناسایی «خبیث» (منافق) از طیب (مسلمان واقعی) است و یک چنین شناسایی که پیامبر روی افراد منافق انگشت بگذارد، از طریق کلی گویی امکان پذیر نیست بلکه باید از طریق دیگری به پیامبر الهام شود، تا یکایک آنان را بشناسد و بشناساند. صفحه ۲۱۲

سؤال یازدهم

سؤال یازدهم

اگر پیامبر گرامی و پیشوایان معصوم از حوادث آینده آگاه بودند، چرا هدف تیر حوادث قرار می گرفتند؟ آیات و احادیث پیشین به روشنی ثابت نمود که پیامبران و پیشوایان معصوم در پرتو ولایت الهی، از یک نوع آگاهی سوم، برخوردارند، و این همان ولایت است که به آنان قوه و نیرو می بخشد که از گذشته و آینده گزارش دهند، و حوادث را پیش از زمان درک نموده، و به مردم بگویند. در این جا سؤالی مطرح می گردد و آن این که اگر اثر ولایت الهی این است که حوادث را، با دیده الهی درک نمایند، باید پیوسته از خطرها و ناگواری ها جان به سلامت ببرند. هیچ گاه، کاسه زهری را که دشمنانشان برای آنها ترتیب می دادند. ننوشند، در محراب عبادت شهید نشوند، و در میدان نبرد مورد ضربات دشمن و هدف تیرهای زهر آگین آنان قرار نگیرند. از این که آنان آماج چنین حوادث ناگواری قرار می گرفتند، می توان دریافت که آنان از وجود پیش آمدهایی که بر سر راه آنها

----- صفحه ۲۱۳

بود؛ آگاهی نداشت، و اگر آگاهی داشتند جان و مال خود را به خطر نمی افکندند. این سؤال که اخیراً بر سر زبان ها افتاده و در گذشته نیز به گونه ای وجود داشته است، گروهی را بر آن داشته که درباره وجود این آگاهی به شک و تردید افتند. در این باره استاد بزرگوار حضرت علامه طباطبایی پاسخی دارند که با تصرف کوتاهی نقل می گردد: پاسخ

آگاهی امام از حوادث و وقایع طبق آنچه از ادله نقلی و براهین عقلی به دست می آید از دو راه است: قسم اول از علم امام - علم غیر عادی

امام (علیه السلام) به حقایق جهان هستی، در هر شرایطی به اذن خدا واقف است خواه حسی و خواه بیرون از دایره حس باشند مانند

موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده. راه اثبات علم

۱. نقل. روایات متواتری که در جوامع حدیث شیعه مانند

----- صفحه ۲۱۴

کتاب کافی و بصائر و کتب صدوق و کتاب بحار و غیر آنها ضبط شده این گونه علم را ثابت می کند. به موجب این روایات که به حد و حصر نمی آید امام (علیه السلام) از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا ژبه کمترین توجهی می داند. البته در قرآن کریم آیاتی داریم که علم غیب را مخصوص ذات خدای متعال و منحصر به ساحت مقدس او قرار می دهد ولی استثنایی که در آیه کریمه (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ) (۱) وجود دارد نشان می دهد که اختصاص علم غیب به خدای متعال به این معنی است که غیب را مستقلاً و از پیش خود (بالذات) کسی جز خدای نداند ولی ممکن است پیغمبران پسندیده به تعلیم خدایی بدانند و ممکن است پسندیدگان دیگر نیز به تعلیم پیغمبران آن را به دست آورند چنان که در بسیاری از این روایات وارد است که پیغمبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود می سپارد. ۲. عقل. امام (علیه السلام) به حسب مقام نورانیت خود کامل ترین

----- ۱. سوره جن، آیه ۲۶.

----- صفحه ۲۱۵

انسان عهد خویش و مظهر تام اسماء و صفات خدایی است و بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشنا است و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند برای وی حقایق روشن می شود. این مطالب با برهان عقلی در جای خود درباره انسان کالم ثابت شده است. (ما تقریر این براهین را نظر به این که بر یک سلسله مسائل عقلی پیچیده متوقف و سطح آنها از سطح این مقاله بالاتر است به محل مخصوص آنها احاله می دهیم). این علم تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد نکته ای که باید به سوی آن توجه کرد این است که این گونه علم موهبتی، به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می کند، قابل هیچ گونه تخلف نیست و تغییر نمی پذیرد و سر مویی به خطا نمی رود و آگاهی از چیزی است که در لوح محفوظ ثبت شده و آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلق گرفته است. و لازمه این مطلب این است که هیچ گونه تکلیفی به متعلق این گونه علم (از آن جهت که متعلق این گونه علم است و حتمی الوقوع می باشد) تعلق نگیرد و همچنین نمی توان در مورد آن از بشر چیزی را مطالبه کرد زیرا تکلیف همواره از راه امکان به فعل

----- صفحه ۲۱۶

تعلق می گیرد و از راه این که فعل و ترک هر دو در اختیار مکلف اند فعل یا ترک خواسته می شود و اما در صورت ضروری الوقوع و متعلق قضاء حتمی بودن آن، محال است مورد تکلیف قرار گیرد. پس صحیح است خدا به بنده خود بفرماید فلان کاری را که فعل و ترک آن برای تو ممکن است و در اختیار تست بکن ولی محال است بفرماید فلان کاری را که به موجب مشیت تکوینی و قضای حتمی من، البته تحقق خواهد یافت و برو برگرد ندارد، بکن یا مکن! زیرا چنین امر و نهی لغو و بی اثر می باشد. و همچنین انسان می تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد، اراده کرده برای خود مقصد و هدف قرار دهد و برای تحقق آن به تلاش و کوشش بپردازد ولی هرگز نمی تواند امری را که به طور یقین (بی تغیر و تخلف) و به طور قضاء حتمی، شدنی است اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده و تعقیب کند زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان، در امری که به هر حال شدنی است کمترین تأثیری ندارد. مثلاً اگر کسی علم پیدا کند که اگر سر ساعت فلان از روز فلان در نقطه معینی از فلان خیابان بگذرد، حتماً بر اثر تصادف، کشته خواهد شد (علمی است مشروط و مقید) البته تا

----- صفحه ۲۱۷

می تواند در وقت مفروض در نقطه مفروض حاضر نمی شود و از این راه جان خود را حفظ می کند و روشن است که نرفتن او به نقطه خطر اثر علم است. و اگر علم پیدا کند که در سر ساعت فلان از روز فلان در فلان نقطه از فلان خیابان شهر حتماً زیر ماشین خواهد رفت و این علم هیچ گونه تخلف ندارد و هیچ تلاشی جلو این خطر را نمی تواند بگیرد (علم به قضاء حتمی) بدیهی است که این شخص با وجود علم به خطر برای رفع خطر دست به هیچ تلاشی نخواهد زد، زیرا می داند که سودی ندارد و فایده ای نخواهد بخشید و این همان است که گفته شد «علم به قضاء حتمی تأثیری در زندگی عملی انسان ندارد و تکلیف آور نیست». این شخص با وجود علم به خطر به زندگی عادی خود ادامه می دهد اگر چه منتهی به خطر خواهد شد و مشمول آیه کریمه (لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) نیست زیرا در تهلکه واقع شده نه این که خود را به تهلکه انداخته بر خلاف شخص مفروض اولی که مکلف است تا می تواند برای نجات از خطر چاره ای بیندیشد و خود را به تهلکه نیندازد. و از این بیان روشن می شود که: ۱. این علم موهبتی امام (علیه السلام) اثری در اعمال او و ارتباطی

----- صفحه ۲۱۸

با تکالیف خاصه او ندارد. و اصولاً هر امر مفروض از آن جهت که متعلق قضاء حتمی و حتمی الوقوع است متعلق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی شود. آری متعلق قضاء حتمی و مشیت قاطعانه حق متعال و مورد رضا به قضاء است چنان که سیدالشهداء (علیه السلام) در آخرین ساعت زندگی در میان خاک و خون می گفت: «رضاً بقضاءك وتسلیمًا لأمرک لا معبود سواك». و همچنین در خطبه ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند و فرمود: «رضا الله رضانا أهل البيت». ۲. ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی به حوادث قطعی غیر قابل تغییر مستلزم جبر است مثلاً- اگر فرض شود که امام علم داشته که فلان شخصی در فلان وقت و فلان مکان با شرایط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ وجه قابل تغییر نیست لازمه این فرض این است که ترک قتل در اختیار قاتل نبوده برای وی مقدور نمی باشد یعنی قاتل مجبور به قتل باشد و با فرض مجبورت برای شخص مجبور تکلیفی نیست! و این تصویری است بی پایه زیرا: اولاً: این اشکال در حقیقت اشکال است به گسترش تعلق

----- صفحه ۲۱۹

قضاء الهی به افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طایفه معتزله از سنی ها می گویند: تقدیر خداوندی نمی تواند به فعل اختیاری انسان متعلق شود و انسان مستقلاً آفریدگار فعل خودش می باشد و در نتیجه انسان خالق افعال خود و خدا خالق بقیه اشیاء است. در حالی که به نص صریح قرآن کریم و اخبار متواتره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه هدی همه موجودات و حوادث جهان بدون استثنا متعلق قضاء و قدر خداوندی عَزَّ اسمه است. از راه بحث عقلی نیز مطلب روشن و آفتابی است اگر چه به واسطه وسعت اطراف آن نمی توانیم آن را در این مقاله مختصر بگنجانیم. آنچه به طور اجمال می شود گفت این است که در جهان هستی که آفرینش خدا است چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی بوجود نمی آید و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است مثلاً خداوند خواسته که انسان فلان فعل اختیاری را از راه اراده و اختیار انجام دهد و البته بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه اختیاری است زیرا اگر اختیاری نباشد اراده خداوندی از مرادش تخلف می کند.

----- صفحه ۲۲۰

(وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ). و ثانیاً: با صرف نظر در تعلق قضا و قدر به فعل اختیاری انسان به نص صریح کتاب و سنت متواتره، خداوند لوح محفوظی خلق فرموده که همه حوادث گذشته و آینده جهان را در آن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آن است عالم است. آیا خنده دار نیست بگوییم که ثبت حوادث غیر قابل تغییر در لوح محفوظ

و علم قبلی خداوند به آنها افعال انسان را جبری نمی کند ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه آنها علم پیدا کند، افعال اختیاری انسان و من جمله فعل قاتل امام جبری می شود؟ ۳. ظواهر اعمال امام (علیه السلام) را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت، مانند این که گفته شود: اگر سیدالشهداء (علیه السلام) علم به واقع داشت چرا مسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد؟ چرا توسط صیداوی نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آن که خدا می فرماید: (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) (۱)؟ چرا؟ و چرا؟

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

----- صفحه ۲۲۱

پاسخ همه این پرسش ها از نکته ای که تذکر دادم روشن است، و امام (علیه السلام) در این موارد و نظایر آنها به علومی که از مجاری عادت و از شواهد و قراین به دست می آید عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می دانست هیچ گونه اقدامی نکرد، زیرا می دانست که تلاش سودی ندارد و قضاء حتمی است و تغییر پذیر نیست چنان که خدای متعال در کلام خود در سوره آل عمران در برابر آنان که در جنگ احد گفته بودند، اگر یاران کشته شده، پیش ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند می فرماید: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ). (۱) «بگوی اگر در خانه هایتان نیز بودید کسانی که برایشان قتل نوشته شده بود به سوی خوابگاه های خود بیرون می آمدند». قسم دوم از علم امام - علم عادی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به نص قرآن کریم بشری است همانند سایر افراد بشر و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می دهد مانند اعمال سایر افراد بشر در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار دارد امام (علیه السلام) نیز مانند دیگران خیر و شر و نفع و ضرر کارها را از روی

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

----- صفحه ۲۲۲

علم عادی تشخیص داده و آنچه را شایسته اقدام می بیند اراده کرده، در انجام آن به تلاش و کوشش می پردازد، در جایی که علل و عوامل و اوضاع و احوال خارجی موافق باشد به هدف اصابت می کند و در جایی که اسباب و شرایط مساعدت نکنند به نتیجه نمی رسد. (و این که امام (علیه السلام) به اذن خدا به جزئیات همه حوادث چنان که شده و خواهد شد واقف است تأثیری در این اعمال اختیاریه وی ندارد چنان که گذشت). امام (علیه السلام) مانند سایر افراد انسانی بنده خدا و به تکالیف و مقررات دینی مکلف و موظف می باشد و وظیفه سرپرستی و پیشوایی که از جانب خدا دارد را با موازین عادی انسانی باید انجام دهد و در احیای کلمه حق و سرپا نگهداشتن دین و آیین آخرین تلاش و کوشش را بنماید. *** تا اینجا پاسخ استاد که به خامه خود ایشان نگارش یافته است، در این صفحات منعکس گردید و ما فکر می کنیم با توجه به مقام علمی استاد و پاسخ علمی و استوار ایشان نیازی به پاسخی دیگر نیست ولی شاید این پاسخ برای گروهی سنگین باشد اینک سؤال پیش را به گونه ای دیگر پاسخ می گوئیم.

----- صفحه ۲۲۳

۱۲

پاسخ هایی به گونه دیگر

۱. پیامبر و امام در زندگی عادی خویش از آگاهی های غیبی خود استفاده نمی کنند. ۲. علم و آگاهی پیامبر و امام از غیب، به اختیار خود آنها است هرگاه بخواهند آگاه می گردند. پیامبر و امام با داشتن شخصیت الهی و روح ولایت (البته بخشی از شخصیت

آنان مرهون مواهب خدایی است و بخش دیگر محصول کوشش آنان در راه عبادت و بندگی خدا می باشد) در زندگی شخصی و رویارویی با حوادث و پیش آمدها و نیز در مقام قضاوت و داوری، به علم عادی خود عمل می کنند. یعنی با این که آنان در پرتو روح ولایت، حوادث و پیش آمدها را از افق بالا-می بینند و بر اثر علم و آگاهی ماوراء طبیعی از علل و انگیزه ها، از جریان ها و رویدادها مطلع و با خبر هستند ولی در عین حال روی مصالحی از این علم و آگاهی، در زندگی

----- صفحه ۲۲۴

شخصی خود و حتی در امور مربوط به اجتماع مانند قضاوت و داوری استفاده نمی کنند. و به عبارت دیگر، پیامبر و امام، مشکلات زندگی خود را با استفاده از این سلاح غیبی برطرف نمی سازند و علل و انگیزه های حوادث ناگوار را، با استفاده از این علم و آگاهی، خنثی نمی کنند و گره خصومت و اختلاف افراد را با استفاده از علم غیب باز نمی نمایند. اینک شواهد این مطلب: پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) در مسجد بود، به وی خبر دادند حال فرزند عزیز وی ابراهیم وخیم است، وی به خانه آمد و فرزند خود را به آغوش گرفت در حالی که چشم به چهره او دوخته بود، چنین گفت: ابراهیم عزیز! کاری از من برای تو ساخته نیست. تقدیر الهی نیز بر نمی گردد، چشم پدرت در مرگ تو گریان، و دل او محزون و اندوه بار است، ولی هرگز سخنی که موجب خشم خدا گردد بر زبان جاری نمی سازد. اگر وعده صادق و محقق الهی نبود که من نیز به دنبال تو می آمدم در فراق و جدایی تو بیش از این گریه می کردم و غمگین می شدم. (۱) پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله وسلم) در دوران رسالت خود سه سلاح غیبی

۱. سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۴، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۷.

----- صفحه ۲۲۵

برنده، در اختیار داشت که هر کدام می توانست در لحظات حساس، و هنگام پیش آمدهای ناگوار، اوضاع را دگرگون سازد، ولی غالباً از این سه سلاح استفاده نمی کرد. این سه سلاح عبارت بودند از: ۱. اعجاز. ۲. دعای مستجاب. ۳. آگاهی های غیبی. پیامبر می توانست از راه اعجاز و ولایتی که برای تصرف در جهان طبیعت داشت (همان سنخ ولایتی که حضرت مسیح(علیه السلام) برای تصرف در جهان طبیعت داشت و برای زنده کردن مردگان و بازگرداندن سلامت به بیماران صعب العلاج از آن استفاده می کرد(۱)) به فرزند خود سلامت و بهبود بخشید. و نیز می توانست به برکت دعای مستجابی که به وی داده شده بود، وضع فرزند خود را دگرگون سازد و او را از مرگ نجات دهد. و همچنین می توانست از راه آگاهی غیبی، از عوامل بیماری فرزندش قبل از وقوع جلوگیری کند تا اصلاً فرزندش

۱. به سوره آل عمران، آیه ۴۹ مراجعه شود.

----- صفحه ۲۲۶

گرفتار چنین بیماری نگردد و یا برای بهبود او از داروهایی که قطعاً مفید بود، استفاده نماید. اما آن حضرت در این مورد و موارد دیگر غالباً از این سه سلاح برنده استفاده نمی کرد و گام از مجاری طبیعی و عادی بیرون نمی نهاد چرا که این سلاح ها و ابزارها و اسباب غیبی برای هدف دیگری به پیامبر داده شده است و او باید از این سلاح ها در مواردی که اثبات نبوت و ولایت الهی او، به بهره گیری از این سلاح ها نیاز دارد استفاده کند. او از این ابزار هنگامی می تواند استفاده کند که خداوند به او اذن و اجازه بدهد و اذن الهی غالباً در مواردی است که با اعمال آن بخواهد نبوت و پیوند معنوی خود را با مقام ربوبی ثابت و مبرهن سازد. و شاید یکی از علل (البته نه همه) این که پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله وسلم) و یا امام(علیه السلام) در رفع مشکلات و گرفتاری ها نباید از این ابزار و مواهب استفاده کند، این باشد که بهره گیری آنان از این وسائل سبب می شود الگو بودن آنها در زمینه صبر بر

مصائب خدشه دار شود. شکی نیست که زندگی پیشوایان، صبر و بردباری آنان در

----- صفحه ۲۲۷

مصایب و استقامت و جانبازی آنها در میدان جهاد، سرمشق پیروان آنان می باشد، و اگر بنا باشد که امام یا پیامبر در کش و قوس حوادث، خود را از راه اعجاز و یا دعای مستجاب و یا آگاهی ماوراء طبیعی، از قلمرو مصایب و گرفتاری ها و حوزه بلاها و بیماری ها، برهاند، مثلاً به فرزند خود از طریق اعجاز شفا بخشد و یا در بهبود او از دعای مستجاب و یا آگاهی از غیب استفاده کند دیگر نمی تواند به دیگران توصیه کند که در مصایب و گرفتاری ها، صابر و بردبار، تسلیم و شکیب باشند، و اگر در میدان جهاد، یا در طریق شهادت در راه خدا، از این اسباب بهره گیرد و هر نوع تیر بلا را از اصابت به هدف باز دارد، و پیوسته خود و شئون مربوط به خویش را از حوزه گرفتاری بیرون نگهدارد، دیگر نمی تواند مردم را به تحمل بلا و ناراحتی دعوت کند، زیرا فوراً موج اعتراض به او متوجه می شود و همه می گویند: آن کس می تواند ما را به چنین برنامه ای خلاق و سازنده توصیه کند، که خود نمونه ای از این صفات برجسته انسانی باشد، کسی که برای او درد و ناراحتی مفهومی ندارد، در طول زندگی مصایب و گرفتاری را لمس نمی کند، نمی تواند نمونه اخلاق و سرمشق زندگی انسان ها باشد. از این جهت (و جهات دیگر که فعلاً مجال بازگو کردن آنها نیست) شخصیت های الهی در مشکلات

----- صفحه ۲۲۸

و مصایب، در ناگواری ها و گرفتاری ها، به سان افراد دیگر تلاش و کوشش می کنند و برای رفع از اسباب و ابزار عادی آنها استفاده می کنند و چه بسا به خاطر نارسایی اسباب، تلاش و کوشش آنان به جایی نمی رسد. مشاهده می کنیم که راه و رسم زندگی معصومان، با افراد دیگر، چندان تفاوتی نداشته است یعنی آنان هم مانند دیگران بیمار می شدند و به داروهای آن زمان متوسل می گشتند، و در مسائل اجتماعی و در نبرد و جهاد، از ابزار طبیعی و علوم عادی استفاده می کردند و گروهی را مثلاً مأمور می کردند تا جریان ها را به آنان گزارش دهند و... این همه به خاطر همین است که استفاده از اسباب غیبی جز در موارد خاصی، صلاح و مجاز نبوده است. گواه هایی از احادیث اسلامی

عبداللّه بن ابی رافع که منشی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود می گوید: هنگامی که امام (علیه السلام) «ابوموسی اشعری» را برای حکمیت در جنگ صفین به «دومه الجندل» فرستاد به او چنین گفت: «احکم بکتاب الله ولا تجاوزه، فلما أدبر قال

----- صفحه ۲۲۹

علی: وکأنتی به وقد خُدیع». «طبق کتاب خدا داوری کن و از دستور آن پا فراتر مگذار!». وقتی «ابوموسی» به راه افتاد امام (علیه السلام) فرمود: گویا می بینم که او فریب خواهد خورد. منشی امام می گوید: به امام عرض کردم: «فلم توجهه وأنت تعلم أنه مخدوع». «چرا او را اعزام می کنی در صورتی که می دانی او فریب خواهد خورد؟». امام در پاسخ او چنین فرمود: «یا بنی لو عمل الله فی خلقه بعلمه ما احتجّ علیهم بالرسل». (۱) «اگر بنا بود خدا درباره بندگان خود، به علم خویش عمل کند، هیچگاه با اعزام و برانگیختن پیامبران با آنان احتجاج نمی کرد (زیرا او می دانست گروهی هستند که فرستادن و نفرستادن پیامبران، برای آنان یکسان است. چه برای آنان پیامبری فرستاده شود یا نشود ایمان نخواهند آورد، با این همه، پیامبرانی اعزام کرده است).

۱. مناقب، ج ۲، ص ۲۶۱، چاپ قم.

----- صفحه ۲۳۰

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این پاسخ با یادآوری علم و آگاهی خطا ناپذیر خدا، متذکر می گردد که من موظفم در زندگی عادی خود از اسباب و علل عادی بهره گیرم و آگاهی من از غیب، ملاک عمل من نیست. و نیز در روایات اسلامی می بینیم که پیشوایان

ما تأکید می‌کنند که ملاک قضاوت و داوری آنان همان گواه‌ها و سوگندها است نه علوم و آگاهی‌های سوم، چنان که امام صادق (علیه السلام) از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «أَنَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ...» (۱) «من میان شما به شاهدها و سوگندها داوری می‌کنم...». و این که از برخی از احادیث استفاده می‌شود که امام (علیه السلام) در قضاوت و داوری خود در اجراء حدود می‌تواند به علم خود عمل کند، باز منظور علمی است که دستاورد راه‌های عادی و اسباب ظاهری باشد مثل این که با چشم خود ببیند که کسی شراب می‌خورد. به روایت زیر توجه کنید: «الواجب علی الإمام إذا نظر إلى رجل يزني أو يشرب خمرًا أن يقيم عليه الحدّ ولا يحتاج إلى بينة

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۰ به نقل از کافی و تهذیب.

صفحه ۲۳۱

مع نظره لانه أمين الله في خلقه...» (۱) «هرگاه امام ببیند که کسی مرتکب آمیزش نامشروع می‌شود یا ببیند کسی شراب می‌خورد در این صورت باید حد الهی را بر او اجراء کند و احتیاج به شاهد و گواه ندارد زیرا او امین خدا در میان مردم است». توجه دارید که در این مورد که امام (علیه السلام) به علم خود عمل می‌کند، مقصود علم عادی و طبیعی است و لفظ «نظر» گواه آن است. و نیز هرگاه در قضاوت‌ها و داوری‌های امیرمؤمنان (علیه السلام) دقت کافی به عمل آید به روشنی ثابت می‌گردد که آن حضرت در داوری‌های خود با تلاش خاص و لطافت و ظرافت ویژه‌ای، مقدماتی فراهم می‌آورد که خود طرفین (مدعی و منکر) به حقیقت اقرار کنند و مطلب را روشن سازند و بدون اعتراف آنان، به استناد به علم خود قضاوت نمی‌کرد. فقیه بزرگ مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی در کتاب «ملحقات العروة الوثقی» می‌نویسد: این که می‌گوییم قاضی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۴۴، ذیل حدیث می‌رساند که امام تنها در حقوق الهی باید به علم خود عمل کند و مرتکب گناه را حد بزند نه در حقوق مردم مانند اینکه ببیند کسی مال دیگری را می‌دزد.

صفحه ۲۳۲

می‌تواند به علم و آگاهی شخصی خود در حل دعاوی عمل کند مقصود علمی است که از راه‌های عادی به دست آمده باشد نه علم حاصل از رمل و جفر و... (۱) حضرت قائم (علیه السلام) و حکم داودی از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که فقط حضرت قائم (علیه السلام) در داوری‌های خود به علم خویش عمل خواهد کرد و بسان حضرت داود داوری خواهد نمود. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «إذا قام قائم آل محمد حکم بحکم داود (علیه السلام) لا یسأل عن بینة». «هنگامی که قائم آل محمد ظهور و قیام کند مانند حضرت داود به واقع حکم می‌کند و از مدعی و منکر شاهد و گواه سوگند نمی‌خواهد». (۲)

۱. ملحقات عروه، ج ۲، ص ۳۱. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶۸ و به همین مضمون روایتی در مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۹۸ به نقل از بصائر الدرجات و دعوات راوندی.

صفحه ۲۳۳

پاسخی به گونه‌ای دیگر

در احادیثی که پیرامون نحوه آگاهی امام بحث و گفتگو شده به پاسخ دیگری نیز اشاره شده است، اساس این پاسخ را اختیاری و مشیتی بودن علم امام، تشکیل می‌دهد. این قسم از روایات علم و آگاهی امام را از حوادث و جریان‌های پس‌پرده، فعلی و محقق

نمی‌داند. این که می‌(۱) گوئیم فعلی نمی‌داند نه به این معنی که در کانون وجود آنان چنین علم و آگاهی نیست بلکه به این معنی که بهره‌گیری از این علم و آگاهی، به توجه و خواست، و به تعبیر روایات، به مشیت آنان نیاز دارد در هر موردی که بخواهند می‌توانند از پس پرده غیب آگاهی پیدا کنند. مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی بابی تحت این عنوان دارد: «انَّ الْأَثْمَةَ إِذَا شَأَوْا أَنْ يَعْلَمُوا عِلْمًا». (۲)

۱. گاهی دیده می‌شود که برخی از دانشمندان برای تفهم این معنی (فعلی بودن) علم امام لفظ «حضوری» را به کار می‌برند ولی استعمال این لفظ در این مورد مایه اشتباه به علم حضوری است که در فلسفه اسلامی درباره آگاهی خدا از ذات خود و مخلوقات خود و یا آگاهی انسان از ذات خویش، به کار می‌رود، از این رو چه بهتر است که از به کار بردن این لفظ در اینجا خودداری شود و به جای لفظ حضوری، لفظ فعلی به کار برده می‌شود. ۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

----- صفحه ۲۳۴ -----

«امامان هر موقع بخواهند بدانند می‌دانند». و سپس سه روایت به مضمون عنوان باب نقل می‌کند که در این جا به نقل یکی از آنها اکتفا می‌شود: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «انَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمًا». «امام هر موقع بخواهد بداند می‌داند». بنابراین احادیث، آگاهی پیامبر و امام بسان کسی است که نامه‌ای همراه داشته باشد. هرگاه بخواهد از محتویات نامه آگاه گردد، می‌تواند نامه را بگشاید و از مضمون آن آگاه گردد. و در مواردی که پیامبر و امام هدف تیر حوادث ناگوار و مصایب، قرار می‌گرفتند به خاطر این بوده که روی مصالحی نخواستند به علمی که در کانون وجود آنان بوده توجه کنند و مصلحت الهی اقتضا می‌کرده که در این موارد از اختیار خود استفاده نمایند. (۱) این سؤال را می‌توان از راه‌های دیگری نیز پاسخ داد آن پاسخ‌ها با مراجعه به روایاتی که پیرامون علم شخصیت‌های الهی

۱. این پاسخ مخصوص مواردی است که دلیل قطعی بر آگاهی فعلی امام، در دست نباشد بنابراین موضوع نهضت و قیام حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) که با آگاهی کامل، به سوی بستر شهادت روانه گردید از قلمرو این پاسخ خارج است.

----- صفحه ۲۳۵ -----

وارد شده است به سادگی به دست می‌آید. (۱) نگارنده در اینجا دامن سخن را کوتاه نموده و از خداوند بزرگ برای خود و خوانندگان گرامی آشنایی بیشتر و صحیح‌تر با مقامات پیشوایان و شخصیت‌های الهی درخواست می‌کند. قم - حوزه علمیه ۱۷ ربیع الأول ۱۳۹۷ ۱۷ اسفند ۱۳۵۵

۱. در کتاب مفاهیم القرآن، ص ۳۳۷ برخی از این پاسخ‌ها به گونه‌ای وارد شده است.

----- صفحه ۲۳۶ ----- صفحه ۲۳۷ -----

مدارک و مراجع

مدارک و مراجع ما پس از قرآن مجید

۱. اثبات الهداء، شیخ حرّ عاملی. ۲. احتجاج، شیخ طبرسی. ۳. ارشاد الطالبین، فاضل مقداد. ۴. ارشاد، شیخ مفید. ۵. اسد الغابه، ابن اثیر. ۶. اشارات، ابن سینا. ۷. اعلام الوری، طبرسی. ۸. الالهام فی علم الإمام. ۹. امالی، شیخ مفید. ۱۰. اوائل المقالات، شیخ مفید. ۱۱. بحارالانوار، علامه مجلسی. ۱۲. بحثی کوتاه درباره علم امام، علامه طباطبایی. ۱۳. بصائر الدرجات، صفار، چاپ حروفی. ۱۴.

تفسیر تبیان، شیخ طوسی. ۱۵. تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی. ۱۶. تفسیر ابوالفتوح رازی.

----- صفحه ۲۳۸

۱۷. تفسیر منهج الصادقین، کاشانی. ۱۸. تفسیر جوامع الصادقین، کاشانی. ۱۹. تفسیر کشف، زمخشری. ۲۰. تفسیر بیضاوی. ۲۱. تفسیر ابن کثیر. ۲۲. تفسیر جلالین. ۲۳. تفسیر قرطبی. ۲۴. تفسیر مراغی. ۲۵. تفسیر الجواهر، طنطاوی. ۲۶. تفسیر زاد المسیر، ابن جوزی. ۲۷. تفسیر گازر. ۲۸. تفسیر روح البیان. ۲۹. تفسیر فی ظلال، سید قطب. ۳۰. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی. ۳۱. تفسیر صافی، فیض. ۳۲. تفسیر علی بن ابراهیم قمی. ۳۳. تفسیر مقتنیات الدرر. ۳۴. تفسیر سید عبدالله شبر. ۳۵. التاج، شیخ منصور علی ناصف. ۳۶. تاریخ بغداد.

----- صفحه ۲۳۹

۳۷. تاریخ طبری. ۳۸. تاریخ یعقوبی. ۳۹. تعلیقه بر حکمه الاشراف، ملا-صدرا. ۴۰. حاشیه قوانین، قزوینی. ۴۱. حاشیه فرائد، آشتیانی. ۴۲. دلائل الصدق، مظفر. ۴۳. سیره ابن هشام. ۴۴. سیره حلبی. ۴۵. سنن ابن ماجه. ۴۶. شرح تجرید علامه حلی. ۴۷. شرح نهج البلاغه، ابن میثم. ۴۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید. ۴۹. صحیح بخاری. ۵۰. صحیح مسلم. ۵۱. عقد الفرید. ۵۲. علم غیب، نمازی شاهرودی. ۵۳. علم الامام، مظفر. ۵۴. علم الساعه، ممقانی. ۵۵. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق. ۵۶. الفصول المختاره، شیخ مفید.

----- صفحه ۲۴۰

۵۷. الفصول المهمه، ابن صباغ. ۵۸. کافی، کلینی. ۵۹. کشف الیقین، علامه حلی. ۶۰. کنز الفوائد، کراچکی. ۶۱. مرآت العقول، مجلسی. ۶۲. مراصد الاطلاع. ۶۳. مستدرک، حاکم نیشابوری. ۶۴. مسند احمد حنبل. ۶۵. معارف السلماانی، شیرازی. ۶۶. مدینه المعاجز، بحرانی. ۶۷. متشابهات القرآن، ابن شهر آشوب. ۶۸. منهاج الکرامه، علامه حلی. ۶۹. ملحقات عروه الوثقی. ۷۰. مناقب ابن شهر آشوب. ۷۱. نهج البلاغه. ۷۲. نهج المسترشدين، علامه حلی. ۷۳. وافی، فیض کاشانی. ۷۴. وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی. ۷۵. ینایع المعجزات، بحرانی. و چند کتاب و رساله دیگر.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

